

سپهر

شماره ۶۲ بهمن ماه ۱۳۷۷



بازار گرم مطبوعات در ایران!

شکاف در دیواره ضخیم وزارت اطلاعات!

بیست سالگی انقلاب بهمن

دریچه ای بر معضلات واقعی دوران گذار

دفتر ویژه : ادامه بحث های خشونت در حوزه سیاست

انتخابات شوراها ، عرصه رویارویی جمهوریت با ولایت!

در این شماره می خوانید:

- ۳ شکاف در دیواره ضخیم وزارت اطلاعات (یادداشت سر دبیر)
- ۴ دریچه ای بر معضلات واقعی دوران گذار (بیژن برهمندی)
- ۷ جمهوری سوم شکل می گیرد (محسن حیدریان)
- ۹ راه حقوق بشر، دمکراسی و گفتگو باز می شود (س. نورسته)
- ۱۰ سایه یک شبیح (بابک امیر خسروی)
- ۱۴ انتخابات شوراها، عرصه رویارویی جمهوریت با ولایت (س. اسماعیلی)
- ۱۵ اقتصاد بیمار: گوشه هایی از واقعیات (و. معصوم زاده)
- ۱۶ نگاهی به جناح بندیهای حکومتی (ساسان رجالی فر)
- ۱۸ خشونت و قدرت (مهرداد درویش پور)
- ۲۳ تصویری از پیکره خشونت (اشکان آویشن)
- ۲۶ جان و جهان کولی در اشعار سیمین بهبهانی (ناهید کشاورز - فرخنده)
- ۲۷ خانه روشنی (محمد مختاری)
- ۲۹ چگونگی تاسیس "جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر" (حسن نزیه)
- ۳۰ از لابلای مطبوعات (مانی پژمان)

توضیح ضروری!

از دوستان عزیز می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند:

۱- مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.

۲- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند. اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتماً تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید.

۳- چاپ مطالب، ضرورتاً به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

۴- راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

۵- ما به دوستان عزیز می که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم، در ستون ویژه ای پاسخ خواهیم داد.

آدرس تماس مستقیم با شورای مرکزی
حزب دمکراتیک مردم ایران:
Rivero, B.P. 47
92215 Saint Cloud Cedex
France

بهای تکفروشی:
آلمان ۴ مارک
فرانسه ۱۵ فرانک
آمریکا ۳ دلار
ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
اتریش ۳۰ شیلینگ
سوئد ۱۸ کرون
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

آدرس پستی جدید راه آزادی:
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

راه آزادی را پیاری دهید!

آدرس راه آزادی در اینترنت:

<http://members.aol.com/rahezadi>

شکاف در دیواره ضخیم وزارت اطلاعات!

افشاگرهای مربوط به دست داشتن بخشی از نیروهای وزارت اطلاعات در قتل‌های سیاسی اخیر که تا کنون به بازداشت تنی چند و نیز برکناری وزیر اطلاعات انجام‌میده، رویدادی بی‌سابقه در حیات بیست ساله جمهوری اسلامی ایران است. دستگاه مخوف و پر قدرت امنیتی و اطلاعاتی که در میهن ما به سطح یک وزارت خانه عریض و طویل ترفیع یافته است و البته خارج از حوزه اقتدار رییس جمهوری، زیر نظر مستقیم ولی فقیه انجام وظیفه می‌کند و از آغاز همواره یکی از ستون‌های اساسی ایلام نظام و از ارکان اصلی سرکوب، پیگرد، آزار، شکنجه و قتل مخالفان و دگراندیشان بوده است، سرانجام زیر فشارهای بی‌امان مردم ایران و خواست آزادیخواهان برای شناسایی و معرفی عواملان و آمران قتل‌های سیاسی اخیر، به لطف موج گسترده اعتراضات بین‌المللی و نیز در پرتو درگیری‌های شدید جناح‌های حکومتی، شاهد ایجاد نخستین شکاف در دیواره ضخیم خود بود.

باید اذعان کرد که اصلاح طلبان درون حاکمیت و در رأس آنان محمد خاتمی که کمیته تحقیق ویژه ای را مسئول رسیدگی به جنایات اخیر نمود، در این افشاکاری کم نظیر، نقش مهمی ایفا کردند. قتل‌های زنجیره ای که از طرف محافل راست و افراطی حکومت و با هدف ایجاد رعب و وحشت و فضای ناامنی در کشور، تضعیف اقتدار خاتمی و مآلا برکناری او و بازگرداندن اوضاع به شرایط پیش از دوم خرداد ۷۶ برنامه ریزی و توسط آیدادی اطلاعاتی آنان به مرحله اجرا در آمده بود، اختلافات میان جناح‌های مختلف حکومتی را وارد مرحله کیفیتا نوبنی کرد.

حاکمیت اسلامی که طی دو دهه اخیر درقبال سرکوب و ترور مخالفان، همواره چون تسنی واحد عمل و بطور یکپارچه موضعگیری می‌کرد، این بار درقبال این جنایات به دو جناح متقابل تقسیم شد: جناحی که با مشاطه گری چون گذشته می‌کوشید این جنایات را به بیگانگان و دشمنان نظام نسبت دهد و حقایق را لاپوشانی کند و جناحی که از همان آغاز ضمن ابراز انزجار از قتل‌ها و فاصله گرفتن از آنها، تلاش نمود از راه‌های ممکن و قانونی به مقابله با این جنایات دست یازد.

روشن است که آمران و سازمان دهندگان این جنایت‌ها به سه عامل اساسی که پس از رویداد دوم خرداد وارد معادلات سیاسی ایران شده‌اند، بی‌توجه مانده بودند: نخست حضور گسترده و فزاینده مردم در صحنه سیاست و هشیاری آنان در تاثیرگذاری بر روندهای جاری کشور، دوم فضای نسبتاً شفاف مطبوعاتی کشور که خود در خدمت بسیج و روشنگری عوامل اول قرار دارد و سوم، فاصله گرفتن فزاینده جناحی از نیروهای درون حاکمیت از اشکال حکومت مداری متکی بر ترور و سرکوب مخالفان و تمایل روز افزون آنان به شیوه‌های حل مسائلی سیاسی از راه‌های مسالمت آمیز. نتیجه منطقی این غفلت، تبدیل شدن جنایات اخیر به تف سربالا برای تندروهای خشونت طلب و بی‌آبرو شدن آن نیروهایی بود که به زبان زور سخن

می‌گویند. از همین رو رژیم اسلامی در زیر فشار افکار عمومی ایران و جهان و در فضای فاشگویی و پیگیری کم سابقه مطبوعاتی کشور، سرانجام ناچار به اعتراف شد و در واقع رای به محکومیت خود داد.

با روشن شدن نتیجه تحقیقات اولیه کمیته ویژه و خودافشاکاری اجباری وزارت اطلاعات، درگیری‌های میان جناح‌های حکومتی تشدید گشت. جناح راست که با سیاست‌های انحصارطلبانه و پرخاشگرانه خود، همواره مسرور و توجیه‌گر خشونت در جامعه بوده است، برای دست‌پیش گرفتن، به ضدحمله تبلیغاتی پرداخت و قتل‌ها را به گردن پیروان رییس جمهوری انداخت. اوج این کارزار مهوع در برنامه تلویزیونی "چراغ" و اتهامات سخیفانه حجت الاسلام حسینیان متجلی شد که با واکنش شدید مطبوعات مترقی و نیروهای اصلاح طلب پیرامون خاتمی روبرو گشت و سرانجام به توییح مسئولان "صدوا سیمای" جمهوری اسلامی و علترخواهی لاریجانی از رییس جمهوری منجر شد.

برای همگان روشن بود که بررسی‌های کمیته تحقیق، چنانچه بدون کارشکنی نیروهای راست و با پیگیری لازم انجام گیرد، در مسیری خواهد افتاد که سرانجام آن به افشای ناگزیر مقامات بلندپایه حکومتی و کارگردانان اصلی نظام به مثابه آمران پشت پرده قتل‌های اخیر خواهد انجامید. از همین رو، در اوج درگیری‌های لفظی و جنگ تبلیغاتی جناح‌های حکومتی علیه یکدیگر، هاشمی رفسنجانی که همواره در اوضاع خطرناک، شامو تیزی برای "شخصیص مصلحت نظام دارد" و قطعاً در توافق پنهان با سردمداران جناح راست، صریحاً توصیه نمود که "باید فتیله بحث‌ها را پایین کشید!"

اعلامیه‌های بعدی کمیته تحقیق و نیز موضعگیری دادستان نظامی روشن ساخت که تندروها و محافظه کاران سنتی موفق شده‌اند روند تحقیقات و افشاکاری بیشتر را کم‌تر پیش کنند. "محفلی" دانستن شبکه آدمکشان وزارت اطلاعات و "خودسر" نامیدن جنایتکاران، می‌بایست در میان افکار عمومی اینطور القا کند که مدیران و بلندپایگان این وزارت خانه از امور بی‌اطلاع بوده‌اند! اگر چه تا کنون از محمد خاتمی و یاران نزدیک او مخالفت صریح و آشکاری علیه اینگونه موضعگیری‌های کمیته تحقیق دیده نشده است، اما برکناری بعدی دری نجف آبادی که بیشک باید آترا پیروزی مقطعی اصلاح طلبان به حساب آورد، نشان داد که حرف آخر هنوز زده نشده است. در عین حال دعوت برخی مطبوعات که خاتمی را به پایداری و عدم مصالحه فرامی‌خوانند، حاکی از آنست که تواقه‌هایی چند در راه است که البته از کم و کیف آنها اطلاع دقیق و موثقی در دست نیست و این امرکار داوری نهایی در مورد مسائل را دشوار می‌نماید. با اینحال برای روند آتی حوادث، واریانتهای چندی محتمل است: نخست اینکه تحقیقات و افشاکاریها در سطح موجود متوقف شوند و علاوه بر کناری گیری وزیر اطلاعات، با محاکمه و مجازات چند تن از

بازداشت شدگان، سرورته قضیه به هم آورده و موضوع قتل‌ها تدریجا به بوته فراموشی سپرده شود. دیگر اینکه جناح‌ها با هم بر سر محاکمه و مجازات برخی از عاملان دون پایه و تغییراتی گسترده تر در سطح مدیران و معاونان بلندپایه وزارت اطلاعات و احتمالاً تسامین حقت نظارت شخص رییس جمهوری بر این وزارت خانه به توافق برسند. احتمال دیگر ایستادگی خاتمی بر سر مواضع پیگیر در افشای هر چه بیشتر جنایت‌ها و تسویه‌های دامنه دار در وزارت اطلاعات و سایر ارگانهای امنیتی و نظامی و در مقابله با تمهیدات و تشبثات جناح‌های مخالف است که در اینصورت جنگ قدرت وارد مرحله تازه ای خواهد شد و پیش بینی مسیر حوادث آینده به سادگی میسر نخواهد بود. اما در این میان با توجه به محدودیت‌ها و نیز نرمش محمد خاتمی و مهمتر از آن تناسب نسبی میان نیروهای حکومتی، احتمال دوم قوی تر به نظر می‌رسد.

اما در پشت پرده قدرت هرچه که می‌گذرد، محمد خاتمی باید در نظر داشته باشد که میلیون‌ها چشم نگران، مراقب حرکات و موضعگیری‌های اوست. او که خود محصول جنبش عظیم دوم خرداد - و نه بانی آن - است باید هشیار باشد که مردمی که به او اعتماد کرده‌اند، مشتاقانه در انتظارند که برای نخستین بار در تاریخ حیات جمهوری اسلامی، آمران و عواملان جنایت علیه آزادیخواهان، برطبق حکومت قانون به پای میز محاکمه کشیده شوند. خاتمی باید بداند که "در بای سفره افطار" و در زده بندهای نهایی نمی‌تواند "فتیله اینگونه بحث‌ها را پایین کشید" و برکناری دری نجف آبادی تازه آغاز کار است. موضوع این بار بر سر حمله و توهین به این یا آن وزیر و یا به تعطیلی کشاندن فلان و بهمان روزنامه نیست. موضوع بر سر قتل انسانهای شریف و بیگناهی است که در کوران حوادث جنگ قدرت، گرچه خود از بازیهای قدرت بدونند، اما چونان مرغ هم بر سر سفره سور و هم بر سر سفره عزای قنرت، سر بریده می‌شوند و در دو دهه حیات جمهوری اسلامی، در همواره بر این پاشنه چرخیده است. لذا مصالحه بر سر جان این انسانها - با هر نیتی که صورت گیرد - در قاموس مردم ایران، معنا و تفسیر ویژه ای خواهد داشت.

اما آنچه که در این وانفسا به اپوزیسیون لاتییک و دمکرات مربوط می‌شود، باید دمی از مطالبه برحق و فشار برای ادامه تحقیقات جهت روشن شدن قتل‌ها فرو گذار نکرد. در خواست ارسال یک کمیته بی طرف بین‌المللی برای رسیدگی به جنایات اخیر در ایران و ویژه با توجه به وضعیت پات میان جناح‌های حکومتی، باید کماکان در سرحه کارزار تبلیغاتی اپوزیسیون آزادیخواه قرار داشته باشد. فشارهای حقوقی و اخلاقی بین‌المللی به جمهوری اسلامی، به زیان نیروهای اصلاح طلب حاکمیت منجر نخواهد شد. دست‌های جنایتکاری که سینه فروهرها را شکافتند و گل‌سوی مختاری و پوینده را فشرده‌اند، وجدان همه آزادیخواهان را نیز نشانه رفته‌اند. با چنین وجدان درد آلودی نمی‌توان و نباید آرام گرفت!

دریچه ای بر معضلات واقعی دوران گذار

بیژن برهمندی

رئیس جمهور اعلام نماید! نامبرده در این مصاحبه اظهار می دارد که علت این جنایات را باید در " ارتداد" و "تاصب" بودن مقتولین جست. وی از مقامات وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران می خواهد که در آماده باش کامل به سربرند، چرا که توطئه ای علیه کشور در جریان است.

این ضربه به هواداران خاتمی بسیار گران آمد. لاریجانی مسئول صدا و سیما به علت پخش این مصاحبه از تلویزیون از شرکت در جلسات هیئت دولت منع شد. سخنگوی دولت در یک مصاحبه مطبوعاتی شدیداً به نامبرده حمله کرد و از وی خواست تا از مردم و رئیس جمهور عذرخواهی کند. روزنامه صبح امروز در این باره نوشت: "جناسی که در افکار عمومی به عنوان مظنون اصلی و متهم ردیف اول بر روی صندلی اتهام نشانده شده بود، برای خارج ساختن خود از زیر فشار افکار عمومی و گریز از مسئولیت پاسخگویی در پیشگاه ملت، با اتخاذ خط تبلیغی - القانسی اعجاب آوری انگشت اتهام خود را متوجه دولت، به ویژه پاره ای از عناصر منتسب به جناح چپ، تغییر جهت داده است" این نشریه جناح رقیب را متهم می کند که "برای لوٹ کردن نقش خود در سازماندهی و اجرای قتل ها" و نیز "به منظور باج خواهی از دولت و وادار نمودن مقامات ذریبط به مصالحه بر سر عدم افشای کلیه واقعیت های کشف شده" به چنین تاکتیکی دست زده است. این روزنامه، پا را از این فراتر گذاشته و با یادآوری مبانی "تفکر و کارنامه" عملکرد این جناح "طی سالیان اخیر" به "سوارده متعددی از مرتکب شدن اعمال خلاف قانون" و "نسبت دادن آن به دیگران و حتی به قربانیان و صدمه دیدگان اصلی" اشاره می کند، بی آنکه به مصداق های عینی این حوادث بپردازد. آیا این اشارات، یادآوری ترورهای نیست که در "سالهای اخیر" بسیاری از رهبران اپوزیسیون را به خاک و خون کشید و مسئولین کشور، با خونسردی آنها را "تسویه حسابهای داخلی گروهکها" قلمداد کردند؟

به دنبال اظهارات حسینیان، نشریه سلام نیز، حملات شدیدی علیه "جریان سرطانی" آغاز کرد. این نشریه که معتقد است "این جریان مخرب" در دورانی "حدود شش سال" در پیکره نظام "قارچ گونه" رشد می کرده است، حالا به سیاست "فرار به جلو" روی آورده و ماجرای قتل ها را "دست پخت دوم خردادی ها" جا می زند. سلام، آنگاه از این "متفکران سیاسی" می پرسد که اسامی افرادی نظیر عبدا لله نوری و سعید حجاریان و خود رئیس جمهور در لیست ترورها، آیا به قصد ضربه زدن به حریف نوشته شده است؟

این حملات البته بی جواب نمی ماندند و کیهان جوییشان را در جیب دارد! این نشریه در سر مقاله ای به نام "حلقه های به هم پیوسته" برخی "جناح ها" را متهم می کند که چون دست خود را در اداره پست های کلیدی دستگاههای حکومتی، از جمله قوای مسلح، دستگاه اطلاعاتی، قوه قضائیه و دستگاه تبلیغاتی کشور یعنی صدا و سیما، خالی می بینند، "درطول یکی دو سال گذشته به هر روش - حتی ناپسند - برای تسلط بر آنها" توسل جسته اند.

کیهان مدعی است که این جناح ها، برای تحقق آرزوییشان "گاه تا ضربه زدن به منافع ملی هم پیش رفته اند." این نشریه از یکی از تسویری پردازان جناح خاصی در کشور "یاد می کند که "بزرگ فشار از پاتین و چانه زنی در بالا" را مطرح کرده و گروههای فشار در مطبوعات حاکم و کانون های مدنی این تنز را دنبال کرده اند.

کیهان آنگاه بخشی از مبارزات پشت پرده ای را که دو جناح بر سر وزارت اطلاعات داشته اند "افشا" می کند و می نویسد: "این جریان سیاسی پس از تشکیل کابینه جدید، درحالی که هنوز چند صباحی از انشعاب آتای دری نجف آبادی نگذشته بود، اولین خط و نشان خود را برای وی کشید و او را برای کنار گذاشتن مسئول دفتر خود زیر فشار قرار داد."

موضوع خونهای بر زمین ریخته مبارزان و هنرمندان کشور، و کوشش برای یافتن رد پای قاتلین، هنوز یکی از عرصه های پر سر و صدای حوادث سیاسی کشور به شمار می رود. منازعه تقریباً روزمره دو جبهه با دیدگاهها و منافع متفاوت، در حاکمیت جمهوری اسلامی و کوشش هایی که از هر دو طرف، به قصد روشن کردن و یا در ابهام نگاه داشتن حوادث پشت پرده این جنایات نفرت انگیز انجام می گیرد، کم کم امکان دآوری واضح تری برای مردم فراهم می کنند.

نشریات مختلف وابسته به نیروهای محافظه کار، که پس از برملاشدن قتل های اخیر، به سرعت و بی هیچ تردیدی آنها به "صهیونیست ها"، "دست های بیگانه" و "منافقین" نسبت دادند، پس از انتشار اطلاعیه وزارت اطلاعات مبنی بر دست داشتن مقامات امنیتی در این جنایات، تقریباً دسته جمعی کوک سازهای خود را تغییر دادند و اینبار به سراغ هواداران "مهدی هاشمی" در وزارت اطلاعات رفتند و ماموران دستگیر شده را از همفکران نامبرده قلمداد کردند. نشریه "جام" ارگان جامعه اسلامی مهندسی که مدیر آن مهندس باهنر عضو هیات رئیسه و از افراد مؤثر جناح راست مجلس است، در تحلیل بازتاب های بیابیه وزارت اطلاعات می نویسد: "اینک تردیدی نیست که گروهی که دست به این جنایت ها زده است، از پیشینه انتساب به باند مهدی هاشمی برخوردار بوده و از افکار و باورهای او نقش پذیرفته است. شخصی به نام "....." که ریاست این دسته را به عهده داشته است از درس آموختگان مکتب مهدی هاشمی بوده و در طول مدتی که در اطلاعات شیراز، مسئولیت داشته است، همواره با امام جمعه شیراز درگیری داشته و ... به ایشان انتساب "راست گرایی" می داده است."

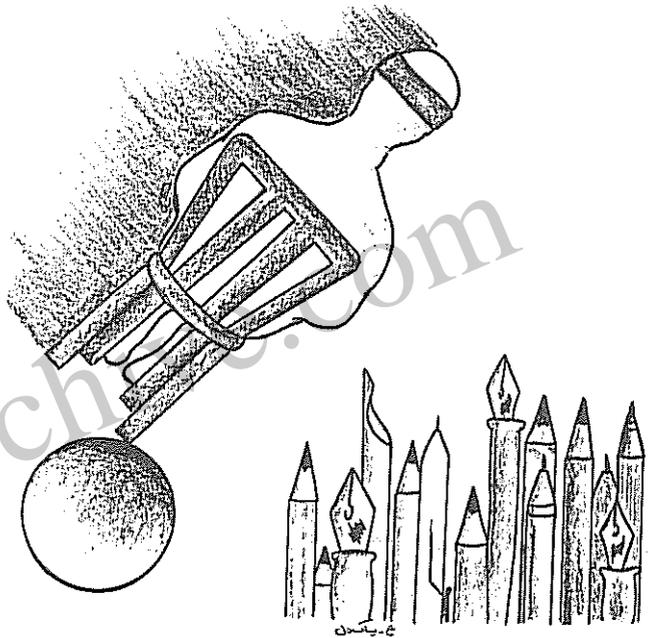
این ضد حمله حساب شده که پس از پیروزی اولیه ناشی از انتشار اولین بیابیه کمیته تحقیق انجام گرفت، هشدار می بود که نشان می داد کسانی که منافعشان در خطر قرار گرفته، به این سادگی ها کوتاه نخواهند آمد.

به این ترتیب، نیروهای طرفدار خاتمی، وسیعاً حمله خود را به سمت وزارت اطلاعات گرفتند و به ویژه خواهان برکناری وزیر اطلاعات شدند. علاوه بر سازمانهای دانشجویی که با اعلامیه های خود شخص وزیر را مورد حمله قرار دادند، "جبهه مشارکت ایران اسلامی" از اولین نیروهائی بود که با صراحت خواستار برکناری وزیر اطلاعات شد. این جبهه در بیابیه خود تصریح کرد که جبهه مشارکت "نخستین گام را در جهت جلب اعتماد عمومی، برکناری مدیریت کنونی وزارت اطلاعات و بررسی عملکرد آن می داند." بیابیه می افزاید: "هنگامیکه پیگیری پرونده قتل ها از سوی رئیس جمهور به یک هیات ویژه واگذار شد، حکایت از آن می نمود که اعتماد لازم برای پیگیری موضوع به وزارت اطلاعات نبوده است و انتظار می رفت وزیر اطلاعات خود استعفا نماید."

مجمع روحانیون مبارز نیز طی اطلاعیه ای خواستار استعفای وزیر اطلاعات شد. نشریه سلام، طی مقاله ای تصریح کرد که وزیر مزبور از همان دوران انتخاب هیئت دولت با سلیقه رئیس جمهور فاصله بسیار داشته است. به نظر می رسد که این نوع تعرضات، رقیب را به وحشت بیشتری انداخت و ضد حمله اینبار به کمک دو ارگان معروف وابسته به محافظه کاران - کیهان و صدا و سیما - انجام گرفت و طی آن، حجت الاسلام حسینیان، که اینک مسئول مرکز اسناد انقلاب اسلامی است، اما در واقع از مقامات امنیتی سابقه دار در رژیم محسوب می شود و از بنیانگذاران گروه اخیراً منحل شده "ارزشها" و از یاران نزدیک ری شهری وزیر اطلاعات سابق بوده است" به صحنه می آید تا با توجه به اطلاعات پشت پرده و محتوای بازجویی از دستگیرشدگان وزارت اطلاعات، آنان را هوادار و وابسته به جناح چپ و

این نشریه دلیل فشارهای جناح خاتمی را علیه رئیس دفتر یاد شده، مواضع تند او علیه آیت الله منتظری قلمداد می‌کند. کیهان برای وصل کردن "حلقه های به هم پیوسته"، حملات اخیر نشریات وابسته به رئیس جمهور علیه همان "آقا" را مدرک می‌گیرد و سپس سخنان آیت الله طاهری در نماز جمعه اصفهان را در "مذمت وزارت اطلاعات" دلیل ناراحتی نامبرده از افشای ماهیت خطرناک باند مفسد هاشمی" می‌داند.

کیهان در همین مقاله تصریح می‌کند که "اخبار پراکنده در مورد هویت دستگیر شدگان در وزارت اطلاعات، حکایت از وابستگی فکری و قلبی یکی از عوامل اصلی ماجرا به جریان سیاسی مدعی دوم خرداد دارد".
تعرض محافظه کاران، ابغاد دیگری هم دارد، که یکی از آنها به زیر سؤال بردن اعتبار "کمیته تحقیق" است. روزنامه "قدس" که در شمار نشریات وابسته به محافظه کاران عمل می‌کند، معتقد است که کمیته تحقیق قتل های مشکوک باید ترمیم شود و قوه مجریه نباید به تنهائی آنرا اداره کند.
این نشریه "قتل های مشکوک" را یک مساله ملی قلمداد می‌کند که تحقیق درباره آن باید به وسیله نمایندگان از طرف سه قوه انجام گیرد.



زهر چشم گرفتن آنان را به عقب نشینی وادار سازند. در واقع همان طور که کیهان نیز اشاره کرده است، طاهری در اصفهان، در نطق های نمازجمعه شدیداً به وزارت اطلاعات حمله می‌کند و وزیر اطلاعات را مورد انتقاد قرار می‌دهد. هفته بعد طی یک برنامه سازماندهی شده، به رهبری عسکه آی از اعضای وزارت اطلاعات در اصفهان و نیز نیروهای انتظامی، حمله شدیدی علیه طاهری و استاندار اصفهان انجام می‌گیرد و با سنگ و آجر و میله های آهنی، نامبردگان را مورد حمله قرار می‌دهند.

گرچه اعتراض وسیعی علیه این حمله به وسیله نیروهای طرفدار خاتمی سازمان داده شد و سر و صدای فراوانی براه افتاد، به طوریکه خاصه آی نیز مجبور شد این اقدامات را محکوم کند، با اینحال نکته پراهمیت اینکه، برخی از اعلامیه های منتشر شده علیه این حملات، آشکار وزارت اطلاعات را نشانه گرفتند و از وجود مأموران رسمی این وزارتخانه در حمله به طاهری نام بردند. در میان این اعلامیه ها، می‌توان از بیانیه مجمع روحانیون مبارز نام برد، که به "گزارشی" از "مسئولین موثق استان" اصفهان استناد می‌کند که براساس آن "طراحی و اجرای حمله به نماز جمعه" توسط "بعضی از نهادهای رسمی استان" صورت گرفته است. بیانیه در چند سطر بعد، از قول همان "گزارش" به وجود "عناصری اخلاکگر و قانون شکن" و حضور تفکر و فرهنگ ارتجاعی و ضد اسلامی "در آن ارگان" اشاره می‌کند، و آنگاه در پایان بیانیه از رئیس جمهور می‌خواهد که "بسا اصلاح مدیریت و ساختار وزارت اطلاعات" به تکرار این فتنه ها خاتمه دهد.

بدیهی است که حمله به وزارت مخوف اطلاعات و وزیر آن، گناهی نیست که به آسانی بخشیده شود. آیا کوشش هائی را که برای جلب علمای قم به قصد تدارک عدم صلاحیت سیاسی خاتمی، انجام گرفت، می‌توان عقوبتی برای "گناه" محسوب کرد؟

هنوز به درستی معلوم نیست، چه کسانی آغازگر این مذاکرات پشت پرده بوده اند و به ویژه از کم و کیف واکنش مراجع قم نیز اطلاع دقیقی به بیرون درز نکرده است. آنچه که از پرده برون افتاده، انشعاب مهمی است که در ترکیب مدرسین حوزه علمیه قم به وقوع پیوسته و گروهی از مدرسین حوزه که طرفدار جنبش دوم خرداد به حساب می‌آیند با خروج از جامعه مدرسین، گروهی به نام "مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم" ایجاد کرده اند و اینسک اعضای آن، چه با نام گروه جدید و چه در قالب اظهارنظر شخصی، فعالیتها نسبت به حوادث سیاسی کشور به موضع گیری پرداخته اند.

علاوه براین، می‌توان از اعلامیه آی نام برد که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، خطاب به "مراجع و علمای قم" منتشر کرده است، این اعلامیه افشا کرده است که اخیراً "کسانی در سفر به قم به ملاقات برخی از مراجع بزرگوار و مدرسین محترم رفته و در جهت جلب نظر ایشان برای طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور تلاشی ناموفق کرده اند".

این اعلامیه آنگاه، خطاب به مراجع، آنان را به داوری می‌خواند که آیا می‌توان این ۸۰ درصدی را که به خاصی رأی داده اند، با خشنودت و ارعاب به اسلام جذب کرد؟ اعلامیه آنگاه از مراجع می‌خواهد که راه هرگونه دسیسه را بر بدخواهان سد کنند.

این اعلامیه از فرصت استفاده کرده و نظر مراجع را به این نکته جلب می‌کند که مبادا ترورهای اخیر را "اقدامات خودسرانه" عسکه آی "کج اندیش و فاقد بصیرت" تحلیل کنند. اعلامیه این ترورها را "بخشی از یک سناریوی گسترده" باهدفهای "ضد انقلابی و ضد ملی" می‌داند که هدف آن "انتساب تعارض میان آزادی و امنیت" و شیوع هرج و مرج در جامعه بوده است.
این تعرضات پی درپی را که از اتخاذ یک سیاست تهاجمی علیه دوم خردادی ها خبر می‌دهد، می‌توان با اشاره گذرانی به دستگیری حجت الاسلام اسداله بیات، از مدرسین حوزه علمیه قم و از اعضای رهبری مجمع روحانیون مبارز، که البته از فعالین انشعاب اخیر مدرسین حوزه محسوب می‌شود و نیز محکومیت مجدد کرباسچی در دادگاه تجدیدنظر، تکمیل کرد.

آیا تشکیل جلسه سران رژیم و انتشار دومین بیانیه کمیته تحقیق مبنی براینکه گویا "تحقیقات عمیق" آنها حاکی از آنست که "هیچ کدام از گروهها و جناح های سیاسی" در این کار "به هیچ عنوان دخالت نداشته اند"، نتیجه منطقی همین سیاست تهاجمی اخیر محسوب نمی‌شود؟

آیا ارجاع این پرونده به حجت الاسلام محمد نیازی دادستان نظامی تهران، خارج کردن پرونده از دست قوه مجریه و انتقال آن به پشت پرده دادگاههای نظامی، به معنای یافتن پایانی کم درد بر یک تراژدی هولناک به حساب نمی‌آید؟

نشریه آنگاه به دو نفر از اعضای این هیات سه نفری اشاره می‌کند، که یکی از آنها - علی ربیعی، مسئول اجرایی دبیرخانه شورای امنیت و مدیر مسئول نشریه کار و کارگر - به گفته روزنامه قدس "نیم نگاهی نسبت به تصدی پست وزارت دارد" و به علاوه "از بی طرفی نسبت به جناح مقابل برخوردار نیست". نشریه آنگاه این فقدان بی طرفی را در مورد "سرمای" عضو دیگر هیات مذکور و معاون وزارت اطلاعات هم صادق می‌داند برای اینکه "گفته می‌شود معاون تحصیلی به وزیر اطلاعات بوده" و هم چنین "عاملان و آمران و مباحران قتل های اخیر در چارچوب معاونت تحت تصدی وی قرار دارند و این تأسف انگیز است که ایشان در کمیته آی عضویت داشته باشند که فرار است خلانکاری افراد تحت مسئولیت اش را بررسی کند".

نشریه آنگاه "دلسوزانه" از رئیس جمهور می‌خواهد که ترکیب هیات مذکور را عوض کند و همچنین از قوه قضائیه شکوه می‌کند که چرا در قبال حوادث اخیر سکوت کرده و چرا با تشکیل کمیسیون خاصی امر تحقیق و بررسی در این مورد را به عهده نمی‌گیرد؟! باید یادآوری کرد که در این شکایات از اعضای هیات تحقیق، هیچ جا اعتراضی علیه نفر سوم، حجت الاسلام یونسی، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح، دیده نشده است!

در پاسخ به این نوع اعتراضات، مهاجرانی ضمن حمله به مطبوعاتی که می‌کوشند کمیته تحقیق را به زیر سؤال ببرند و آنرا خطی و جناحی نشان دهند، یادآور شد که "رئیس جمهوری اعضای این کمیته را با مشورت مقام معظم رهبری تعیین کرده اند".

در همین جا، بد نیست که به ماجرای اصفهان هم اشاره شود، که در واقع بخشی از نقشه سازمان یافته جناح رقیب علیه طرفداران خاتمی است، تا با

به ویژه که دادستان نظامی معتقد است که جنایتکاران دستگیر شده " ادعاهائی در مورد مقتولین دارند" که باید براساس "ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی" آنها را به اثبات برسانند. به موجب این ماده شرم آور قانون مجازات اسلامی، که بی شک در انتهای قرن بیستم، ننگ بشریت باید محسوب گردد "قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد، قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند!"

تعویض وزیر، یا تغییر بنیادی ساختار وزارت ؟

به نظر می رسد که در هر رژیم استبدادی مفروض، در هر کجای جهان، اگر زمانی، نیروهای اصلاح طلب به مسالمت قدرت را به دست گیرند، چگونگی "هضم" ارگان های سرکوبگر دولت های قبلی، یکی از معضلات پراهمیت آنها خواهد بود. پر واضح است که این اهمیت دو چندان خواهد شد، اگر - همچون نمونه ایران - رقبای سیاسی، از انتقال این ارگان ها خودداری کنند و اداره آنها را در دست خود نگه دارند.

باید اذعان کرد که یکی از دردناک ترین جنبه های انتقال معیوب قدرت به جناح برنده در انتخابات دوم خرداد، همین استخوان لای زخم باقی ماندن ارگان های اصلی سرکوب در دست حریف بازنده است. آیا با استعفای دری نجف آبادی، دولت خاتمی قادر خواهد شد این استخوان را از میان زخم بیرون بکشد و به اصلاح اساسی ساختارهای وزارت خانه های ناسل آید که دو دهه تمام، خشن ترین ابزار سرکوب یک رژیم خودکامه بوده است ؟

توطئه های متعدد سازمان یافته علیه جناح خاتمی در یکسال و نیم گذشته، که نقطه اوج آن جنایات هولناک اخیر است، به خوبی نشان می دهند که نیروهای دوم خردادی در موقعیتی نیستند که نسبت به وجود یک مرکز توطئه گر، خشونت زا و سرکوبگر در کنار گوششان بی تفاوت بمانند.

از سوی دیگر واضح است که سیاست توسعه سیاسی یک حکومت اصلاح گرا، در اولین گامها به یک دستگاه اطلاعاتی - امنیتی احتیاج دارد که روایت واحدی از سیاست دولت درباره آزادیها داشته باشد و بر آن اساس سازماندهی شده باشد. انطباق این سیاست نوین مدارا و تساهل، بربیک دستگاه از پیش آماده سرکوبگر که سالها ابزار ارعاب و اختناق بوده است، مسلماً به یک تحول ریشه ای در اندیشه راهنما، در تعاریف مربوط به امنیت ملی، حدود آزادیها، تکالیف و اختیارات و نیز در ساختار این دستگاه نیاز دارد.

در واقع، گرچه استعفای دری نجف آبادی را می توان پیروزی جناح دوم خرداد محسوب کرد، اما همانطور که هم اینک شایعات آن به گوش می رسد، اگر جانشین وی، باز هم شخصیتی از اردوی بازندگان انتخابات باشد، از هم اکنون می توان مطمئن بود که اهداف، دیدگاهها و کارکردهای این وزارتخانه، اساساً به روال سابق باقی خواهد ماند و در نتیجه همواره همچون خطری پر اهمیت در مقابل جنبش خواهد ایستاد. تناقض ناشی از دوگانگی ساختار حکومتی در ایران، باعث شده است که هر چه جنبش مردمی عمق و گسترش می یابد، سازمانهای سرکوبگر به وحشت بیشتری دچار می شوند و برای مقابله با جنبش به اقدامات موزیانه و خشونت های کمابیش پنهان متوسل می گردند.

اقداماتی که تاکنون دولت خاتمی برای مقابله با این تناقض انجام داده است، به نظر می رسد که از جابجائی چند مهره از این سو و آن سو تجاوز نمی کنند. در توضیح همین کوشش هاست که حجت الاسلام روح الله حسینیان در آن مصاحبه تلویزیونی معروف به چراغ می گوید: "مدتی است نیروهای چپ فرصت طلب درحال تدوین سناریوئی برای در دست گرفتن وزارت اطلاعات هستند. اینها می خواستند تمام نیروهای چپ فرصت طلب را حاکم کرده" و "نیروهای مذهبی و مخلص وزارت اطلاعات را قلع و قمع کنند". حسینیان اضافه می کند که آنها تا حدودی موفق هم شدند "بطوریکه چند معاون و مسئول را به آتای دری تحویل کردند".

حسینیان در این مصاحبه، گرچه به طور مضحکی می کوشد قتل های اخیر را بخش هائی از یک سناریوی دولتی قلمداد کند، که برطبق آن، قرار است دری نجف آبادی وادار به استعفا شود، سپس دولت یک قائم مقام به جای او بگذارد، آنگاه در وزارت مذکور عملیات "قلع و قمع" نیروهای "وفادار به اصول و آرمانهای امام و انقلاب" انجام گیرد ...

با اینحال، اگر پوسته داستانهائی تخیلی او را کنار بگذاریم، نگرانی این دسته از نیروهای اطلاعاتی از تصفیه احتمالی کسانی که به "اصول" تا به

امروز معتبر این دستگاه سرکوب "وفادار" بوده اند و هستند، آشکار می گردد.

متأسفانه درباره دیدگاههای منتسب به هواداران جنبش دوم خرداد، اطلاعات بسیار ناچیزی به بیرون درز می کند. نشریه سلام، یکبار طی مقاله ای به ناهمخوانی دیدگاههای وزیر اطلاعات با شعارها و دیدگاههای خاتمی اشاره کرد و نوشت که شعار خاتمی درباره تبدیل معاند به مخالف و مخالف به منتقد، با خط مشی حاکم بر وزارت اطلاعات خوانائی ندارد. اخیراً نیز، علی ربیعی، عضو کمیته تحقیق و مدیر مسئول نشریه کار و کارگر که در چند ساله گذشته فعالانه در جبهه اصلاح طلبان فعالیت می کرده است، در یک مقاله تقریباً مفصل، سایه روشن هائی از دیدگاههای خود را درباره اشکالات وزارت اطلاعات مطرح می کند، که برای همه کس قابل فهم نیست.

نامبرده که معتقد است، شناسائی و قلع و قمع "ریشه های فتنه" خواستی مشروع و برحق است، در مقاله ای به نام "حکایت یک دهه زجر پرسنل وزارت اطلاعات"، ضمن تقدیس های احساساتی و گاه مطلقانه نسبت به "سربازان گمنام امام زمان"، به روایت خود از منشأ این فتنه پرداخته و می نویسد: "نطفه های این حادثه در زمانی تکوین یافت که مدیریت اطلاعاتی و امنیتی کشور از چند سال اخیر به این سو دستخوش تحولاتی گردید که گوشه ای از پیامدهای آن امروزه آشکار شده است."

نامبرده بی آنکه توضیح دهد، بروز عینی این تحولات در چند ساله اخیر، چه حوادث و یا عملکردهائی بوده اند، منشأ تحولات مزبور را "سلیقه های کج و اندیشه تنگ منسوب شدگان به ناسزا و کوتاه قامتان ناوارد" قلمداد می کند و سرانجام در علت یابی این تحولات نامطلوب، فقدان "روشن بینی و ژرف نگری" طراحان تحولات مربوطه را، به نقد می کشد و نتیجه می گیرد که آسان "ساختار اطلاعاتی و امنیتی کشور را منطبق با نیازهای زمانه بازسازی و نوسازی" نکرده اند.

علاوه براین، نویسنده مقاله به افرادی از این "باند و گروه" اشاره می کند که "به روش افقی در منصب های حساسی گمارده" شده اند و "در واقع یک الیگارش اطلاعاتی محفلی را" بنا نهاده اند.

علی ربیعی، در همین مقاله، مدعی وجود نیروهائی در وزارت اطلاعات می گردد که خود آنها را "اصیل و دلسوز" می نامد و معتقد است که در این دوران چه "بی مهری ها" که نکشیده اند و "چه دیدند، چه خون ها خوردند و چه فریادهای بی ثمر از اعماق وجود خود برآوردند" که البته شرح آنرا "داستان مفصلی" می داند که گفتنی نیست. نویسنده در پایان مقاله، "راستگویی و فاش گویی در برابر مردم" را پیشنهاد می کند و خواستار "نوسازی ساختارهای سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی میهن اسلامی" می گردد. وی در خاتمه هشدار می دهد که در صاهاهای گذشته فرصت های جبران ناپذیر برای "اصلاحات بنیادین ساختاری" که "خواست عاجل مردم ماست" از دست رفته است و اظهار نگرانی می کند که مبدا "به جای درس آموزی، باز بر رای خشک سران و کورته بینان و کورته قامتان تکیه کنیم".

مسلم است که نگرانی نامبرده از تکیه مجدد بر رای "کورته قامتان"، نگرانی بر اهمیتی است که همه مردم ایران این روزها دچار آنند و با وسواس و اضطراب پیامدهای آنرا دنبال می کنند.

مردم ایران به خوبی می دانند که "خشک سران" و "کورته قامتان" عناصر و یا محافل کم اهمیتی نیستند که گویا فقط در وزارت اطلاعات حضور داشته باشند. جبهه مقتدر کورته قامتان خشک سر، مجموعه گسترده ای از یک مافیای اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی است که سردمداران آن در بالاترین سطوح حاکمیت جمهوری اسلامی مستقر هستند و از همانجا سربازان گمنام خود را در وزارت اطلاعات حمایت می کنند.

بیانیه دوم "کمیته تحقیق" که تنها چند روز پس از انتشار مقاله ربیعی منتشر شد، خود نشانه آشکاری از یک نبرد جانانه در پشت پرده های سیاست و پیروزی "کورته قامتان" بر خاتمی محسوب می شود. این بیانیه در واقع کاری نداشت جز آنکه بدنه اصلی "کورته قامتان" را از چشم مردم پنهان سازد.

چه بسا بتوان پیروزی استعفای وزیر اطلاعات را، ثمره شکست بیانیه دوم به حساب آورد. با اینحال همه مسئولین دوم خردادی باید بدانند که اگر با تمسک به هر مصلحتی، این مار سمی را در آستین زنده نگه دارند، برای هر قطره خونی که تا به حال بر زمین ریخته، یا در آینده بر خاک بریزد، مسئولیت مستقیم اخلاقی، انسانی و قانونی آنان انکار ناکردنی و نابخشودنی است. جایی که جان انسانها در گروه اتخاذا این یا آن سیاست است، تاریخ، سیاستمداران بازنده را به تلخی داوری خواهد کرد.

جمهوری سوم شکل می گیرد

محسن حیدریان

رسانه های گروهی

یکی از پیامدهای قتل دگراندیشان باز شدن بیشتر فضای مطبوعات و افزایش تحلیل های انتقادی نسبت به خشونت طلبی است. در این عامل نیز باید یکی از دستاوردهای مشخص و بسیار مهم دوم خرداد را یافت. روزنامه های اصلاح طلب کشور که از نظر کمی و کیفی در تاریخ رسانه های گروهی کشور بی همتایند، این بار نیز حجم کم سابقه ای از مطالب تحلیلی درباره ریشه های خشونت طلبی، روانشناسی خشونت و تاریخچه ترور در ایران منتشر کردند. در هفته های اخیر خط قرمز به مراتب عقب تر رفت و مقالات متعددی درباره عوامل این قتل ها در دستگاه دولتی و لزوم بازسازی وزارت اطلاعات درج شد.

نخستین بار در سیاست ایران است. ظهور افکار عمومی، رسانه های گروهی مستقل و آکتورهای سیاسی اصلاح طلب بدون تردید مهم ترین دستاوردهای دوم خردادند. برای بخشی از اپوزیسیون که تنها وضعیت قدرت سیاسی را معیار ارزیابی قرار می دهد، پیدایش و حضور نیرومند عوامل فوق اصولا مطرح نیست. در حالیکه حضور و رشد این عوامل - که تنها در فضای سیاسی یکسال و نیم اخیر می توانست شکل گیرد - مهم ترین پیش شرط هر تحول سیاسی در کشور است. در این نوشته کوشش می شود که نقش این ۴ عامل اساسی در سیاست ایران در پرتو حوادث خونین اخیر بازبینی شود. اما هدف اصلی این است که مصادف دولت خاتمی با عوامل ترور از منظر دکترین دوم خرداد یعنی قانونگرایی و جامعه مدنی مورد سنجش و داوری قرار گیرد.

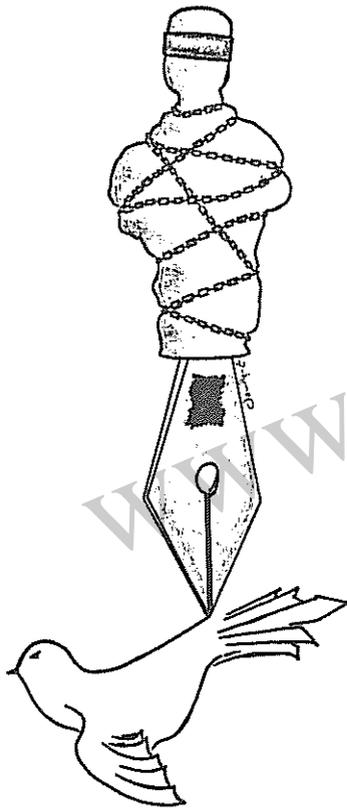
افکار عمومی شهروندان

خواست عمومی شهروندان، تحقیقات بی غرضانه و پیدا کردن عوامل و مجریان جنایات اخیر بود. اما این خواست نه یک امر کلی بلکه یک انتظار بسیار جدی بر زمینه خواست نظارت و کنترل انتخاب کنندگان بر انتخاب شوندها است که شالوده پیمان دوم خرداد بود. بیست میلیون رای این رابطه جدید را آفریده بود. حضور سنگین افکار عمومی مستقل و ناظر بر گفتار و رفتار دولتمردان یک عامل جدید در سیاست ایران و یکی از پیش شرطهای گام نهادن کشور در راه اصلاحات سیاسی است. این عامل را می توان در چرخش های مهمی نظیر شرکت نسبتا پایین شهروندان در انتخابات خبرگان، پیکارهای حاد سیاسی بر سر آزادی مطبوعات، تدارک انتخابات شوراهای شهری و روستایی و نیز حساسیت جدی در برابر حوادث خونین اخیر ملاحظه کرد. این یک پدیده جدید است که ما برای اولین بار در تاریخ مدرن سیاست ایران شاهد آن هستیم. واکنش و حساسیت افکار عمومی را می توان از جمله به شکل حجم بالای نامه های ارسالی به مطبوعات، شرکت در تظاهرات یادبود قربانیان جنایات اخیر و بی باوری عمومی نسبت به سناریو شرکت عوامل خارجی در قتل ها مشاهده کرد. جالب توجه اینک آثار و کتب نویسندگان دگراندیش جان باخته چندبار تجدید چاپ و نایاب شد. میان افکار عمومی و رسانه های گروهی مستقل رابطه زنده و پویایی شکل گرفت که در حوادث به مراتب خونین تر سالهای قبل اساسا وجود نداشت. بنابراین جمهوری سوم را تنها نباید از منظر تعادل قوای سیاسی در حکومت بلکه در وجود افکار عمومی شهروندان که با یک اعتماد بنفش فزاینده در سیاست کشور تاثیر می گذارد نیز ملاحظه کرد.

مصادف با ترورهای سیاسی دگراندیشان، مهم ترین حادثه سیاست ایران در سالهای اخیر - پس از دوم خرداد باید شمرده شود. این جنایات سیاسی با هدف قرار دادن ستون فقرات جمهوری سوم یعنی قانونیت و جامعه مدنی، دولت محمد خاتمی را در برابر دشوارترین آزمون حیات خود قرار داد. از اینرو این قتل ها یا باید اعتبار دولت خاتمی را به شدت زیر سؤال می برد و یا برعکس. بدون وارد شدن در جزئیات این حوادث می توان گفت که اعتراف وزارت اطلاعات در شرکت گروهی از عوامل آن در این جنایات سیاسی، یک چرخش مهم در حیات سیاسی ایران است. گرچه هنوز سوالات و ابهامات درباره این قتل ها و نیز کشتارهای سیاسی سابق کم نیستند، اما تا همین حد نیز برای سنجش رفتار و گفتار سیاسی رئیس جمهور و سمت گیری سیاسی کشور اهمیت بسیار دارد. برای نخستین بار به جای عواملی چون صهیونیسم و ضدانقلاب، این جنایات سیاسی رسما به حساب "مؤمن ترین انقلابیون" در دستگاه وزارت اطلاعات و مقامات بالائی انتظامی کشور گذاشته شد. افشای عوامل ترور موجب تقویت رئیس جمهور و پیشرفت قانونگرایی در جامعه شد و همه طرفداران خشونت را در یک موضع ضعیف تر از پیش قرار داد. این حادثه یکبار دیگر تحلیلها و استراتژی بخش بزرگی از اپوزیسیون خارج از کشور را مردود کرد که از فرصت پیش آمده برای مشروعیت دادن به تره های سیاسی خود و براندازی دولت خاتمی و یا افشا و تضعیف آن می کوشیدند. روشن شدن نقش نیروهای افراطی در دستگاه حکومتی یک گام مهم در تعمیق جنبش دوم خرداد و در راه شکل گیری جمهوری سوم است. در این نوشته همین جنبه از پیامدهای حوادث اخیر مورد مکتب قرار می گیرد.

آرا شهروندان از اعلان تا تحقق

آرا همگانی شهروندان از مرحله شرکت در انتخابات دوم خرداد تا تحقق این آرا، روندی طولانی و پیچیده است. این پیچیدگی تنها مختص به نظام سیاسی ایران نیست. زیرا در همه نظام های سیاسی امروزی آرا مردم باید از مسیری طولانی مثل انواع آکتورهای نهادها و منافع متفاوت و گاه متضاد آنها عبور کند تا به مرحله استخراج و تحقق برسد. در شرایط ایران البته به دلایل مختلف و به ویژه نونهال بودن جنبش دوم خرداد و کارشکنی های خشونت آمیز نیروهای افراطی، این مسیر به مراتب طولانی تر و دشوارتر است. اما در همه نظام های سیاسی امروزی این روندی است که در آن چهار عامل اساسی ایفای نقش می کنند: افکار عمومی شهروندان، رسانه های گروهی، آکتورهای سیاسی و سرانجام تصمیم گیرندگان. یک نکته مهم شکل گیری مستقل از هم این ۴ عامل و نیز تاثیرگذاری و تاثیرپذیری آنها از یکدیگر برای



در مقالات زیادی سیمای عقیدتی قاتلین همچون "مؤمن های افراطی" به شهروندان معرفی شد. دیگر کمتر کسی باور می کرد که مقصر "غیرخودی ها" هستند. یک نکته جالب زیر سؤال رفتن نقش و عملکرد جناحی رادیو و تلویزیون ایران است که در برنامه "چراغ" کوشش کرده بود که قتل دگراندیشان را به محمد خاتمی نسبت دهد. این تلاش تلویزیون از سوی بسیاری از نشریات اصلاح طلب به عنوان یک اقدام برای کودتا و تضعیف دولت معرفی شد. اینک تعویض رئیس این رسانه گروهی فراگیر در دستور دولت قرار گرفته است. به طور کلی باید گفت که در ←

حوادث اخیر کشور رسانه های گروهی نقش خود در نظارت بر عملکرد تصمیم گیرندگان از یکسو و حلقه پیوند با شهروندان از سوی دیگر را با موفقیت پیش بردند. عقب راندن خطوط قرمز نتیجه این همسویی بود. اینک می توان به تدریج از حضور مستقل رسانه های گروهی در همسویی با افکار عمومی شهروندان در کنترل قدرت سیاسی و حساس ترین دستگاههای اجرایی کشور سخن گفت.

اکتورهای سیاسی

در شرایط نبود احزاب سیاسی نیرومند، نقش اکتورهای سیاسی در روند تحقق آرا همگانی شهروندان بر عهده احزاب سیاسی ضعیف، گروهها و شخصیت های سیاسی است. تشکیکلی جبهه مشارکت اسلامی نیروهای اصلاح طلب و موضع گیری صریح آنها در محکومیت جنایات سیاسی و طرح خواسته های نظیر بازسازی وزارت اطلاعات، حضور مستقل اکتورهای سیاسی در یکی از حساس ترین چرخش های سیاسی کشور را نشان داد. این اکتورها به تدریج خود را با افکار عمومی همسو می کنند. زیرا سرنوشت سیاسی آنها تا حدود زیادی به جلب حمایت رای دهندگان از جمله در انتخابات مهم شوراها گره خورده است. به همین دلیل برای آنها استفاده از رسانه های گروهی اهمیت بیشتری یافته است و کوشش مشترک اکتورهای اصلاح طلب برای ایستادگی هماهنگ در برابر نیروهای راست نیز یک حادثه مهم بود. نقش جنبش های دانشجویی و تظاهرات گسترده آنها و انتشار دهها بیانیه درباره قتل ها در فضای سیاسی کشور بسیار مؤثر بود. یک نکته جالب در عقلانیت شدن و تعمیق جنبش دانشجویی و فاصله گیری از شعارهای رادیکال اولیه یکسال پیش است. اکتورهای این جنبش از حالت شوک اولیه به تدریج خارج شده و به تدریج در عمل سیاسی متوجه می شوند که کوشش برای جهاناندن خاتمی به سوی شعارهای رادیکال و رودرونی با نیروهای راست نه تنها مشکلی را حل نمی کند بلکه در عمل به گسترش آشوب و اختلال در فضای سیاسی کشور منجر می شود. یک نکته مهم دیگر حضور کم سابقه اکتورهای سیاسی دگراندیش در صحنه سیاست و از جمله مطرح شدن فعالیت قسانونی کانون نویسندگان ایران بود. گفتار و رفتار نویسندگان داخل کشور متوجه حمایت از دولت خاتمی و بسیار سنجیده و هوشمندانه بود. حوادث اخیر یکبار دیگر به اکتورهای سیاسی داخل کشور نشان داد که پیکار در مسیر قانونگرایی باید از طریق پیوست بخشی از جناح راست به رعایت قوانین بازی و انزوای نیروهای تندرو و افراطی در حکومت پیش رود. این همان سیاستی است که شخص خاتمی معمار آن بوده است و اهمیت آن به طور مداوم برای اکتورهای سیاسی داخل کشور بیشتر آشکار می شود. اما در خارج کشور بخش بزرگی از اپوزیسیون در عمل در خط براندازی قرار گرفت. دلایل این امر متعدد است. اپوزیسیون خارج در حاشیه رویدادهاست. فانتزیهای سیاسی که با قالبهای سنتی فرهنگ سیاسی سنتی ایران نظیر انتقام گیری و تنوری توطئه بیشتر هماهنگی دارد و نیازی به جلب حمایت آرا شهروندان نیز

ندارد، برایش جاذبه بیشتری دارد. لذا شعارهایی مطرح می شود که اجرای حتی کمترین آنها - نظیر انحلال وزارت اطلاعات و سیردن تحقیق جنایات به یک گروه بین المللی - بیشتر پیش شرط براندازی و نقض حاکمیت ملی است نه تعمیق اصلاحات سیاسی. در عقلانیت و ملی بودن این خواسته ها در شرایط کنونی ایران تردید بسیار جدی وجود دارد. یک مشکل شاید مدلل تفکر است به جای واقعیت های جامعه و تمایل شهروندان و تناسب قوای موجود، تمایل خود را مبنای تحلیل واقعیت ها قرار می دهد. در چنین تمایلی اصولا هر تحول با حذف فیزیکی همراهِ است و این بار قطع حیات نیروهای راست از سیاست ایران پیش فرض دیگر تحولات شمرده می شود. در هر صورت گرایش های فوق یکبار دیگر در برخورد به آزمونی بزرگ با هدف قرار دادن همه نظام سیاسی ایران عدم آمادگی و فقدان بلوغ فکری برای ایفای مسئولیت ملی را نشان دادند. اما اکتورهای سیاسی داخل کشور و نیز برخی از اکتورهای صاحب اندیشه و کلاس سیاسی خارج از کشور از طریق تحلیلهای هوشمندانه سیاسی نقش مهمی در گشودن جبهه های جدید پیشروی اصلاحات سیاسی در ایران بازی کردند. همه شواهد نشان می دهد که در آینده تحولات سیاسی ایران نقش اکتورهای سیاسی اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور به مراتب اهمیت بازم بسیار بیشتری خواهد یافت و از جمله به تضعیف بیشتر گرایش های افراطی در داخل و خارج از کشور خواهد انجامید.

تصمیم گیرندگان

تصمیم گیرندگان آخرین حلقه روند تحقق آرا شهروندان از اعلان تا اجرا را تشکیل می دهند. تصمیم به اعتراف رسمی وزارت اطلاعات - صرفنظر از کم و کیف آن - نشانه ای کم سابقه است که از نظر تاریخی نمونه ای در کشورهای استبدادی و نیمه استبدادی ندارد. این اعتراف که بدون تردید بر اثر پافشاری محمد خاتمی صورت گرفت، پژواکی انفجار گونه در ایران و خارج داشت. بسیار طبیعی است که این تصمیم بر پایه سازش و توافق میان اصلی ترین جناحها و شخصیت های حکومت گرفته شده است. اما برای فهم منطق این توافق سیاسی در بالا نباید میان همه اکتورهای جناح راست با آدم ریایان و تبهکاران سیاسی خط مساوی گذاشت. اصولا چنین نیست که همه نیروهای راست کشور خواهان آشوب، آدم کشی و خشونت سیاسی اند. اهمیت کلیدی سازش سیاسی اخیر در تأثیرپذیری آن از سه عامل افکار عمومی شهروندان، رسانه های گروهی و اکتورهای سیاسی اصلاح طلب است. هرچه تأثیرپذیری شخصیت های مؤثر جناح راست از سه عامل فوق بیشتر باشد به سود روند اصلاحات و به سود همه کشور است. یکی از بزرگترین خطاهای فکری و تحلیلی اپوزیسیون خارج از کشور در رد هرگونه سازش سیاسی در میان جناح ها و یا عدم فهم منطق آن است. سازش سیاسی در بالا تنها وقتی خطاست که یا خارج از چهارچوب قانون باشد و یا یکی از طرفهای تصمیم گیری هرگونه پایه و مشروعیت سیاسی در میان انتخاب کنندگان را به کلی از دست داده باشد. در شرایط کنونی باید اضافه کرد

که تنها آلترناتیو عدم سازش خاتمی با جناح راست بی فباتی عمومی کشور و زمینه سازی برای آشوب و خشونت بیشتر است. در همین چهارچوب نقش هاشمی رفسنجانی در ایجاد تفاهم و سازش میان جناحها را باید امری مثبت و در همسویی با ادامه پروژه اصلاحات سیاسی خاتمی ارزیابی کرد. اما باید تأکید کرد که ظهور نیرومند خاتمی در رسانه های گروهی و تحکیم پیوند وی با افکار عمومی با پیام هائی نظیر مبارزه با خشونت، مدارا و آزادیها و دفاع از شهروندان ایرانی و محکوم کردن قاطع ترورها به یک احساس سربلندی ملی در برابر نیروهای سياهکار و مرتجع در کشور دامن زد. این حرکات سیاسی هوشمندانه یک ضربه اساسی بر نیروهای افراطی است که به نوبه خود تعادل قوای سیاسی در میان تصمیم گیرندگان را بازم به سود اصلاح طلبان تغییر می دهد. در هر صورت اشکال در سازش سیاسی میان جناحها نیست. بلکه در این است که در این توافقها هنوز مدنیت کامل و پذیرش مشارکت دگراندیشان در حیات سیاسی کشور راه نیافته است.

نتیجه گیری

از دوم خرداد به اینسو در هر چهار عامل اصلی سیاست ایران یعنی افکار عمومی شهروندان، رسانه های گروهی، اکتورهای سیاسی و نیز دولتمردان ایران تغییراتی صورت گرفته است. این تغییرات در برابر جنایات خونبار افراطیون البته کمتر مشهود است. اما سمت این تغییرات به سوی تعمیق دگراندیشی و قانونیت و جامعه مدنی است که اساس جمهوری سوم را تشکیل می دهد. می توان گفت که ظرفیت ملی برای کاهش خشونت های سیاسی و انجام اصلاحات سیاسی بسیار بالاست. گرچه توقع افکار عمومی در توقف خشونت طلبی بسیار بالا رفته است اما هنوز برای مهیا شدن در سیاست کشور کارهای بسیار زیادی باید صورت گیرد. واقعیت این است که در استراتژی اصلاح طلبانه هر فرم، فرم دیگری را در دستور قرار می دهد و جبهه های جدیدی را برای اصلاحات جدیدتر می گشاید. اهمیت حوادث اخیر را نیز باید به عنوان یک چالش دیگر در راه شتاب دادن به روند اصلاحات سیاسی برپایه دگراندیشی دوم خرداد به حساب آورد. می توان گفت که در آستانه بیستین سالگرد انقلاب، بخشی از دولتمردان ایران در همسویی با افکار عمومی ایران، رسانه های گروهی و اکتورهای اصلاح طلب این شانس را یافته اند که در عرصه های حساسی مسانند وزارت اطلاعات، رادیسو و تلویزیون و نیروهای انتظامی، دست به اصلاحات بزنند. این دستگاهها درست همانهایی هستند که نقش تعیین کننده ای در سمت دادن به سیاست کشور و تحقق آرا شهروندان بازی می کنند. پرسش اصلی این است که آیا خون نخبگان و دگراندیشان ایرانی این بار می تواند دیوارهای میان خودی ها و غیرخودیها در سیاست ایران را فرو ریزد؟ آیا در مرحله بعدی اصلاحات، یعنی از مرحله شکل گیری تا مرحله تحکیم جمهوری سوم، حقوق شهروندی همه ایرانیان و همه اکتورهای سیاسی کشور در چهارچوب قانون اساسی اعلام و تضمین خواهد شد؟

بیست سالگی انقلاب بهمن راه حقوق بشر، دموکراسی و گفتگو باز می شود؟

س. نورسته

قدرت انحصاری چنگ می انداختند، سرنوشت ما چیزی بهتر از این که هست نبود.

حال، شکست انقلاب

انقلاب که واژه اسلامی به خاطر حوادث بعدی به آن اضافه شد، امروز از نفس افتاده و شکست خورده است. جنبش اسلامی در ایران با سودای برپائی جامعه نوین انسانی که بعد اصلی آنرا می بایست اخلاق و معنویت تشکیل دهد به میدان آمد. آیت الله خمینی پیش از ورود به ایران در مصاحبه با لوموند سخن از "دموکراسی" به میان آورده بود که می بایست وسیع تر از چیزی باشد که در غرب تجربه شده است. روحانیت جوان و انقلاب با تکیه بر توده های جوان و شیفته بر گرد اسطوره خمینی حلقه زد تا آرمان شهر اسلامی خود را بر پا سازد.

بیش از ده سال تجربه ای که ما بابت آن بهای بسیار گران پرداختیم لازم بود تا نسلی از اسلام گرایان در کشور دریابند که الگوی جامعه اسلامی خیالی باطل است که با قانونمندی های جامعه مدرن و امروری همسازی ندارد. هرچند برای توده های وسیع مردم که به تدریج از همان ماهها و سالهای نخست از قطار انقلاب پیاده شدند، شکست اسلام سیاسی بسیار زودتر از اینها اتفاق افتاده بود.

انقلاب در بسیاری از زمینه های اساسی نتوانست به وعده های طلالتی خود جامعه عمل بپوشاند. مردم نه تنها به آزادی سیاسی و اجتماعی مورد نظر خود دست نیافتند، که بسیاری از جنبه های زندگی فردی آنها هم مورد تعرض حکومت قرار گرفت. شکست اقتصادی جمهوری اسلامی چنان آشکار است که نیازی به توصیف ندارد. اما شاید شکستی که سنگین ترین ضربه را به جمهوری اسلامی وارد کرده است، ناکامی بی چون و چرا در بعد معنوی و اخلاقی است. یعنی درست در همانجایی که رهبران انقلاب از آن به عنوان نقطه قوت جنبش خود یاد می کردند. جامعه ما تلخ ترین تجربه ها را از سر گذرانده است. امروز نوعی تزویر و دورویی دائمی در رفتارهای اجتماعی به هنجار غالب تبدیل شده است.

این شکست های تلخ و بزرگ بسیاری از بازیگران سیاسی نظام را به بازاندیشی و بازخوانی تجربه گذشته واداشت. از اواخر دهه ۶۰ شمسی ما شاهد برخورد انتقادی به تجربه اسلام سیاسی در میان شماری از نخبگان و روشنفکران دینی هستیم. این برخوردها در اواسط دهه ۷۰ به صورت جنبش اجتماعی صاحب نفوذی درآمد و در مواردی نقد خود را به حوزه عمل دین در جامعه و از جمله دخالت روحانیت در نهاد سیاست کشاند. بازخوانی تجربه انقلاب و اسلام سیاسی در سایه شکست های

سبب شد که جامعه ما در دایره مسلود و در حرکت تکراری گرفتار شود و کمتر فرصتی برای گفتگو و کنش متقابل و رابطه به وجود آید.

گویی تاریخ ما از این نظر طی یک قرن از حرکت باز ایستاده است. اینکه با فاصله ۱۰۰ سال محمدمختاری و محمدجعفرپویسنده همان فرجام شومی را پیدا می کنند که شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی در باغ شمال تبریز، به اندازه کافی گویا و معنی دار است.

جامعه غیرمشارکتی و بسته ایران و سرکوب اندیشه و آزادی در طول ده ها سال، ناهنجاریهای اساسی را برای مردم، روشنفکران، فرهنگ و سیاست ما در پی آورد. مردم ما و نخبگان و روشنفکران نتوانستند رابطه سالم و روشنی بسازند، سیاست و نهادهای جامعه مدنی داشته باشند و از طریق انباشت فرهنگی و تجربه، تحولات تدریجی و آرام را از سر بگذرانند. بحث مذهب و سیاست که در اروپای قرن هجدهم به تدریج حل شد و کلیسا به ناکزیر سودای قدرت و امور اجرایی دولتی را به کلی از سر بدر کرد، در ایران چون زخمی کهنه باقی ماند. اعدام شیخ فضل الله نوری ظهور فاندانسان اسلام و جنبش ۱۵ خرداد و حوادث سال ۵۷ نشانه های روشن بروز مقطعی این ستیز تاریخی بودند. در آستانه انقلاب، ایران کشوری بود با هویت های چند پارچه، از نظر مدنی به شدت عقب مانده و از نظر سیاسی کم تجربه. در چنین فضایی که جامعه علیرغم آرامش ظاهری می تواند آستان حوادث ناگهانی مهمی باشد، جنبش های انفجاری و عاطفی توده ها با شتاب حیرت آوری رشد می کنند و شخصیت های فرهمند به راحتی امکان ظهور می یابند. در تجربه ایران، سازمان نیافتگی قلمرو سیاست، عدم وجود نهادهای مدنی و بازناهای مردم از قدرت سیاسی، دولت و رهبر راه را برای ظهور آیت الله خمینی و جنبش روحانیت باز کرد. در شرایطی که روشنفکران و نیروهای لائیک پراکنده در دنیای های کوچک خود به چیزی جز تحقق آرمانشهر خود نمی اندیشیدند، هیچ نیرو و جنبشی نتوانست در برابر روند قدرت گرفتن روحانیت ایستادگی کند و آنها ۷۲ سال پس از انقلاب مشروطیت ما را بار دیگر در برابر پرسش ابدی جامعه ما - سیاست و مذهب - قرار دادند.

جان های شوریده و توده های به حرکت آمده در هیجان انقلابی گری نتوانستند پیام بختیار را درک کنند و نه برای دفاع از حد کمی از آزادی به یاری بازرگان بشتابند. جامعه ما شاید شایسته همانی بود که بر سرش آمد. ما بهای سنگین نکرده ها، ندانسته ها و خاسمی های تاریخی خودمان را پرداختیم. هیچ صیادی از جوی حقیری که به گودالی می ریزد مرورایدی صید نخواهد کرد. چه بسا اگر بسیاری دیگر از نیروهای سیاسی نیز بر

سخن گفتن از بیستین سال انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به ناکزیر ما را در برابر یک انتخاب دشوار قرار می دهد. به راستی پیرامون این ۲۰ سال پرماجر چه باید گفت و از کجا باید شروع کرد؟ از حوادث غم انگیز و تکان دهنده در زندان ها، از رویاهای بریاد رفته؟ از شکست ها، ناکامی ها؟ از سرکوب و از استبداد دینی؟ از جنگ شوم و خونین با عراق؟ از بحران کردستان؟ از مهاجرت بخش بزرگی از نیروهای زنده و کسارای جامعه و روشنفکران به دیار فرنگ؟ از زیر پا گذاشتن خشن حقوق اولیه زنان و محدود کردن آنها؟ از اذیت و آزار جوانان و پاسخ ندادن به نیازهای طبیعی آنان؟ از بحران اقتصادی و مالی. سقوط پی در پی ارزش پول ملی، از کمبود و گرانی و فقر فراگیر؟ از تغییرات ژرف در قشریندی اجتماعی و الگوهای زندگی و ذهنیت آنها؟ از روحانیتی که نهاد سیاست را یکسره در چنگ خویش گرفته؟ از کلاف سردرگم روابط درونی ساختار قدرت در ایران؟ از انزوای ما در صحنه بین المللی و منطقه و ناتوانی سیاست خارجی ما؟ از رابطه پر تنش با غرب و آمریکا؟ از چند پارچه شدن نیروهای مذهبی و یا ظهور و گسترش جنبش روشنفکران جدید دینی؟...

از فراز همه این رویدادها می توان گفت که سرنوشت بخش های بزرگی از مردم ما شاید به ماجرای سرنشینان کشتی تایتانیک می مانست که رویای یک سفر هیجان انگیز و باشکوه تاریخی برای آنها به کابوسی هولناک تبدیل شد. چه کسی فکر می کرد که سرنوشت انقلاب به اینجا کشیده شود؟ این درحالی است که این شکست بزرگ ما در دستیابی به جامعه باز و انسانی اولین تجربه و ناکامی تاریخی ما هم نبود، شاید به همین خاطر به جای پرداختن به حوادث متن این ۲۰ سال، قراردادن رویداد سال ۵۷ در گستره تاریخی ما را به سوی پرسش های اساسی هدایت کند که از خلال آنها بتوان از بعد تازه ای به مسائل پرداخت. کند و کاری در تاریخ برای درک بهتر امروز و پرداختن به فردا.

گذشته، انتقام تاریخ

انقلاب ما در جامعه ای رخ داد که علیرغم تحولات جدی در عرصه نوسازی و تحولات اقتصادی چشمگیر از نظر مشارکت مردم و شکل گیری نهادهای مدنی بسیار عقب مانده و بسته بود. توسعه نیافتگی سیاسی - اجتماعی جامعه ایران در پی جهش شگرف آخرین سالهای قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نتیجه مستقیم عملکرد نهاد سیاسی در دهه های پس از انقلاب مشروطیت و کم تحرکی فرهنگی و فقر فضاهای روشنفکری ما بود. بسته ماندن فضای سیاسی در کنار بی ابتکاری نیروی های موثر جامعه و نخبگان آن

سایه یک شب

(سخنی چند با گردانندگان نشریه "راه توده")

بابک امیرخسروی

رود، چیزی جز هیات تحریریه دو سه نفره "راه توده" نیست. به عبارت ساده تر: حزب توده ایران یعنی "راه توده" تا جهانیان بدانند که این سایه بلند همین کوتاه آستینان است که این چنین با سخاوت بر سر جنبش در ایران و انیران گسترده است!

نبرد که بر که

دست آویز چنین تفرعنی، اصطلاح "نبرد که برکه" است که شادروان احسان طبری در آغاز انقلاب، آن را بر سر زبان ها انداخت. اصطلاحی که آقایان آن را، گاه تحت عنوان "اصل بی خدشه نبرد که برکه" و گاه با عنوان "تئوری علمی نبرد که برکه" به رخ ما و همه مبارزان آزادی درون و بیرون از کشور می کشند. طرح موضوع از این قرار است: "هرکس امروز از نبرد جاری در حاکمیت جمهوری اسلامی سخن می گوید و آن را به عنوان واقعیتی انکارناپذیر قبول می کند، مهر تأییدی می زند بر تحلیل دقیق حزب توده ایران از حاکمیت برآمده از انقلاب بهمن ۵۷ و تئوری علمی "نبرد که برکه" در جمهوری اسلامی. تعداد کسانی که امروز در جمهوری اسلامی این "نبرد" را در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی پذیرفته و رد پای آن را از ابتدای پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت جستجو می کنند، سر به میلیون ها می زند. و این یعنی نگرش، سیاست، تحلیل و تفسیر "توده ای" که حزب توده ایران نه تنها نام آن را با خود همراه دارد، بلکه مشی خویش را این گونه آغاز کرده و می کند" (همان جا صفحه ۱۹). در توضیح مضمون آن، مدعی اند که "حزب توده ایران آنرا پس از پیروزی انقلاب برای توضیح نبرد طبقاتی در جمهوری اسلامی به کار برد. این نبرد در ۲۰ سال گذشته از پستی و بلندی های بسیاری عبور کرده است. اکنون نیز این نبرد اجتماعی بر سر یکی از پیچ های تند تاریخی خود قرار دارد" (راه توده شماره ۷۵ صفحه ۵۰).

بنابراین، من بحث خود را از همین مقوله آغاز می کنم. سپس به بررسی این موضوع می پردازم که خطاهای بنیادی رهبری حزب توده ایران از حاکمیت برآمده از انقلاب چه بودند و چه پیامدهای گمراه کننده و خائنانه براندازی در سیاست گذاری حزب ببار آوردند. و بالاخره چرا سیاست امروزی ما در قبال حاکمیت دوگانه جمهوری اسلامی از اساس با سیاست رهبری حزب توده در قبال حاکمیت دوگانه برخاسته از انقلاب متفاوت و از اساس در تقابل اند.

بلوا خاطر نشان کنم که در هیچ قاموسی "تئوری علمی" یا "اصولی" به نام "نبرد که برکه" وجود ندارد. این اصطلاحی بود که لنین در جریان بحث های مربوط به دوران نپ (سیاست اقتصادی نو) به کار برد. مقصود او هم توضیح مسابقه ای بود که میان بخش خصوصی اقتصادی سرمایه داری با بخش سوسیالیستی جریان داشت. لنین سؤال "کسی برکی پیروز خواهد شد" را در گزارش به کنگره، صرفاً برای بیان فرجام این مسابقه به میان کشید نه بیشتر از آن. احسان طبری هم با الهام از این گفتار، اصطلاح "که برکه" (معادل kvo روسی) را باب کرد. قصد او هم توضیح سرنوشت مبارزه ای بود که میان حکومت موقت بازرگان و روحانیت طرفدار خط خمینی در جریان بود. اصطلاح و بیانی که هرجا که رقابت یا نبرد یا مسابقه ای متلا بین دو جناح، دو حزب، دو رقیب، دو ارتش یا دو مشت زن و کشتی گیر پیش بیاید، می توان به کار برد. بنابراین نه کشف الاسرار است نه یک "تئوری علمی". از هنگامی که انسان گام در عرصه سیاست می گذارد به خاطر وجود جناح ها و احزاب سیاسی، با این مساله سروکار دارد. بنابراین با چه منطقی اظهارنظر و موضع گیری این یا آن حزب و نیروهای سیاسی درباره دوگانگی در حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی پس از رویداد دوم خرداد و روی کار آمدن محمد خاتمی می بایست به معنی مهر تأیید بر "تحلیل دقیق حزب توده ایران از حاکمیت برآمده از انقلاب بهمن ۵۷" باشد؟ مشاهده این واقعیت ساده و میرهن که حکومت محمد خاتمی با روحانیت تمامت خواه اختلاف جدی دارد و در نزاع باهم اند و موضع گیری در قبال آن و یا دیدن عین آن در مورد حکومت ←

به شهادت صفحات راه آزادی، از هنگامی که نشریه "راه توده" پا به عرصه مطبوعات و سیاست گذاشت، علیرغم آن که بارها مطالب نادرست و تحریف شده درباره نوشته ها و مشی حزب دموکراتیک مردم ایران نوشته اند، ما هیچ گاه پاسخ نگفته ایم. در موارد بی شماری هم که علیه شخص من سم پاشی کرده، نوشته ها و سخنرانی ها و حتی کتاب مرا یک سوویه و تحریف کرده به نقد کشیده اند، من با سکوت از آن ها گذشته ام. همین راه و روش را پس از جدایی از حزب توده ایران و تشکیل حزب دموکراتیک مردم ایران با آن حزب و در قبال مندرجات نشریه "نامه مردم" دنبال کرده ایم. زیرا دفتر حزب توده را بستیم و کنار گذاشتیم، تا بتوانیم به کار اصلی مان در زمینه پاکسازی ذهن خود از رسوبات تفکر و فرهنگ لنینی - کمینترنی، در راه تهیه و تلویین چارچوب فکری و برنامه چپ آزادی خواه بپردازیم و بر مبانی جدید، در پیکار مردم ایران برای آزادی و عدالت اجتماعی مشارکت کنیم. تمام توان و نیروی ما طی این سالها مصروف آن بوده است.

شخصاً، سالهاست "نامه مردم" را نمی خوانم. ماهها بود نشریه "راه توده" را دریافت نمی کردم و از مندرجات آن بی خبر بودم. تا اینکه اخیراً، از طریق یک رفیق قدیمی و محترم افغانی چند شماره آن برای من فرستاده شد. با خواندن آن ها با شگفتی بسیار متوجه شدم که مساله دیگر از حد سم پاشی ها و پلمیک های ارزان قیمت گذشته و فراتر رفته است. اینک، به گونه مرجع تقلیدشان، وارد عرصه تحریف سیستماتیک تاریخ شده اند! کاشف به عمل آمده که رهبری حزب توده ایران در جریان انقلاب و سالهای نخستین پیروزی، نه تنها مرتکب خطائی نشده، بلکه حوادث اخیر ایران صحت ارزیابی ها و پیشگویی های "علمی و دقیق و تاریخی" او را ثابت می کند! به حلی که: بسیاری از نیروهای سیاسی غیرتوده ای داخل کشور، اکنون با مراجعه دوباره به این اسناد و انتشارات منظور حزب توده ایران است، نه تنها بر حقانیت آن ها در عمل صحنه می گذارند، بلکه برای تلقین نحوه نگرش خود به جامعه و رویدادهای آن، از این اسناد و انتشارات بهره نیز می برند!! (راه توده شماره ۷۶ صفحه ۱۶).

این ادعا و حرف های دیگر این آقایان مرا متوقف کرد تا با مراجعه دوباره به این اسناد و انتشارات و بررسی آن ها، به تحریف های گستاخانه نشریه "راه توده" پاسخ بدهم و واقعیت ها را آن گونه که بودند، برای خوانندگان، به ویژه هر خواننده صادق و حقیقت جوی نشریه "راه توده" توضیح دهم.

کوتاه آستینان!

با آنکه اذعان می کنند که حزب توده ایران در کشور وجود ندارد، ولی مدعی اند که سایه بلند او بر همه جا مسلط است! می گویند: "موقعیت کنونی حزب توده ایران را، در سایه بلند آن بر سر جنبش کنونی مردم ایران و رسیدن جنبش به نقطه نظرات عمومی حزب ببینید!" (همان جا).

خیال پردازی ها به ایران ختم نمی شود. آقایان سپس به سراغ خارج کشور رفته و می گویند: "اما اگر تصور شود که واقع بینی ها و دیدگاههای حزب توده ایران در جامعه و جنبش کنونی مردم ایران، که در "راه توده" منتشر می شود تاثیر و اثرگذاری آشکاری بر سازمان ها، احزاب سیاسی و نشریات بزرگ خارج از کشور نداشته، به تصوری خام دامن زده شده است: رد پای واقع بینی های منتشره در "راه توده" را حتماً نباید در نشریاتی نظیر "راه آزادی" "کار" و یا حتی "نامه مردم" جستجو کرد. حتی برخی نویسندگان بزرگ ترین نشریه خارج از کشور، یعنی کیهان چاپ لندن نیز، آن جا که می خواهند واقعیت ها را ببینند، یا برخی فعالان سیاسی مستقل، که دیدگاه های خود را در مصاحبه ها و گفتگوهایشان مطرح می کنند، گریزی از نگاه جامعه امروز ایران، از پشت عینک "راه توده" و اذعان به درستی مشی حزب توده ایران ندارند" (همان جا صفحه ۲۰).

سه بار تاکید درباره نقش "راه توده" در یک جمله بسیار کوتاه، که در جاهای دیگر مقاله و سایر مقاله ها نیز به وفور یافت می شود، از برای شیر فهم کردن آنست که حزب توده ایران در داخل و خارج کشور که از آن سخن می

موقت مهندس بازرگان، که با آیت الله خمینی و روحانیت انحصارطلب در جنگ وجدال بود، اساساً چه نیازی به "تسوی علمی" دارد؟ آنچه در این رابطه اهمیت دارد، اینست که در این نبرد، انسان کجای کار قرار دارد و در کدامین جبهه و جناح می رزمند و سیاست و مثنوی و عملکرد او به نفع کیست؟

گردانندگان "راه توده" با سفسطه کاری های کودکانه از پاسخ به یک سؤال اساسی طفره می روند: آیا سیاست و مثنی رهبری حزب توده ایران در آغاز انقلاب در خدمت آزادی، حکومت قانون و حقوق بشر بود یا در خدمت استبداد خزانه آبی که بر محور آیت الله خمینی و روحانیت پیرو او از همان فردای پیروزی انقلاب در حال تکوین و پیشروی بود؟

اتفاقاً بحث این آقایان در مقایسه "دیروز و امروز" با حرکت از همین موضوع مورد علاقه شان، یعنی "نبرد که برکه" بسیار آموزنده و افشاگرانه است. اگر از منظر امروز به جایگاه جناح ها و مواضع آن ها بنگریم و به این نتیجه برسیم که در شرایط حاکمیت دوگانه کنونی، که در یک سوی آن حکومت آزادی خسوه و قانونگری محمد خاتمی قرار دارد و در سوی دیگر ارتجاع و روحانیت تمامیت خواه و بیدیریم که سیاست درست حمایت از اولی هاست، در این صورت سیاست درست در آغاز انقلاب چه می بایست می بود؟ حزب توده ایران می بایست از کدام جناح در حاکمیت و کدامین نیروهای سیاسی در جامعه حمایت می کرد؟ از لحاظ خط اصلی حرکت، محمد خاتمی با کدامین جناح در حاکمیت آن زمان قابل قیاس است، با مهندس بازرگان و بنی صلا یا آیت الله خمینی و پیروان او؟

و بر عکس، اگر از منظر دیروز به جریانات امروز بنگریم و مسانند نویسندگان "راه توده" ادعا کنیم که سیاست حزب توده ایران در سالهای آغازین انقلاب درست و علمی و دقیق بود و چون می دانیم که این سیاست بر محور حمایت از خط امام خمینی استوار بود، در این صورت اگر در گفتار صادق و در کردار پی گیر باشیم، امروز منطقاً می بایست در کنار کدام جناح و مدافع کدام سیاست باشیم؟ جناح راست تمامیت خواه "ضد امپریالیست" یا محمد خاتمی اصلاح طلب گام به گام، طرفدار آزادی و تجدد و هوادار عادی کردن مناسبات با غرب؟ گردانندگان "راه توده" نمی توانند از پاسخ صریح و روشن به این سؤال و مساله اساسی طفره برونند و اگر صادقانه به عمق مطلب بپردازند، متوجه تناقضات خود خواهند شد.

از ما می پرسند: "اگر امروز 'نبرد که برکه' آن قدر آشکار است که کتمان آن ممکن نیست، به چه دلیل و انگیزه ای به نفسی آن در سالهای اول پیروزی انقلاب کمر بسته اند؟ مگر ممکن است 'نبرد طبقاتی' را برای یک مرحله قبول داشت و پذیرفت و برای مرحله دیگر نه؟" (راه توده شماره ۸۰ صفحه ۳۰). جمله بالا نمونه بارز مغلطه کاری گردانندگان "راه توده" است. آقایان اول به غلط نبرد پرداخته میان دو جناح حاکم را در زمینه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، شیوه حکومت مداری، مردم سالاری و آزادی جاری در جمهوری اسلامی را به مبارزه طبقاتی تقلیل می دهند و سپس ما را به دروغ به نفی این مبارزه متهم می سازند! (در اینباره به طور جداگانه در رابطه با نقدی که به اسناد کنگره چهارم حزب ما کرده اند، مکتب بیشتری خواهم کرد).

در آغاز انقلاب نیز مساله اساسی، مبارزه بین خط امامی ها و مخالفان و رقبای آن ها، حول محور مبارزه طبقاتی یعنی: محرومان علیه ستمگران، رنجبران علیه استثمارگران و سوداگران نبود. اساساً، نه هواداران ولایت فقیه انعکاس روینانی طبقات زحمتکش جامعه بودند و نه همه مخالفان صرفاً مظهر و نماینده بورژوازی و مالکان بزرگ. خط مرزی طبقاتی به طور نامنتظمی از میان هر دو جناح عبور می کرد. این ما بودیم که آیت الله خمینی و پیروان او را نماینده "خرده بورژوازی رادیکال" و "دموکرات های انقلابی" و رقبای سیاسی و مخالفان آن ها را نماینده بورژوازی لیبرال و سازشکار با امپریالیسم جاسازی می کردیم و در عالم روینانی خود، خط امام را طرفدار "راه رشد غیر سرمایه داری" و "سمت گیری سوسیالیستی" می پنداشتیم و شیفته دنیای بلورینی بودیم که در ذهن خود ساخته بودیم. واقعیت این بود که آیت الله خمینی و پیروان او از آن جهت با مهندس بازرگان ها، آیت الله شرعتمداری ها، بنی صدها مخالف بودند و علیه شان می جنگیدند که رقبای مسلمان آنان، مانع جدی در راه پیاده کردن حکومت اسلامی دلخواه بودند، نه مخالفان طبقاتی آنها. در میان پیروان نزدیک آیت الله خمینی در حاکمیت، روحانیان بس مرتجع و صاحب سرمایه و ملک و یا جریان های سیاسی به غایت ارتجاعی نظیر جمعیت موقوفه اسلامی که نبض بازار در دست آنهاست و نماینده واقعی بورژوازی دلال و سوداگر بودند، کم نبود. منتهی چون معتقد به

ولایت فقیه و خادم او بودند، عزت و احترام داشتند و مهره های کلیدی حاکمیت نیز در دست آن ها بود.

مشغله فکری اصلی آیت الله خمینی، اسلامی کردن تار و پود جامعه بود نه پیکار طبقاتی. لذا هر وقت تضادی پیش می آمد، اولویت با اسلام مورد نظر او بود. به یاد دارم پس از فرمان "اصلاحات ارضی اسلامی" در نهم اسفند ۱۳۵۹، وقتی با مخالفت بعضی از آیات عظام و فقهای شورای نگهبان مواجه شد و اختلافات بالا گرفت، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس به امید و انتظار داوری مساعد و تأیید آیت الله خمینی، همراه با سایر نمایندگان به جماران شتافت. او برای تقویت استدلال خود گفته بود که دنیا چشم به مجلس ایران دوخته تا ببیند ما برای مردم و مستضعفین چه می کنیم، ا خمینی با خشونت پلرانه به او تاخت که تو چه کار به کار دنیا داری، مواظب باش کسو و سلام از بین نرود حلت اسلامی بهم نخورد! با همین مصلحت اندیشی ها، خمینی تردیدی نکرد که بازاری ها، یعنی به اصطلاح بورژوازی دلال و سوداگر را به حضور بپذیرد و آن ها را "ستون انقلاب" بخواند و مورد عطفوت قرار دهد.

گردانندگان "راه توده" قبول دارند که امروز "دفاع از آزادی ها و بازگرداندن آن به جامعه، دفاع از آزادی نسبی و تحمیل شده مطبوعات به حکومت، شرکت در مبارزات انتخاباتی و همه اشکال دیگر مبارزات رفرمیستی مردم ایران یک وظیفه است" (همان جا). انسان براساس این گفتار حمایت همه جانبه از برنامه محمد خاتمی و دعوت از همه این احزاب و سازمان های چپ "برای حمایت عملی از روی و سپس حمایت از دولت وی" را توصیه می کنند. روش و سیاستی که اساساً درست است. اما مگر مسائل واقعی و مبرم و اساسی سالهای اول پیروزی انقلاب جز این ها بود؟ و یا می بایست باشند؟ در حاکمیت دوگانه پس از انقلاب بهمین کدام جناح به دنبال تحکیم آزادی های نسبی شکننده و رفرم های گام به گام و حکومت قانون بود؟ کدامین جناح قلم می شکست و زبان می برید و قانون قصاص را به جامعه تحمیل می کرد و شمشیر چوبین ضد امپریالیستی را علم کرده بر سر مخالفان می کوبید و حزب الله را بر جان و ناموس مردم مسلط می کرد؟ حزب توده ایران جانبدار و مبلغ چه جریانی بود و در کنار کدام جناح قرار داشت؟ برای کوتاه کردن بحث، مضمون "نبرد که برکه" را از زبان طراح آن می آورم که جلو مغلطه کاری های احتمالی بعدی آقایان گرفته شود. احسان طبری در اولین شماره مجله دنیا (سال ۵۸ صفحه ۱۵)، در اولین مقاله جامع تحلیلی خود تحت عنوان "سخنی درباره انقلاب ایران" که طی آن اصطلاح "که برکه" را به کار برد، مرحله بندی انقلاب و توضیح "ناز دوم" آن، که فاذگذار نامید دو خط مشی را ترسیم می کند که در نبرد باهم اند. در ارزیابی از حکومت موقت مهندس بازرگان به عنوان حاملان مشی اول می نویسد: "مثنوی اول که شعار 'آزادی' و 'تجدد' را علم کرده است، روحانیت مترقی (ویا 'تصریحی' پوشیده شخص خمینی را) متهم می کند که می خواهند ضمن تأمین انحصار ایدئولوژیک و قدرت سیاسی به سود روحانیت مسلمان، ایران را به قهقرا بکشانند. کار این مشی از رای ندادن به 'جمهوری اسلامی' آغاز شده و روز به روز قوت گرفته است. اما 'مثنوی دوم که شعار 'مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم'، 'پشتیبانی از جنبش های رهاشی بخش خلق ها'، 'دفاع از منافع مستضعفین' را بر پرچم خود نوشته به عقیده ما در کنار بیان قرآنی و اسلامی خود، یک مشی خلقی و انقلابی رامنعکس می کند و مدافع تشرهای متوسط و مستمند شهر و ده است. امام خمینی و یاران صدیق اش منادی این مشی اند. حزب توده ایران و برخی از سازمان های دیگر از این مشی پشتیبانی می کنند."

من از گردانندگان "راه توده" می پرسم تا وجداناً بگویند کدامین نیروها و چه کسانی در حاکمیت امروزی جمهوری اسلامی منادی آزادی و تجدد اند و کدامین جناح و نیروها هم چنان به روال سالهای اول انقلاب با علم کردن پرچم "مبارزه با آمریکا و صهیونیسم" و کلی گویی مشابه دیگر برای استمرار قدرت انحصاری در دست جناح تشری و تمامیت خواه روحانیون، و نفی آزادی ها و تجددخواهی می جنگند؟ با این ترتیب اگر سیاست و مشی حزب به ترتیبی که طبری توضیح می دهد درست باشد و بخواهیم امروز هم همان راه و روش را دنبال کنیم یعنی در "خط امام" باشیم، منطقاً از کدامین جناح در حاکمیت کنونی می بایست حمایت کنیم؟ احسان طبری در جمع بندی مقاله اش تأکید می کند که "ناز دوم انقلاب هنوز پایان نیافته و 'که برکه' عملی نشده است." آن گاه آرزو می کند که "تنها پس از سرانجام یافتن روند درگیری نیروها در این ناز - که بهترین و واقعی ترین حالت اش تجدید اتحاد قوا در زیر رهبری ←

واقعیت تضاد "ضد امپریالیستی"

صرفنظر از ایسای "خط امام" که به علت جا به جایی عمده و غیرعمده یک برخورد کاملاً ذهن گرایانه بود، اساساً تک تک عناصر پنجگانه "خط امام" نیز به نوبه خود محصول ذهنیات ما و بیان مخدوش شده و نادرستی از مواضع خمینی بود.

رهبری حزب برای توجیه سیاست حمایت بی دریغ از آیت الله خمینی، درگیری جمهوری اسلامی با دولت آمریکا را که اساساً انگیزه های تاکتیکی داشت و به طور مصنوعی بزرگش کردند، با سرو صدا و تبلیغات فراوان، به عنوان "موضع قاطع و تزلزل ناپذیر ضد امپریالیستی امام خمینی" به گونه اصلی ترین شاخص او، برجسته کرد. خود حزب نیز از این موضوع استفاده تاکتیکی داشت، فقط انگیزه ها و هدف ها متفاوت با خط امامی ها بود. واقعیت این است که آیت الله خمینی "ضد امپریالیست" با درک و معنا و جایگاهی که ما به این مقوله در جهان دو قطبی آن روز می دادیم، نبود او در واقع ضد اجنبی بود و حساسیت او به خطری بود که فکر می کرد "اسلام عزیز" را او تهدید می کرد. خمینی کنه فکرش را در آستانه انقلاب (۲۰ مهر ۱۳۵۷) چنین بیان می کند: "ما اصل عقیده مان این است که آمریکا نباید باشد، نه تنها آمریکا، شوروی هم نباید باشد، اجنبی نباید باشد." بیست سال قبل از آن نیز همین اندیشه را در جملات زیر بیان کرده بود: "آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر و همه از هم بدترند، لیکن امروز سوکار ما با آمریکا است" (۲۰ جمادی الاخر ۱۳۸۴). در جریان محاکمات رهبران حزب، این جملات به دیوارها آویخته بود. با موافقت او بود که قرارداد دوستی ۱۹۲۱ با شوروی یک جانبه لغو شد. او ورود ارتش شوروی به افغانستان را شدیداً محکوم کرد. به دنبال دستگیری سران حزب توده بیست نفر از کارمندان سفارت شوروی را اخراج کرد و به گورباچف نامه نوشت و او را به اسلام دعوت نمود. حتی ناسیونالیسم آیت الله خمینی برخاسته از باورهای مذهبی او بود. او از کشور مسلمان شیعه در برابر هجوم اجنبی های مسیحی و کافر حتی سنی دفاع می کرد. بارها در جریان جنگ با عراق گفت که: "ما برای خاک نمی جنگیم، ما برای اسلام می جنگیم". بی گمان تجاوز بعدی ایران به خاک عراق پس از عقب نشینی صدام، که سالها جنگ، ویرانی و صدها هزار کشته بر جای گذاشت، انگیزه ای جز دست اندازی به مناطق شیعه نشین عراق و یا مسلط کردن شیعی ها بر عراق نداشت. او در سیاست جنگی خود، یعنی "راه قدس از کریمه می گذرد"، همین هدف را دنبال می کرد. رویدادهای ۲۰ سال اخیر، به ویژه پس از رویداد دوم خرداد به وضوح نشان می دهد که حاکمیت جمهوری اسلامی از هیاهوی ضد آمریکائی و غوغا بر سر "شیطان بزرگ" و شعار "هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید"، در پی حل و فصل مقاصد سیاسی درون کشور است تا یک پیکار واقعی ضد امپریالیستی. ماجرای "ایران گیت" و "مک فارلین" و بند و بست های پشت پرده دیگر شاهد آنست. و همه این کارها در زمان حیات خمینی صورت گرفت. زمامداران جمهوری اسلامی از اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری دیپلمات ها از سوی دانشجویان پیرو خط امام، که اینک معلوم شده قصدشان یک اقدام اعتراضی مقطعی و برای چند روز بود استفاده کردند. با نگهداری طولانی گروگان ها که برای ایران بسیار گران تمام شد، و با تشدید مصنوعی جو ضد آمریکائی در حد اقدامات نمایشی از قبیل سوزاندن مترسک عموسام و پاره کردن پرچم آمریکا و "نقاشی های ضد امپریالیستی" بر در و دیوار و سازماندهی رژه در برابر سفارت آمریکا، راه را برای عروج به قدرت مطلقه و قبضه کردن تمام و کمال حاکمیت و استقرار نظام "ولایت فقیه" هموار ساختند پیامد بلافاصله آن سقوط حکومت بازرگان بود. هنوز هم پس از ۲۰ سال، جناح راست تمامت خواه حاکمیت از همین وسیله و مسخره بازی های آمریکا ستیزانه و به اصطلاح جنگ با شیطان بزرگ استفاده می کند تا مانع از تحقق سیاست تنش زدانی حکومت محمد خاتمی شود.

رهبری حزب توده ایران به این کارزار ضد آمریکائی دامن زد و تنور آن را شعله ور نگه داشت تا از جو شدید "ضد امپریالیستی" به گونه سپر بلا و کلید مشکل گشا بر سر هر موضوع و مساله ای استفاده بکنند. هر سیاست نادرستی، بر مبنای آن توجیه می شد. در بحبوحه بستن روزنامه ها و یورش به آزادی ها، مدام تکرار می شد تا وقتی جمهوری اسلامی جهات ضد امپریالیستی و مردمی را که امام خمینی شاخص آنست حفظ نماید حتی "با این نقص که آزادی های دموکراتیک را مخلود بکنند ما حتماً از آن پشتیبانی خواهیم کرد". (از پرسش و پاسخ کیانوری پس از بسته شدن

قاطع خمینی است نوسازی می تواند دامنه گسترده ای بیابد و ما وارد فاز سوم بشویم". طبری زنده ماند و پیامدهای شوم پیروزی "فناز دوم" را که آرزو می کرد به سود خط امام خمینی و یاران صدیق اش تمام شود، به چشم خود مشاهده نمود. اما این پیروزی برای ملت ایران بسیار گران تمام شد از جمله او شاهد ماجرای دستگیری و قربانی شدن رهبری حزب توده و کشتار جمعی آنان شد. حزبی که آتش بیار "نبرد که برکه" و "تنسوری ساز" و جاده صاف کن آن بود، خود از قربانیان آن گردید. به طرز حیرت آوری ما دچار این ساده نگری و ساده لوحی شدیم و تصور کردیم آیت الله خمینی و یاران صدیق اش که در تلاش بی قرار ایجاد یک جامعه اسلامی، بری از هر عنصر نامطلوب اند، پس از سرکوب و خفه کردن همه نیروهای دگراندیش و "مزاحم"، آن چنان نرمش از خود نشان بدهند که یک حزب کمونیستی و از نظر آن ها الحادی و وابسته به ابر قدرت شرق را تحمل نمایند!

پنج شاخص "خط امام"

این فاجعه بزرگ که بدنامی تاریخی نازدودنی برای حزب توده ایران به بار آورد، پیامد یک سیاست بنیاداً اشتباه آمیز بود که در پایه گذاری آن دبیر اول حزب که ناخدای کشتی بود، نقش اساسی ایفا کرد. چون مشی و سیاست حزب بنیاداً اشتباه و از جهاتی یک سمت گیری و انتخاب آگاهانه بود، رهبری حزب برای توجیه سیاست و مشی خود راهی جز سفسطه کاری که نورالدین کیانوری انصافاً استاد آن بود نداشت. تعریف و تبیین خط امام که از ابداعات او بود بهترین معرف آنست. دبیر اول حزب در گزارش به پلنوم هفدهم، خط امام خمینی را در عناصر "عمده و تعیین کننده" پنجگانه ای مشخص ساخت چکیده این پنج عنصر عبارت بودند از: موضع ضد امپریالیستی قاطع، ضد نظام استبدادی شاه، هوراوری از آزادی، طرفدار عدالت اجتماعی و بالاخره موافقت با اتحاد نیروهای راستین خلق! بزرگ ترین مغفله این است که در بیان عمده ترین و تعیین کننده ترین عناصر مشکله خطوط فکری و مکتب آیت الله خمینی آن هم پس از دو سال تجربه جمهوری اسلامی، از هر دری سخن می رود و به هر نکته ای اشاره می شود، جز توجه به گوهر اسلامی بنیادگرای آن، که اس و اساس ایدئولوژی و نظام فکری آیت الله خمینی تشکیل می داده است. آیت الله خمینی، اضافه بر آثار متعددش و دهها سخنرانی و پیام، در همان ماههای آغازین انقلاب (۸ تیر ۱۳۵۸) گوهر اسلامی تفکر خود را چنین بیان کرده بود تا خیال هر کسی را که گوش شنوائی داشت راحت کند: "نهضت برای آن کردیم که اسلام و قوانین اسلام و قرآن و قوانین قرآن در کشور حکومت کند و هیچ قانونی در مقابل اسلام و قرآن عرض وجود نکند و نخواهد کرد. نهضت اسلامی است و نهضت اسلامی محتوایش باید اسلامی باشد و احکام اسلام در سرتاسر کشور باید جاری شود و تمام قشرها اسلامی شوند. ملت ما برای اسلام خون خود را داد و برای اسلام ادامه می دهد نهضت خود را!" و باز در همان ماههای اول بعد از پیروزی انقلاب به پیروان خود هشدار داد که "این ها آزادی منهای اسلام را می خواهند، این غیر از طریقه شماست. شما اسلام را می خواهید و اسلام را می خواهیم که به ما آزادی بدهد نه آزادی منهای اسلام. آن ها استقلال منهای قرآن می خواهند. ما قرآن را می خواهیم. اگر تمام آزادی ها را به ما بدهند و تمام استقلال را به ما بدهند و بخواهند قرآن را از ما بگیرند، نمی خواهیم!" با این باور، بدیهی است اگر آزادی مانع پیشرفت اسلام مورد نظر خمینی باشد، این کموتر آزادی است که باید قربانی شود. ملاحظه می شود تا چه حد درک ما از خط امام غیرواقعی و وارونه بود. آنچه برای خمینی عمده و تعیین کننده بود، حزب توده اصلاً حرفش را نمی زد و آنچه برای ما عمده و تعیین کننده بود برای آیت الله خمینی بسیار فرعی و غیرعمده می نمود. هشدارهای آن روز آیت الله خمینی هم اکنون ورد زبان و ترجیح بند گفتارها و تبلیغات شبانه روزی جناح راست تمامت خواه است. الحق مقایسه دیروز و امروز برای کسی که در پی حقیقت است، بسیار آموزنده می باشد.

ملاحظه می شود که اختلاف بین حزب و خط امام بنیادین و درگیری نهانی اجتناب ناپذیر بود. نادیده گرفتن جوهر اسلامی و بنیادگرای خط امام خمینی انگیزه و توضیح دیگری جز فرصت طلبی و خود فریبی و به ویژه فریب گسانی که به ما اعتماد کردند، نداشته است.

تلخ ترین طنز

طنزآمیز ترین خصلتی که رهبری حزب توده ایران در ردیف شاخص های عمده و تعیین کنند. "خط امام خمینی" به تبلیغ آن پرداخت، خصلت آزادی خواهی او بود. شاخص آیت الله خمینی در این رابطه که هرروز به شکلی به نمایش گذاشته می شد، انحصارطلبی و عزم جزم برای استقرار یک رژیم توتالیتاریستی اسلامی بود نه آزادی خواهی، آن هم برای دگراندیشان. ملاحظه این که در بهار سال ۱۳۶۰ و با گذشت بیش از دو سال از پیروزی انقلاب، رهبری حزب در سند پلنوم هفدهم هنوز از سمت گیری آیت الله خمینی "در جهت تأمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی برای نیروهای طرفدار انقلاب..." سخن می گوید واقعا شگفت آور است. زیرا تا آن زمان شاهد فعال مایشانی های متعدد او بوده ایم، که چگونه با فرمان ها، پیام ها، دستورالعمل ها در ورآ قوانین و قواعد موجود، قدرت و کنترل و نظارت خود را بر تمام زوایا و شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و اداری سراسر کشور گسترش داد. بی اعتنائی او به افکار عمومی و رای مردم، در این کلام او تجلی یافت: اگر سی و پنج میلیون بگویند آری، من می گویم نه! یک کلام او که "من روزنامه آیندگان را نمی خوانم" کافی بود که فردای آن روز دفتر روزنامه را مورد حمله و غارت قرار دهند و "آیندگان" برای همیشه تعطیل شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، ۱۹ بار نام مجلس شورای ملی قید شده بود. ولی یکبار آیت الله خمینی از آن با عنوان مجلس شورای اسلامی نام برد و همین اشاره او کافی به تغییر نام مجلس بود. دکتر یداله سبحانی و همفکرانش هرچه اصرار کردند فایده نبخشید. نه در قانون اساسی و نه در هیچکدام از قوانین مصوبه مجلس، شرکت افسران در سیاست و احزاب ممنوع نبود. یک بار آیت الله خمینی به این موضوع اشاره کرده بود و این پایه قرار گرفت تا تعدادی از بهترین و شریف ترین افسران بلند پایه و میهن دوست ارتش ایران را به استناد همین گفتار به زندان افکنند و شماری از آن ها را به جوخه اعدام سپرند.

آیت الله خمینی کنه فکر خود را در سخنرانی پر هیجان اش در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ در این جملات بیان کرد: "اشتباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد، دولت انقلاب و ارزش انقلاب و پاسدار انقلاب، هیچ یک از این ها عمل انقلابی نکردند و انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم های مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آن ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آن ها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را ذرو کرده بودیم، این رحمت ها پیش نمی آمد!" فردای این سخنرانی ۲۱ روزنامه و مجله از جمله نامه مردم تعطیل شد و دفتر حزب را مهروموم کردند.

در همین سخنرانی بود که آیت الله خمینی فریاد زد: "حزب فقط حزب الله". و یک عده متعصب و مزدور هم به راه افتادند و با شعار: "رهبر فقط روح الله" آسایش و امنیت و آزادی را از مردم سلب کردند. ماجرائی که تا به امروز همچنان ادامه دارد.

آنچه را که آیت الله خمینی گفته بود، بتدریج و با تاکتیک بازی موش و گربه، تمام و کمال اجرا کرد. گناه از او نبود، زیرا بی پرده و با صراحت کامل خط فکری و سیاست خود را بیان می کرد و با صلابت به اجرا درمی آورد. گناه از ما بود که این زنگ خطرها و هشدارها را نشنیده گرفتیم و تا آخرین لحظه که نفس ما را بریدند از او حمایت کردیم و رهبری او را پذیرفتیم و امید بستیم. گناه بزرگتر از آن کسانی از قبیل گردانندگان "راه توده" است، که اینک پس از گذشت بیست سال و تجربه های دردناک، هنوز خط مشی آن روزی رهبری حزب توده ایران را درست می دانند و تبلیغ می کنند. این آقایان بی آنکه احساس شرم کنند با لطایف الحیصل و بند بازی به توجیه آن سیاست مشغول اند. به این هم بسنده نکرده چیزی هم از دیگران طلبکارند که چرا به سیاست گذشته حزب توده ایران ایراد می گیرند!

چو حد عقل ندانند و حد علم که چیست
سخن گزافه بگویند، شرم نی، ونه عار

(بحث ادامه دارد)

دفتر حزب و توقیف نامه مردم در آبان ماه ۱۳۵۹). رهبری حزب با همین استدلال به همه پرسى جمهوری "به همان شکلی که آیت الله خمینی مطرح می سازد" رای داد. به قانون اساسی هم با وجود انتقاداتی که داشت، باز به این بهانه که "مساله عمده را حفظ و تحکیم جبهه یگانه نیروهای خلقی درنبرد علیه امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و عمال اش و بقایای رژیم سابق می دانیم." رای مثبت داد. رهبری حزب توده ایران تا آن جا پیشرفت که در اعلامیه ۱۳ آذر ۵۸ اعلام کرد: "اگر ولایت فقیه منحصر برای دوران حیات امام خمینی تلوین شده بود، حزب توده ایران کمترین تردیدی در صحت آن نمی داشت". اما دیدیم که چگونه در زمان حیات او و به دستور وی قلم ها را شکستند و روزنامه ها را تعطیل کردند. حتی یورش به حزب توده ایران و دستگیری رهبری حزب با تأیید او بود. خمینی این فاجعه را معجزه الهی نامید و به شکرگذاری پرداخت. کشتار جمعی رهبران زندانی حزب و سایر سازمان های چپ در سال ۱۳۶۷ نیز با دستور او و دوران ولایت فقیه آیت الله خمینی صورت گرفت.

گردانندگان "راه توده" به این حساب که مسائل از یادها زدوده شده، پس از اذعان به این واقعیت که "گروگان گیری نه تنها افشاگری پیرامون دخالت آمریکا در امور داخلی ایران را از مسیر خود منحرف ساخت، نه تنها موجب خسارت اقتصادی به ایران شد، بلکه چهره دگرگونی از انقلاب ایران را در اذهان بین المللی به وجود آورد"، با گستاخی تمام ادعا می کنند که "این ها نکاتی نیست که امروز "راه توده" می نویسد، بلکه نگرشی است که حزب توده ایران داشته است!! و مدعی است که در نشریات حزبی امر اشغال سفارت آمریکا و مصادره اسناد آن را [که درست می داند و تأیید می کند]، با موضوع گروگان گیری تفکیک می کرده است!!

گردانندگان "راه توده" برای اثبات ادعای خود به جای آنکه مطلبی، یا اعلام موضعی، از میان آن همه پرسش و پاسخ های کیانوری و اعلامیه ها و مقاله های نامه مردم و مجله دنیا، شاهد بیاورند، تنها به یک نقل قول از اظهارات آیت الله منتظری درباره انقلاب فرهنگی که طی آن اشاره ای هم به موضوع گروگان گیری دارد و خلاصه آن در نامه مردم چاپ شده است، بسنده می کند! "سایه افکنان" حزب توده ایران معلوم نیست چه کسی را می خواهند قانع کنند. مردم ایران یا مشتى نوستالژیک های همین حزب را؟

برای نشان دادن نادرستی ادعای این آقایان، به دو نقل قول زیر، یکی از اعلامیه کمیته مرکزی به تاریخ ۹ فروردین ۵۹ و دیگری از مقاله نورالدین کیانوری در مجله دنیا شماره ۲ سال ۱۳۵۹ کفایت می کنم تا ملاحظه شود با چه صراحت و سماجتی از امر گروگانگیری دفاع می شد و برای ادامه آن پافشاری می کردند: "جای شکرش باقی است که درایت امام خمینی و پایداری قابل تحسین دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و پشتیبانی همه نیروهای راستین انقلابی ایران از آنان، مانع از آن شد که سازشکاران و فرصت طلبان [منظور تلاش های بنی صدر و قزلب زاده برای پایان دادن به ماجرای گروگان گیری است] گروگان ها را "مجانا" و بدون گرفتن کوچک ترین "امتیازی" مانند سایر امتیازاتی که به امپریالیسم آمریکا دادند، در طبق اخلاص بگذارند و با "عرض پوزش" به شیطان بزرگ تقدیم کنند" (از بیانیه کمیته مرکزی). اما دیدیم که چگونه اصرار بر یک کار و سیاست غلط موجب گردید که دولت جمهوری اسلامی به جای گرفتن "امتیاز"، برای پایان دادن به این ماجرا "باج" بدهد و میلیاردها دلار خسارت بپردازد.

کیانوری در مقاله اش می نویسد: "مخالفت امام با نقشه محیلانه بیرون کشیدن گروگان ها از دست دانشجویان مستقر در لانه جاسوسی آمریکا، بدون کوچک ترین امتیاز ملموس و مشخص و روشن، ماهیت پلیس امپریالیسم آمریکا را رسوا ساخت".

سؤال این است که اگر حزب توده ایران با ادامه گروگانگیری مخالف بود پس آن همه خودشیرینی ها و بازارگرمی ها برای چه بود؟ چه کسانی صبح تا عصر در کنار توزیع مجسانی "آش ضد امپریالیستی" و "چسای ضد امپریالیستی" در برابر سفارت آمریکا بودند تا دهان و معده مبارزان ضد امپریالیست را گرم نگه بدارند و به این صحنه سازی ها دامن می زدند؟ پس آن همه اعلامیه و تومارها با چه مقصودی بود؟ رهبری حزب اگر با گروگانگیری مخالف بود پس این خوش رقصی ها برای چه بود؟

انتخابات شوراها، عرصه رویارویی جمهوریت با ولایت!

س. اسماعیلی

جمیله کدیور، اعظم طالقانی، ابراهیم اصغرزاده و جمع دیگری از طرفداران خاتمی از جمله سلامتی دبیر کل مجاهدین انقلاب اسلامی و نیز ابوالفضل بازرگان، احمد بسته نگار، غلام عباس توسلی، مرضیه بحرالعلوم از نهضت آزادی به چشم می خورد.

یادآوری می شود که براساس قانون انتخابات شوراها، وظایف هیات های نظارت صرفاً نظارت بر نحوه اجرای انتخابات و رسیدگی به شکایات است. وزیر کشور موسوی لاری اعلام داشت که تصمیم هیات نظارت مورد قبول وزارت کشور نیست زیرا که تایید و رد صلاحیت داوطلبان صرفاً در اختیار هیات های اجرایی انتخابات است که زیر نظر وزارتخانه او فعالیت می کنند. وی خاطر نشان کرد، اگر فردی رد صلاحیت شود، اما این رد صلاحیت مورد قبول وزارت کشور نباشد، نام وی را اعلام می کنیم تا مردم رای خودشان را درباره آن فرد بدهند.

از سوی دیگر محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی نیز در سخنانی که در جمع هیات مؤسس "حزب مشارکت ایران اسلامی" ایراد کرد، رد صلاحیت داوطلبان را از سوی هیات نظارت مورد انتقاد قرار داد و گفت در دنیای امروز هیچ حکومتی محق نمی شود مگر براساس خواست مردم و افزود مردم حق دارند در سرنوشت جامعه خود اعمال نظر و رای کنند، اعمال حق مردم دلیل نمی خواهد بلکه محروم کردن مردم از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دلیل لازم دارد.

در عین حال معاون سیاسی استانداری تهران در اعتراض به تصمیم هیات نظارت اظهار داشت که هیات نظارت هیچگونه مدارک و مستنداتی در مورد صلاحیت داوطلبین ارائه نداده است.

از طرف دیگر علی موحدی ساوچی رئیس هیات مرکزی نظارت بر انتخابات شوراها و یکی از چهره های برجسته جناح تمرکزگرای طرفدار ولایت شدیداً وزارت کشور را مورد حمله قرار داد و تاکید کرد که هیات نظارت به موجب قانون دارای اختیارات تام در انتخابات شوراهاست و ناگزیر به جوابگویی به هیچ مقامی حتی رئیس جمهوری و سایرین نیست.

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی اظهار داشت، نه دولت، نه وزیر کشور نه هیات های اجرایی نمی توانند بعد از اینکه هیات نظارت رسیدگی می کند و نظر آخر را می دهد چرا بگویند. وی افزود، کسی حق ندارد بگوید من قبول ندارم. سیاست اجرایی ناظر بر هیات نظارت نیست، حتی وزیر کشور، رئیس قوه قضائیه و هیچ کدام از مقامات مملکتی وقتی هیات های نظارت برابر قانون عمل کردند، مسئولیت شرعی فقط با هیات های نظارت است. اگر هیات نظارت فرد یا افرادی را رد کرد، وزارت کشور حق ندارد آنان را در فهرست نامزدها قرار دهد.

چنانچه اشاره شد اختلافات و کشمکش ها میان طرفداران جمهوریت با طرفداران ولایت که

تحقق اصل حاکمیت ملی و تامین حقوق شهروندی و دستیابی به نظام مطلوب اداره کشور دانست. وی که در جمع دانشجویان دانشکده مدیریت دانشگاه تهران سخن می گفت، پیرامون اجرای قانون شوراها افزود: وقوع قتل های نویسندگان و شخصیت های سیاسی در ایران توطئه ای بر علیه برنامه توسعه سیاسی می باشد.

از طرفی دیگر جناح طرفدار ولایت فقیه از همان اوایل طرح مسئله شوراها، تلاش گسترده ای را برای کارشکنی در این زمینه آغاز کرد. باهنر یکی از اعضای برجسته این جناح، با طرح بار مالی انتخابات شوراها و وضعیت ناگوار مالی دولت خواهان عدم اجرای انتخابات شوراها شد. جناح انحصارطلب طرفدار ولایت با طرح موضوعی تحت عنوان این که آیا اولویت با توسعه اقتصادی است یا با توسعه سیاسی، تلاش نمود که مشارکت مردم را در سرنوشتشان مخمل توسعه اقتصادی قلمداد کند و تقویت نقش و حضور ارگانهای امنیتی را در اداره امور کشور برجسته سازد. البته این برداشت از شکل حکومتی در ایران تازگی ندارد و در طول تاریخ، ایران همواره شاهد حکومت های تمرکزگرا بوده است. این شکل حکومتی خواهان سپردن بیشتر قدرت به وزارت اطلاعات و امنیت و تاکید بیشتر بر قوای مسلح برای اداره امور کشور می باشد. تمرکزگرایان در طول حیات جمهوری اسلامی در تلاش ذوب تمام نهادها در نهاد ولایت و انتقال تمام قدرت به آن بوده اند.

بعد از این که جناح تمرکزگرا و طرفدار ولایت موفق نشد مساله شوراها را به کلی منتفی کند و یا انتخابات را به تعویق اندازد، تلاش دیگری آغاز کرد و کوشید از طریق هیات نظارت مرکزی بر انتخابات شوراها، مخالفان را حذف و کنترل شوراها را در سراسر کشور به دست گیرد. اولین اقدام هیات نظارت برای حذف مخالفان در استان اصفهان صورت گرفت. مهندس ناصر خالقی نماینده مردم اصفهان و یکی از اعضای سه نفره هیات عالی نظارت استان اصفهان در اعتراض به جناحی و یکطرفه عمل کردن دو عضو دیگر هیات مذکور در انتخاب اعضای هیات نظارت شهرستانهای اصفهان در ۲۲ آذرماه ۱۳۷۷ جلسه ای را که در این خصوص تشکیل شده بود، به عنوان اعتراض ترک کرد.

نزاع میان وزارت کشور و هیات نظارت مرکزی زمانی بالا گرفت که هیات نظارت اقدام به رد صلاحیت ۴۹ تن از داوطلبان عضویت در شوراها ی اسلامی که همگی از چهره های برجسته و شناخته شده نظام جمهوری اسلامی هستند، کرد. این هیات در اوائل بهمن ماه همزمان با آغاز جشن های بیستمین سالگرد جمهوری اسلامی، صلاحیت ۴۹ نفر از داوطلبان عضویت در شوراها ی استان تهران را که اکثر آنان از یاران نزدیک و همکاران رئیس جمهوری محمد خاتمی هستند، را رد کرد. در میان این افراد از جمله نام عبداً لله نوری وزیر سابق کشور، سعید حجابیان مشاور رئیس جمهوری،

اصل صدم قانون اساسی جمهوری اسلامی از جمله از هشت اصل قانون اساسی است که به شوراها اختصاص دارد. در این اصل آمده است: "برای پیشبرد سریع برنامه های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان این قانون صورت می گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می کنند."

اینک نزدیک به دو دهه از تصویب این قانون می گذرد، اما اصول مربوط به شوراها در جمهوری اسلامی به دلایل عدیده تاکنون مسکوت مانده بودند. بعد از برگزاری هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب محمدخاتمی که یکی از شعارهای اصلی او در دوران رقابت های انتخاباتی، توسعه سیاسی و افزایش مشارکت مردم در تصمیم گیری های کشور بود، امید به تحقق یکی از پایه های ترین نهادهای اجتماعی برای توسعه سیاسی و دموکراسی قوت بیشتری گرفت. تا اینکه در آذرماه امسال از طرف وزارت کشور که مسئولیت برگزاری انتخابات شوراها را برعهده دارد، خبر برگزاری انتخابات شوراها در اسفند ماه سال جاری در سراسر کشور اعلام گردید و از دیماه کار اجرایی این انتخابات به طور رسمی آغاز شد.

در اوایل بهمن ماه همایشی به نام "شوراها ی اسلامی و مشارکت مردمی" با مشارکت و همکاری وزارت کشور و پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی در دانشگاه تهران برگزار شد. در این همایش به بررسی زمینه ها و عوامل مساعد و تسهیل کننده اجرای قانون شوراها، شناسایی راهکارهای اجرایی، بررسی ابعاد و پیامدهای انتخابات شوراها و معرفی وجوه مختلف شوراها به اقتضای مردم پرداخته شد. برگزارکنندگان این همایش هدف خود را از برگزاری این نشست، برقراری نوعی ارتباط بین دستگاه های مجری و دولتی و بخش های اندیشه ای جامعه نامیده اند.

موسوی لاری وزیر کشور، در نشست معاونان سیاسی و امنیتی استانداردها در تهران، برگزاری انتخابات شوراها را مهمترین کار دولت دانست و گفت باید در برخورد با مردم روحیه قیام مابانه را کنار گذاشت و مردم را عاقل و دارای آزادی فکر و عمل دانست. وی تصریح کرد، مردم باید احساس کنند که دولت آنها را صاحب حق و مؤثر در تعیین سرنوشت شان می داند. وی اشاره کرد که برای وزارت کشور هیچ مساله ای به اندازه اجرای کامل قانون مطرح نیست و افزود دولت و وزارت کشور برای کسب قدرت، مساله انتخابات را پی گیری نمی کنند، بلکه این تلاش برای تفویض بخشی از قدرت به مردم است.

مصطفی تاج زاده، معاون سیاسی و اجتماعی وزارت کشور، اجرای قانون شوراها را در راستای

اقتصاد بیمار گوشه هایی از واقعیات

و معصوم زاده

بحث های پیرامون بودجه سال آینده، عمده بحث های جاری اقتصادی در ایران است.

وضعیت اقتصادی در ایران وخیم تر از آنست که از تصویب بودجه های تقدیمی دولت انتظار گشایش و بهبود شرایط را داشته باشیم. اگرچه این بار مجلس اسلامی بنا به مصلحت هایی در تصویب بودجه از خود "حسن نیت" نشان داد، وضعیت خرابتر از آنست که با "حسن نیت" تاکتیکی بتوان گرانسی سرسام آور را مهار کرد و چاره ای برای اشتغال میلیون ها جوینده کار جست.

علیرغم بحرانی بودن اوضاع سیاسی و خطرانی که امر توسعه سیاسی را از جانب نیروهای محافظه کار و راست گرای انحصارطلب تهدید می کند و همه توجه ها در راستای دفع ترفندها و تهدیدات شبه کودتایی متمرکز شده اند، نباید از نظر دور داشت، که عمده ترین خطری که امر توسعه سیاسی را تهدید می کند از جانب بحران در حال تراکم اقتصادی و اجتماعی است، و مشخصه آن احتمال رویگردانی و ناامیدی و یاس قشرهای هرچه بیشتری از مردم از امکان انجام تحولات تدریجی اما پایدار در وضعیت معیشتی خویش است. خطر طوفان های اجتماعی بهیچ وجه اغراق در تبلیغات ضد حکومتی نیست، بلکه احتمالی است که باید آنرا جدی گرفت.

روزنامه "صبح امروز"، از روزنامه های جبهه "دوم خرداد" و طرفدار پرو پا قرص توسعه سیاسی می نویسد: "مردم کوچک و بازار به حق دغدغه معیشت دارند" و در ادامه به کاهش قیمت نفت، سررسید بدهی ها در سال جاری، افزایش بیکاران و رشد جمعیت می پردازد و دولتمردان را به بذل توجه به این معضلات دعوت می کند.

وزیران نفت و اقتصاد و روسای بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه نیز در جلسه غیر رسمی مجلس (همشهری ۲۳ دی ماه ۱۳۷۷) بر این معضلات تاکید کرده و از جمله گفته اند، "کشور از لحاظ اقتصادی و ساختار مالی دولت بشدت وابسته به درآمد حاصل از صادرات نفت است که این خود ضربه پذیری و شکنندگی برای کشور ایجاد کرده است"، "اگر مسئله اشتغال، خروج از رکود و تحرک اقتصادی به عنوان مسائلی اساسی کشور مطرح است، نیازمند منابع سالم هستیم در شرایط کاهش قیمت نفت"، "هر حرکتی در این زمینه نیازمند دو عامل منابع ریالی و سرمایه گذاری و همچنین نیازهای ارزی است".

در همین راستا عده ای از نمایندگان مجلس اسلامی در مصاحبه با روزنامه اطلاعات (اطلاعات بین المللی ۲۰ مرداد، ۱۳۷۷) در رابطه با کارنامه یکساله دولت خاتمی اظهار عقیده کرده اند نماینده میانه: "ضمن اشاره به کاهش قیمت نفت و اثر گذاری این مسئله بر اجرای طرح های عمرانی و در دست اجرا گفت، بنظر می رسد دادن تسهیلات اعتباری و پوشش بیمه ای از سوی برخی کشورهای اروپایی به ایران فرصت مناسبی برای کم

کردن بخشی از مشکلات ناشی از کاهش قیمت نفت باشد... طبق برنامه باید سالانه ۸۵۰ تا ۹۰۰ هزار فرصت شغلی جدید ایجاد کنیم که تحقق این امر مستلزم سرمایه گذاری های مختلف در زمینه های گوناگون است. نماینده اصفهان یکی از مسائلی که می تواند در آینده کشور را با تهدید مواجه کند بحران بیکاری و تبدیل آن به یک معضل اجتماعی است. وی با تاکید بر اهمیت سرمایه گذاری اعم از داخلی و خارجی برای ایجاد فرصت های شغلی کشور، گفت، سرمایه گذاری نیازمند امنیت اقتصادی است و در سال های گذشته پس از بالا گرفتن بحث مبارزه با ثروت های باد آورده بخشی از سرمایه های کشور به خارج منتقل شد."

کاهش درآمدهای نفتی دولت محصول کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی و مستقل از خواست و اراده دولت صورت می گیرد. اگرچه دولت این امکان را دارد که در چارچوب اوپک، با کاهش سقف صادرات نفتی تأثیر معینی بر قیمت نفت بگذارد، اما در نهایت درآمد آن افزایش نیافته و مشکلی از این طریق گشوده نخواهد شد.

در ارتباط با درآمدهای دولت و بذل توجه به دریافت درآمدهای ریالی و افزایش آن، برای مقابله با کمبود ارز، در عین افزایش مصنوعی و فاحش قیمت ارز در بازار داخلی، سیاست های مالیاتی دولت در مرکز توجه قرار گرفته و در برنامه بودجه جای ویژه ای به آن اختصاص یافته است. افزایش مالیات های غیر مستقیم و عوارض برخی اجناس از جمله سیگار و نوشابه و قیمت بنزین و دیگر مواد سوختی، و کوشش در راه اخذ مالیات بر دستمزدها و درآمدها، از شرکت های دولتی و غیر دولتی و خصوصی از این جمله اند.

در ارتباط با افزایش مالیات های غیر مستقیم، بویژه افزایش قیمت مواد سوختی بحث های فراوانی در جامعه درگرفت بسیاری بر این عقیده اند که یک اقدام درست برای افزایش قیمت بنزین برای جلوگیری از حیف و میل آن، قطع واردات بنزین از خارج، مقابله با آلودگی بیش از حد محیط زیست بویژه هوای تنفسی، در شرایط کنونی از لحاظ سیاسی نادرست است چرا که با توجه به شرایط وخیم اقتصادی و گرانی روزافزون، افزایش قیمت مواد سوختی خودبخود منجر به گرانی هرچه بیشتر کالاهای تولیدی داخلی شده و بار آن بر دوش اقشار کم درآمد سنگینی می کند. اما از سوی دیگر عده ای استدلال می کنند که افزایش قیمت بنزین فرقی بحال اقشار کم درآمد ندارد چرا که این اقشار فاقد خودروهای شخصی بوده و دولت می تواند با طبقه بندی قیمت مواد سوختی از گرانی اجناس جلوگیری کند.

اخذ مالیات از واحدهای صنعتی و خدماتی دولتی و خصوصی در ارتباط با درآمدهای دولت یک جنبه از قضیه اما جنبه دیگر آن ایجاد تسهیلات برای این رشته ها از نظر یاری به

گسترش سرمایه گذاری های صنعتی و مقابله با رکود اقتصادی یاد شده و ایجاد تحرک در چرخ های اقتصادی است. شافعی وزیر صنایع جمهوری اسلامی در روزنامه همشهری اظهار داشته است، که بخش صنایع در کشور بدون اخذ کمک های ارزی دولت و در شرایط پرداخت مالیات رشد داشته ولی در عین حال خواستار آن شده است که دولت از مقررات دست د پا گیر بکاهد، نظام مالیاتی را ساده تر کند، مقررات واردات مواد خام و اولیه مورد نیاز شرکت ها توسط خود آنها را تسهیل کند و مقررات اداری گمرک را نیز مورد تجدید نظر قرار دهد. (همشهری ۱۵ بهمن ۷۷). در همین رابطه نیز علی نقی خاموشی، رییس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران (تا انتخابات اخیر ایسن نهاد) نیز در گفت و شنود با دانشجویان (روزنامه خرداد ۱۶ دی ۷۷) با اشاره بر مقررات دست و پا گیر در رشته صنایع می گوید: "متأسفانه باید اذعان کرد که سرمایه گذاری در حال حاضر وضعیتی دارد که هر کس در کشور ما سرمایه گذاری کند اشتباه بزرگی کرده است. یعنی داخل گودی خودش را می اندازد که برای بیرون آمدن از آن گود باید خدا کمکش کند. وی در ادامه علیرغم تبلیغات دولتی اذعان دارد که از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۸ سهم صادرات صنعتی ایران از ۱۲٫۲ درصد به ۵ درصد رسیده در حالیکه در مقایسه کشورهای تایلند و مکزیک سهم صادرات صنعتی خود را در همین دوره سه برابر کرده اند.

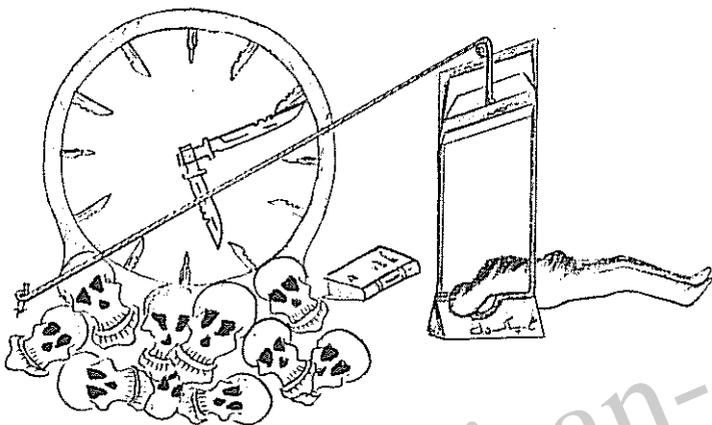
روزنامه "صبح امروز" در مقاله فوق الذکر می نویسد: "آنچه که امروز در حوزه اقتصاد می گذرد می باید توجه عموم سیاستمداران را فارغ از مسائلی دیگر بخود جلب کند... باعث تأسف است که... برخی از افراد و نشریات و حتی دست اندرکاران نسبت به ارقام کوچک سوء استفاده حساسیت فراوانی از خود نشان می دهند، در حالی که حیف و میل های مالی در حوزه صنعت به دلیل برآورد و طراحی غلط طرح ها، مکان یابی های غیر اقتصادی و غیر علمی، اعمال نفوذ های سیاسی و غیره در طرح های عظیم صنعتی و نیز افتتاح های چند باره آنها ضررهای سنگینی را بر جیب ضعیف مردم و بیت المال وارد کرده است. آنچه که از هر چیز تأسف آورتر است سکوت و در حاشیه بودن مدیریت وزارت صنایع از جامعه است، گویی که در کشور خبری از صنعت و صنعتگر و مدیران صنعتی وجود ندارد... بسا ساختار کنونی مدیریت صنعتی کشور امکان ایجاد تحولی در خور و شایسته در این بخش عظیم اقتصادی... که باید چاله های ایجاد شده در اثر کاهش درآمدهای نفتی را پر کند و چرخ های اقتصاد کشور را به حرکت در آورد... وجود ندارد".

عدم افزایش سرمایه گذاری های صنعتی، با توجه به آنکه امر خصوصی سازی همچنان ادامه دارد، و گسترش نیز می یابد، معضل ایجاد فرصت

نگاهی به جناح بندیهای حکومتی

ساسان رجالی فر

کشید و با شروع جنگ اعراب و اسرائیل، عده ای را داوطلب مبارزه با اسرائیل معرفی کرد. بعدها برای تلفیق کار علنی و مبارزه تروریستی، مجمع مجاهدین اسلام را تشکیل داد. فدائیان اسلام با بر سرکار آمدن هژیر تصمیم به قتل او گرفتند و مبنای فقهی برای آن تهیه کردند و بر این اساس هژیر را ترور کردند. آنان زمامداران وقت را مهاجم به مال و جان و ناموس این مملکت می دانستند و نابودی آنها را هنگامیکه زیان بزرگتری متوجه مملکت نباشد واجب می شمردند. دولتهایی را که طبق قانون اساسی کشور به نحوی احکام اسلام را زیر پا می گذاشتند، غاصب و غیرقانونی می دانستند. فدائیان اسلام در طی مقاله ای می نوشتند: ما به دنیا اعلام می کنیم که طبق قانون اساسی، دولتهای ایران قانونی نبوده و رسمیت ندارند.



درطیف بندی و جناح های متنوع و رنگارنگ که در میان باندها و دسته جات و محافل گوناگون تحت نام جمهوری اسلامی فعالیت می کنند، می توان، هفت جناح اصلی را تشخیص داد که در سه کسب مشخص عمل می کنند. این هفت جناح عبارتند از:

الف : کسب راست سنتی متشکل از :

۱- جمعیت موفتله

۲- تکنوکراتهای سنتی

۳- جمعیت ارزشها

ب : کسب راست مدرن متشکل از :

کارگزاران سازندگی

ج : کسب چپ اسلامی متشکل از :

۱- چپ نواندیش

۲- چپ سنتی

۳- چپ تمام گرا

در زیر نگاهی گذرا به این دسته بندیها می اندازیم :

کسب راست سنتی

این کسب از سه جناح تشکیل می شود. نقطه وحدت آنها، دفاع از روحانیت سنتی، دفاع از فقه سنتی، ولایت مطلقه فقیه، و بازار سنتی است. پایگاه اجتماعی این نیرو، تجار سنتی می باشد. این نیروی سیاسی، بازگشایی فضای سیاسی را گونه ای غرب گرایی می داند و می کوشد از پایه روایت سنتی، به اهداف به اصطلاح انقلاب اسلامی نائل شود. این نیروها در نحوه رسیدن به اهداف باهم اختلاف دارند و این بیشتر برمی گردد به نحوه شکل گیری تاریخی هرکدام از جناحین، به اضافه اهرمهای قدرتی که از آغاز پیروزی، روحانیون این طیف بدست آورده اند.

جناح اول یعنی جمعیت موفتله : این گرایش در روند تاریخی خود از سه جریان اصلی در جنبش سیاسی مذهبیون بوجود آمد.

۱- فدائیان اسلام : هنگامی که بعد از شهریور ۱۳۲۰، فضای سیاسی ایران پرچنب و جوش بود، روحانی جوانی با خصوصیات ویژه به نام سید مجتبی نواب صفوی که متولد ۱۳۰۳ در محله خانی آباد تهران بود، آنرا بنیانگذاری کرد.

او دوران تحصیل ابتدائی را در دبستان حکیم نظامی گذراند و سپس وارد دبیرستان صنعتی گردید، و بعد از چندی برای طی دروس دینی به نجف رفت. هنگامی که نواب صفوی به تهران بازگشت، مقارن بود با فعالیت گسترده احمد کسروی. گسترش فعالیت کسروی، نواب صفوی را به فکر انداخت که جمعیت مبارزه با بی دینی را پایه گذاری کند. او با همکاری حاج سراج انصاری، شیخ قاسم اسلامی و شیخ مهدی شریعتمداری این جمعیت را بنیان نهاد و سپس درصدد ترور کسروی برآمد. او نخست زمینه تبلیغاتی این کار را فراهم آورد و با صدور اعلامیه ۱۰ ماده ای از کسروی پرسشهایی را مطرح کرد. در اولین سو قصد، نواب صفوی موفق نشد، تا بالاخره سیدحسین امامی و سیدعلی امامی در دادگستری تهران کسروی را ترور کردند. با این اقدام، فدائیان اسلام خود را مطرح کردند. اواسط سال ۱۳۲۳ هنگامیکه آیت اله کاشانی از زندان آزاد شد، نواب صفوی به او نزدیک شد. در پائیز سال ۱۳۲۶ فدائیان اسلام اقدامی را علیه بی حجابی سازمان دادند و از بازار و مسجد شاه به نصب پلاکارتهایی اقدام کردند که در آنها این شعارها به چشم می خورد "ورود زنان بی حجاب به مسجد سلطانی اکیدا ممنوع است". همراه با این اقدام، فدائیان اسلام اعلامیه هائی انتشار می دادند که عناوین برخی از آنها عبارت بودند از :

"آتش شهوت از بدنهای عریان زنان بی عفت شعله کشیده خانمان ایران را می سوزاند" یا .. "نوامیس اسلام را به نام تمدن به بازار شهوت روز و شب کشیده اند، کجاست روح با غیرتی که ببرد آید؟" سپس نواب صفوی کوشید، ابعاد فعالیت خود را بین المللی کند و طرح "اتحاد ملل اسلامی" را پیش

بر این اساس رزم آرا را نیز ترور کردند. این پلاتفرم برنامه سازمانی بود که در ادامه در جمهوری اسلامی ایران دست بالا را گرفت و اهرمهای قدرت دولتی را در این جهت در مقابله با مخالفینش در سراسر جهان و ایران به کار گرفت.

فدائیان اسلام بعدها به دو گرایش تقسیم شدند، اما آنچه من می خواهم دنبال کنم، تحول آنها در سالهای بعد از ۴۲ به جمعیت موفتله اسلامی بود. تجار سنتی، پادوهای بازار، روحانیونی که مواجبه خود را از این تجار می گرفتند، در جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ فعال بودند. حاجی عراقی، حبیب الهه عسگراولادی مسلمان، کچوتسی، اسداله لاجوردی، حاجی امانی، انواری، محسن رفیق دوست از مهمترین عناصر جمعیت موفتله بودند. باخیزش جنبش اسلامی، بخشی از حزب زحمتکشان مظفریقاتی که تمایلات اسلامی داشتند و با آیت اله کاشانی حشر و نشر داشتند از مظفر بقاتی جدا شده به این گرایش پیوستند. حسن آیت، رضا زاویه ای حاسبی، اسداله بادامچیان، جلال مدنی، کاهدوزان، نامجو از مهمترین این نیروها بودند و با شکافی که در انجمن حجتیه پدید آمد و گرایش موسوم به توایین حجتیه از جمله علمی اکبرپرورش و ولایتی به این گرایش پیوستند و با پیروزی انقلاب اسلامی در حزب جمهوری اسلامی متشکل شدند. تنش های اجتماعی - سیاسی حزب جمهوری اسلامی را از کار انداخت و جمعیت موفتله فراکسیون خود را متشکل کرد و به ستون اصلی بلوک راست سنتی تبدیل شد. این گرایش از آنجا که تجربه کار منسجم اقتصادی - تشکیلاتی داشت، اهرمهای اصلی قدرت یعنی سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام، کانونهای اقتصادی، آستان قدس رضوی را به خود اختصاص داد. این گرایش از طریق آیت اله مهدوی کئی هدایت به اصطلاح روحانی می شود.

۲- تکنوکراتهای سنتی : بعد از انشعاب سازمان پیکار از درون سسازمان مجاهدین خلق، تعدادی سازمانهای کوچک مسلحانه با الگوی ←

مجاهدین خلق منتهمی با تاکید بر اندیشه فقهاتی در درون دانشگاهها و مراکز عالی به وجود آمد.

گروههایی شبیه، منصورین، موحدین، صف، فلق، فلاح، امامت واحده، بدر، به اضافه افرادی که در مدرسه علوی تحصیل می کردند و از فرزندان بازاریان مذهبی بودند، امکان تحصیل در خارج از کشور به ویژه آمریکا را داشتند و در تشکیل انجمن اسلامی خارج از کشور - با فاصله گیری از مجاهدین خلق و نهضت آزادی و متمایل به اندیشه فقهاتی - نقش داشتند. آنان بعد از پیروزی انقلاب با کوشش ابوالحسن بنی صدر اقدام به تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نمودند.

سیر حوادث مجاهدین انقلاب اسلامی را دچار انشعاب کرد. یک جناح به چپ متمایل شد و یک عده به راست سنتی متمایل شدند. مرتضی نبوی، احمدتوکلی، غفوری فرد، و تعدادی از مهندسين سنتی که در انجمن های اسلامی آمریکا بودند مثل لاریجانی ها، و نسل جدید تحصیل کردهگان مراکز صنعتی مثل مهندس باهنر، جناح خاصی را در کمپ راست سنتی تشکیل دادند. این گرایش از آنجا که تحصیلات عالی در یکی از رشته های فنی - مهندسی دارند، نحوه استدلال و بیانشان با جمعیت مولفه تا اندازه ای متفاوت است. آنان ضمن تاکید بر روی صنعتی کردن کشوری کوشند به گونه ای دنیا پسندانه تر عمل کنند. اگر جمعیت مولفه تلاش می کرد مجلس را منحل کند و آنرا مغایر با اصل ولایت مطلقه فقیه می دانست، آنان با استدلال اصل کار برای مجلس، می کوشیدند در چارچوب قانون عمل کنند.

۳. جمعیت ارزشها: هنگامیکه حجت السلام ری شهری، در دادگاه ویژه ارتش بود و سپس وزارت اطلاعات را سازمان داد، تیم ویژه خود را به وجود آورد. این تیم از آنجا که بیشتر کار حقوقی در دستگاه فقهی جمهوری اسلامی می کرد، کمتر گرد مسائل مالی و اقتصادی می گشت، لذا می تواند به نسبت از آلودگی و فساد کمتری در مسائل مالی برخوردار باشد. به این ترتیب ظرف چند سال گذشته، گرایش ویژه ای در کمپ راست سنتی ایجاد شد، که در چارچوب ولایت مطلقه فقیه می کوشد، مبنایی برای خود داشته باشد و کمتر پراگماتیستی عمل کند. اینان تشکیل جمعیت "دفاع از ارزشها" را دادند که از این زاویه می توان به آنها "راست سنتی اصولی" نام داد. اینان اگرچه در پایین اجتماع نیروی ویژه ای ندارند، اما در رأس هرم قدرت، در وزارت اطلاعات به ویژه دوایر ضد اطلاعات ارتش و سپاه، در دادگاه ویژه روحانیت و نظام قضاتی دست بالا را دارند.

راست مدرن

در طیف نیروهایی که در جنبش اسلامی فعال بودند و با انقلاب اسلامی به قدرت دولتی رسیدند، و بعد از فعل و انفعالات تا سالهای ۶۰، بتدریج در دستگاه دیوان سالاری و دولتی وارد شدند و مدیران و برنامه ریزان دولت اسلامی را به وجود آوردند، یک قشر تکنوکرات با خصلت اسلامی به وجود آمد، که بیشتر سودای صنعتی کردن ایران را در سر می پروراند. هسته سیاسی این گرایش این است که در هر زمان که هستی یک ملت در خطر حمله و اشغال یک قوم یا یک فرهنگ مهاجم و اشغالگر قرار گیرد، احساسی ملی یا ناسیونالیسم بروز و ظهور بیشتر می یابد، لذا اگر در مقابله با اسکندر مسئله اصلی ایرانیان مقابله با یونانیان و فرهنگ آنها بود، در زمان اعراب تضاد اصلی برای ایرانیان حاکمیت خلفای عرب و سنتی مذهب بود، لذا ایرانیان شیعه شدند. امروز مشکل اصلی کشور رابطه با استعمار غرب و هجوم تمدن و فرهنگ آن می باشد. این گرایش اکنون خود را اسلام ایرانی می داند و استراتژی خویش را در مقابله با هجوم بیگانگان می داند. اینان معتقدند که در آغاز باید قدرت یافت و کشور را به وسایل قدرت مجهز کرد. لذا نخستین وسیله قدرت هم چیزی جز یک ارتش قوی نیست که می تواند امنیت ایران را تامین کند. مهمترین شخصیت آنان هاشمی رفسنجانی است. او روحانی ای بود که مختصات یک روحانی را نداشت. شرکت ساختمانی داشت و بیشتر مواقع لباس شخصی می پوشید و اهل تجارت و زد و بند بود و جز معلود روحانیونی بود که با مجاهدین خلق کار سازمانی می کرد. علائق او نیز به امیرکبیر و نوشتن کتاب امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، تمایلات و افق دید او را روشن می سازد. روایت او از امیرکبیر چیزی جز توسعه صنعتی از طریق یک دولت مقتدر مرکزی نبود. رفسنجانی، برادرش، فرزندان و بسیاری از دوستان نزدیکش، گرایشی را در حکومت به وجود آوردند که بتدریج با برخی از تحصیل کردهگان خارج از کشور، برخی از دست اندرکاران رژیم شاه

نیز شروع به کار و همکاری کردند و بعدها حزب کارگزاران سازندگی را پایه گذاشتند. میزان آلودگی اقشار مختلف این جناح در فسادهای مالی و اخلاقی ۲۰ سال گذشته، البته متفاوت است. محمدهاشمی، کرباسچی، فائزه رفسنجانی، پسران رفسنجانی، مرتضی الویری و مهاجرانی معروفترین شخصیتهای این جناح می باشند.

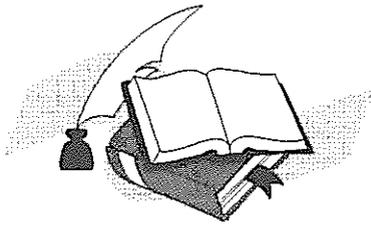
کمپ چپ اسلامی

ریشه های شکل گیری جریانی به نام چپ اسلامی را در مقاله ای در شماره ۵۹ راه آزادی ترسیم کردم. در آن مقاله ریشه های اصلی را در جنبش سوسیالیست های خدابپرست یافتیم و سپس در ادامه جریان ۱۵ خرداد، پدیده شریعتی و سازمان مجاهدین خلق ایران و سایر دسته بندیهای چپ اسلامی را بیان کردم. این جریان از این رو چپ لقب می گیرد که مفاهیمی را بکار می برد که متأثر از جنبش مارکسیستی است. ضد امپریالیست، ضد سرمایه دار و فرموله کردن مسائل به گونه ای طبقاتی اما با پوشش مفهومی دیگر، ... لذا اگر مجموعه راست سنتی همواره با پدیده هائی چون شریعتی، آل احمد مسئله داشت، طیف چپ اسلامی شریعتی را معلم خود می داند و با برداشتهای سنتی که روحانیون محافظه کار از اسلام اراده می دادند مخالفت می کرد. بررسی و تجزیه و تحلیل چپ اسلامی از جنبه ایدئولوژیک و فکری نیاز به مقاله علمی و مستقلی دارد. اما آنچه اینجا مطرح است گرایشهای آنان در جمهوری اسلامی است که اینک می توان کمپ چپ اسلامی را در سه جناح یا فراکسیون دسته بندی کرد.

۱- چپ سنتی: جامعه روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی و کادرهای دولت موسوی، مهمترین عناصر تشکیل دهنده این جناح هستند و چهره های شاخص آن عبارتند از میرحسین موسوی، آردبیلی، محتشمی، آرمین، سلامتی و انصاری که کماکان به گسترش بخش دولتی از جنبه اقتصادی و راههای توسعه درون زا گرایش دارند. تاکید بر روی خصلت ضد امپریالیستی، مهمترین آماج برنامه سیاسی این طیف است. این جریان و عناصر تشکیل دهنده آن از آنجا که در دورانی بعد از انقلاب مسئولیت های اساسی داشته اند، بالطبع مسئول بسیاری از خطاها و ندانم کاریها و سرکوبها می باشند، لذا چندان نمی توانند به گذشته خود با نقادی رادیکال بنگرند. از سوتی محور اصلی آنان را نیز روحانیونی تشکیل می دهند که از جنبه ذهنی ظرفیت تحول همه جانبه را ندارند. لذا اگرچه در مقابله با راست سنتی یک بلوک بر قدرت هستند، اما همواره از نزدیک تر شدن به طیف نیروهایی شبیه نهضت آزادی طفره می روند. شاید این جمله مصداق وضعیت آنان باشد که گذشته مانند سایه آدم است و همواره آدم را تعقیب می کند و پریدن از آن ناممکن است. اهرمهای اصلی قدرت آنان بیشتر در جهاد سازندگی، بدنه بسیج، بنیاد شهید، بدنه سپاه پاسداران، بنیاد ۱۵ خرداد است.

در میان آنان، گرایش مجاهدین انقلاب اسلامی به رهبری محمد سلامتی و محسن آرمین، از شفافیت مواضع بیشتری برخوردارند و ظرفیت تحول فکری در آنان بیشتر است.

۲- چپ نواندیش: با پایان گیری جنگ و مرگ آیت اله خمینی، دوران دیگری در حیات جمهوری اسلامی آغاز شد. جناح چپ از قدرت دولتی کنار زده شد و تقریباً به حاشیه رفت. لذا برخی که بیشتر سلامت نفس داشتند و به هر دلیلی در آلودگی های حکومتی کمتر دخیل بودند، و از ظرفیت ذهنی بیشتری برخوردار بودند به فقدان یک آموزش منسجم و تشریح سیاسی دربین خودشان توجه نمودند و از این فرصت استفاده کردند و رو به سوی دانشگاه های نهادند و به مطالعه علوم سیاسی، جامعه شناسی و ... پرداختند، و عملاً دانشجوی علوم سیاسی شدند، و از آنجا که یک تجربه طولانی کار عملی نیز داشتند مباحث را گاه عمیق تر از یک دانشجوی تازه کار می فهمیدند. نمونه این افراد سید محمد خاتمی، سعید حجازیان، عبیدی، اصغرزاده، شمس الواعظین، اکبرگنجی، خونیانی ها و دیگران بودند. توجه به کتابهای محمد خاتمی از بیم موج تا از دنیای شهر تا شهر دنیا، این تفاوت دو دوران را به روشنی نشان می دهد. در عین حال مباحثی که سعید حجازیان از جنبه تشریح مطرح می کند، همه حاکی از این است که بتدریج در طیف چپ اسلامی یک جریان چپ نواندیش شکل گرفته است که با دستگاههای مفهومی دوران مدرن کار می کند و آنها را می شناسد. تفکیک بین حوزه عمومی و حوزه خصوصی، رابطه بین اخلاق، حقوق و تفاوت میان حکومت و دولت را می شناسد و به مکانیزمهای جوامع دموکراتیک آشناست و می داند، اینها



دفتر ویژه

در چارچوب دفتر ویژه راه آزادی حول موضوع "خشونت در حوزه سیاست"، برای ما یافتن پاسخهای صاحب نظران به پرسشهای زیر، مورد نظر بوده است:

- ۱- عناصر مهم فرهنگی (در مفهوم وسیع آن) که در خودآگاه یا ناخودآگاه مردم و ذهنیت و باورهای آنها زمینه ساز خشونت سیاسی می شوند کدامند؟ نقش مسائل اجتماعی - اقتصادی در این چهارچوب چیست؟
 - ۲- علل و عوامل پیدایش و گسترش گرایش کنونی برای پرهیز از خشونت در میان برخی نیروهای سیاسی و بخش های مهمی از روشنفکران و افکار عمومی کدامند؟
 - ۳- چگونه می توان با فرهنگ خشونت برپا در حوزه سیاسی به مقابله پرداخت و در این راستا به چه عناصر فرهنگی، هویتی و یا سیاسی می توان تکیه کرد؟
 - ۴- تداوم خشونت سیاسی و انعکاس آن در برنامه های سیاسی گروهها و یا عملکرد روزمره آنها ناشی از کدام نگاه و بینش و فلسفه سیاسی است و چه استراتژی را دنبال می کند؟
 - ۵- حد و مرز خشونت کدام است؟ نهاد سیاسی تا کجا و چگونه می توان از زور در حل مسائل اجتماعی بهره جویید و نقش نیروهای نظامی در مهار یا تشدید خشونت چیست؟ مردم در برابر خشونت صاحبان قدرت چه واکنشی می توانند نشان دهند؟
- در زیر پاسخهای آقایان مهرداد درویش پور، اشکان آویسن را به پرسشهای فوق از نظر گرامیتان می گذرانیم.

خشونت و قدرت

مهرداد درویش پور

اثرات خشونت در تغییر نظام سیاسی - اجتماعی چنان لطماتی به بار می آورد که امر نوسازی را با مشکلات جدی روبرو می سازد. در نتیجه تحول مسالمت آمیز بیش از همه به سود نیروهای سازنده اجتماع خواهد بود. با اینهمه تجربه تاریخ تاکنون کمتر موردی از انقلاب مسالمت آمیز را به نمایش گذاشته است و حتی گاه آنها با شکست روبرو ساخته است. هم از اینرو در عقاید مارکس نیز گاه از ضرورت خشونت به مثابه "مامای تاریخ" دفاع شده است.

این امر اگر بسیاری از هواداران انقلاب را به ستایش خشونت و همسان پنداشتن آن با انقلاب واداشته، برای بسیاری از مخالفان خشونت و استبداد بیزاری و بی اعتمادی به انقلاب را موجب شده است. چه، اینان نیز با استدلالی مشابه برآند از آنجا که هر انقلابی خشونت آمیز است و خشونت استبداد را در پی خواهد داشت، پس هر انقلابی به ناگزیر به استبداد منجر خواهد شد (چنانکه تجربه تاریخ نیز نشان داده است). بنابراین دفاع از آزادی و دموکراسی را در تقابل با امر انقلاب می یابند. برای پی بردن به صحت و سقم ادعای هر دو دسته، نخست باید از روشن نمودن مفاهیم خشونت، قدرت، مرجعیت و تفکیک آن ها از یکدیگر آغازید تا کاربرد اجتماعی آنان دریافته شود. این مفاهیم در نزد متفکران به معانی متفاوتی بکار رفته اند. مثلا اگر برای لنین قدرت طبقه کارگر در سازماندهی و تشکیل او نهفته است، برای مائو "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" و برای رایت میسلز "بالا ترین نوع قدرت، خشونت" است. همچنین برای ولتر "قدرت عبارتست از اینکه دیگران را وادار کنی آنگونه که من میل دارم عمل کنند" و یا به زعم ماکس ویر "اراده خود را در برابر ایستادگی دیگران مستقر سازم." ژوئل نیز چنانکه ←

پرسش های نشریه "راه آزادی" به رغم جنبه های مشخص و امروزی آن در رابطه با جایگاه خشونت در فرهنگ سیاسی جامعه ما، در اساس مبحث پایه ای نویی را به میان می کشد که بنا بر آن می بایست نه فقط به رابطه خشونت و قدرت پرداخت، بلکه همچنین تکلیف تنوری انقلاب را که عموماً نیروهای مدعی ترقی به اعتبار آن، خشونت را توجیه می کنند، روشن ساخت. از اینرو به جای پاسخ مستقیم به این و آن سؤال در این نوشته و به برخی مباحث کلاسیک نظری که روشنگر جایگاه خشونت در تحولات اجتماعی است خواهیم پرداخت تا در پرتو آن روشن شود چرا می بایست خشونت را به مثابه یک ارزش از فرهنگ سیاسی خارج ساخت، ولو آنکه در مواردی کاربرد آن اجتناب ناپذیر باشد.

به رغم آنکه در اندیشه مارکسیسم تاکید فراوانی بر ضرورت انقلاب شده است، اما کولتی (Colletti) فیلسوف و جامعه شناس ایتالیایی، همسان نمودن انقلاب و خشونت را تحریف اندیشه مارکس می خواند. (۱) به زعم او مارکس مفهوم انقلاب را با خشونت همسان نگرفته و حتی از امکان انقلاب مسالمت آمیز سخن می گوید: "ما می دانیم که نهادها، رسوم و سنتهای کشورهای گوناگون را باید در نظر گرفت و انکار نمی کنیم که کشورهایی مانند آمریکا، انگلستان و اگر با نهادهای هلند آشنایی داشتیم شاید اضافه می کردم هلند وجود دارند که در آن ها کارگران می توانند احتمالاً با وسایل مسالمت آمیز به هدف خود دست یابند." (۲). او حتی در سال ۱۸۸۰ اعلام می کند، اگر تحول به سوسیالیسم در انگلستان احتمالاً بایک انقلاب خشونت آمیز روبرو شود "گناه آن تنها به گردن طبقات حاکم نیست، بلکه طبقه کارگر نیز مقصر است." (۳)

تعیین کننده در این میان به عهده خشونت و میزان آن باشد، بی شک اقلیت حاکم با بهره وری از پیشرفته ترین ادوات جنگی، ارتش و پلیس حرفه ای و کارآموده، به راحتی قادر به غلبه بر قهر و خشونت توده ها که بسیاری از مواقع با کونکول مولوتف و سلاح های سبک و نیمه سبک به قیام و نبرد مسلحانه می پردازند، می بود. حال آنکه آنچه موجبات شکست این حکومت ها را فراهم می سازد، بی قدرتی آن ها و برتری چشمگیر قدرت توده ای و گسترده انقلاب است. قدرتی که حتی سلاح های دشمن را نیز بی اثر می سازد. حکومت ها وقتی بر میزان خشونت خود می افزایند که اقتدار و اتوریته خویش را در معرض از دست رفتن بیابند، اما چیرگی حکومت اقلیت که در موارد متعددی به غلبه بر قدرت توده ها منجر می گردد تا جایی قابل دوام است که قدرت و اتوریته آن دست نخورده و سالم باقی بماند یعنی آنکه از فرمان ها اطاعت شود، ترس و احترام گذشته از بین نرفته باشد، سنت تبعیت و تسلیم یا برجا باقی مانده باشد، دیسپلین و نظم برقرار باشد و نهادهای جامعه به کار خود ادامه دهند. ارتش و پلیس و دیگر نیروهای انتظامی سلاح های خود را علیه مردم به کار گیرند و دستگاههای دولت حاضر و قادر به کار باشند. اما قدرت توده ای انقلاب، در عین حال اتوریته را بر زیر سؤال می برد و فروپاشی اتوریته، درصوف خود دشمن نیز باعث تزلزل، تردید و خودداری از سرکوب حتی پیوستن بخش هایی از آن ها (سربازان، کارمندان و...) به صفوف انقلاب می گردد. در چنین شرایطی همه چیز واژگون می شود. نه تنها شورش ها دیگر سرکوب نمی شود (و یا مثل گذشته سرکوب شدنی نیست) بلکه اسلحه به دست مردم می افتد و قدرت مردم مسلح، دشمن را نه چندان دشوار از پای درمی آورد. راز پیروزی مردم ایران بر رژیم پهلوی، کارگران و دهقانان روسیه در مقابل تزارسم و کرنسکسیم و خلق چین در برابر ژاپن و چیان کایشک نه در برتری قوه قهریه انقلاب در مقابل ضدانقلاب، بلکه در برتری قدرت اینان بر دشمنانشان بود. این البته بدان معنا نیست که قدرت توده ای عاری از هر خشونت است و یا نیازی بدان ندارد و یا اگر داشت، پیامد آن لاجرم استبداد خواهد بود.



اما نهادینه کردن استفاده از قهر که در بسیاری از جوامع فرا انقلابی به بهانه مقابله با دشمن صورت گرفت و خصومت انقلابی را تجدید تولید نمود، در مسیر خود به ایجاد حکومت ترس و وحشت منجر گردید و چنانکه تجربه نشان داده است، غالباً حتی به بلعیدن فرزندان انقلاب نیز انجامید و سرانجام به حاکمیت استبدادی دیگر منجر شد. بدین ترتیب آیا استبداد نتیجه جبری هر انقلابی که همراه با خشونت است، نخواهد بود؟ برای درک این مطلب دو نکته را باید در نظر داشت. تسلط دموکراتیک اگرچه از خشونت نیز سود می جوید، اما نقش اصلی در آن نه به عهده خشونت، بلکه از آن قدرت است. حال آنکه در نظام جباریت ←

هانا آرنت گزارش می دهد برآنست که "بدون فرمان و اطاعت، قدرت وجود ندارد." و البته برای سارکس قدرت در یک جامعه طبقاتی، نوعی سیادت سازمان یافته است. در واقع می توان سه نوع قدرت را از هم تفکیک نمود. قدرت برهنه، قدرت انقلابی و قدرت دموکراتیک که نه بر پایه خشونت و فرمان راندن و گردن نهادن، بلکه بر اراده مشترک مردم استوار است. از اینرو حکومت جبار گرچه خشن ترین ولیکن کم اقتدارترین صورت حکومت است. اگر در حالت ناب "صورت افراطی قدرت اینست که همه در مقابل یکی قرار بگیرند، شکل افراطی خشونت آنست که یکی در برابر همه بایستد. حالت اخیر هرگز بدون کمک آلات و ادوات صورت نمی پذیرد... قدرت یا اقتدار فی الواقع جز ماهیت هر حکومت است ولی خشونت چنین نیست. خشونت دارای ماهیت ابزاری است و مانند هر وسیله همیشه بدین نیاز دارد که هدایت شود و از طریق غایتی که تعقیب می کند توجیه گردد." با چنین تعریفی هانا آرنت برآنست که قدرت برخلاف زور مستقیماً به خود شخص مربوط نیست، بلکه بر پایه فضایی بین انسان ها که اتحاد و اتفاق عمل آن ها را ممکن می سازد، استوار است. در واقع آنجایی که افراد با هدف معینی گرد آمده و با یکدیگر متحد و متشکل می شوند، قدرت معنا می یابد. "قدرت یا اقتدار ناظر است بر توانایی آدمی نه تنها برای عمل، بلکه برای اقتدار عمل. قدرت هرگز خاصیت فرد نیست بلکه به گروه تعلق می گیرد." همچنین اگر خشونت نه به مشروعیت، بلکه به توجیه نیازمند است، قدرت نه به توجیه بلکه به مشروعیت نیازمند است و این امر از طریق گردهمایی اولیه، اتفاق و اتحاد عمل مردم تأمین می گردد. خلاصه آنکه قدرت و خشونت ضد یکدیگرند و آنجا که یکی سلطه مطلق یابد، دیگری وجود نخواهد داشت. البته نه شکل ناب قدرت و نه خشونت و نه عنصر دیگر حاکمیت - مرجعیت - به تنهایی وجود ندارد. هر حکومت متکی بر خشونت، بهر حال بر گروهی از مردمان متکی است که پایه قدرت وی را تشکیل می دهند. از سوی دیگر حکومت های متکی بر قدرت نیز لائول در برابر تهدیدات موجود ناگزیر از توسل به خشونت (هرچند به صورت فرعی) هستند. در مورد مرجعیت نیز وضع به همین منوال است. هانا آرنت در این باره می گوید: "خصیصه بارز مرجعیت شناسایی بی چون و چرای آن به وسیله کسانی است که انتظار می رود آنها گردن نهند." (۴) اتوریته یا مرجعیت ممکن است ماحصل صلاحیت علمی و دانش و تبحر تخصصی شخصی یا اشخاص باشد، یا محصول باورهای باشد که شخص یا اشخاص با اتوریته مظهر آن به شمار می روند. یا آنکه از قدرت اقتصادی و سیاسی طبقات برتر نشأت گرفته باشد و یا محصول سنن، فرهنگ و اخلاقیات گذشته باشد. به هر رو رابطه اتوریته یک رابطه دوجانبه است. یعنی اگر یکسوی آن میل به فرمان راندن بی چون و چرا و به تبعیت درآوردن دیگران است، روی دیگر آن میل به تسلیم و بریز فرمان آمدن کسانی است که بر آن ها حاکمیت می شود و این میل نیز خود از جهل، ترس، عجز، بیگانگی و عدم امکان تعیین سرنوشت در عرصه های گوناگون برمی خیزد و در پی آن است تا با اتکا به مرجع نجات یابد. بدین ترتیب حکومت ها نه تنها به اتکای خشونت و قدرت، بلکه به یمن مرجعیت نیز سرپا هستند.

با آنچه گفته شد، درک این مطلب مشکل نخواهد بود که در نظام مردم سالاری، رابطه قدرت نه برپایه فرماندهی و فرمانبری خشونت، بلکه مبتنی بر برابری، شور، مباحثه و عمل جمعی و همبسته است. نظامی که فارغ از اجبار و متکی بر پیوند داوطلبانه، آگاهانه و مشورت همگانی است و در پی آن است که تک افراد به صورت وسیع بلامانع در زندگی عمومی جامعه شرکت داشته باشند، زنده ترین و عالیترین تبلور قدرت را به جای اتوریته و خشونت به نمایش می گذارد. حال آنکه نظام جباریت، بر سیطره اقلیت و ترس اکثریت استوار است. برتراند راسل از این نوع حکومت به مثابه قدرت برهنه نام می برد. وی می گوید: "قدرت برهنه قدرتی است که از قدرت طلبی (منتظر اقتدارطلبی یا اتوریته است) افراد یا گروه ها ناشی می شود و مردم را به واسطه ترس فقط و آوار به تسلیم می کند، نه همکاری فعالانه... قدرتی را که براساس سنت یا رضایت استوار نباشد، من قدرتی برهنه می نامم." (۵) قدرت انقلابی اما قدرتی است که متکی باشد بر گروه بزرگی که به واسطه عقیده یا برنامه یا احساس خاصی متحد شده باشند. وجه مشخصه یک انقلاب قبل از هرچیز نمایش گسترده قدرت توده ها است که اکثریت جامعه را در مقابل اقلیت حاکم قرار می دهد. حال آنکه اقلیت حاکم با استفاده از خشونت درصد قلع و قمع قدرت توده ای برمی آید. آنچه اتفاقاً سبب پیروزی انقلاب می گردد نه مصادف خشونت آن با خشونت ضد انقلاب حاکم، بلکه تقابل قدرت انقلاب با خشونت ضدانقلاب است. اگر قرار بود نقش

برعکس است. دوم آنکه خشونت قدرت دموکراتیک جنبه دفاعی دارد، حال آنکه خشونت نظام جباریت پرخاشگری سادیستی و ویرانگری غیردفاعی است. بنابراین، این کیفیت خشونت است که رابطه آنرا با قدرت تعیین می کند. پرخاشگری و خشونت اگر خصلتی دفاعی داشته باشد، یعنی واکنشی دفاعی باشد در برابر تهدیدات پیرامون بر شرایط هستی فرد و جمع، امری است طبیعی و به زعم اریش فروم پرخاشگری خوش خیم نامیده می شود. چنین روحیه ای در تمامی جانوران و انسان ها وجود دارد که در مقابل تهدیداتی که محیط زیست و حیات آن ها را به خطر اندازد به پرخاشگری و خشونت دفاعی متوسل می شوند. (هرچند در مواردی ممکن است این تهدیدات خیالی باشند.) اما اگر خشونت و پرخاشگری خصلتی تهاجمی و سادیستی داشته باشد که بر پایه کنترل و آزار تحت اراده درآوردن دیگران و تأمین برتری استوار است، پرخاشگری بدخیم نامیده می شود. در حالیکه پرخاشگری و خشونت دفاعی از شور زندگی ریشه گرفته است و درصدد پاسداری آن است، خشونت سادیستی و ویرانساز از شور مرگ طلبی و آزار دوستی ریشه گرفته است که درصدد نابودی حیات و یا بر و خیم ساختن و تحت سلطه درآوردن آن استوار است. اگر پرخاشگری دفاعی ابزاری است برای تأمین آزادی انسان ها، آن دومی ابزار تأمین سلطه و برتری جویی و حفظ اتوریته (فرمانبرداری و فرماندهی است) در حالیکه به لحاظ روانشناسی وجود اولی نشانه سلامت فرد و جامعه است، وجود دومی نشان از بیماری های اجتماعی و روانی دارد.

انقلاب ذاتا خشونت آمیز نیست، بلکه با آن توأم می شود. تاریخ تمامی انقلابات نشان می دهد که انقلابات نخست به صورت مسالمت آمیز شروع شده اند و این حکومت های استبدادگر بوده اند که با توسل به خشونت، استفاده از آنرا بر مردم انقلابگر تحمیل نموده اند. خشونتی که این حکومت ها در دفاع از منافع خویش بر علیه انقلاب و مردم انقلابگر به کار بسته اند، جلوه ای از پرخاشگری و خشونت سادیستی و ویرانساز است که به منظور کنترل و تحت اراده نگاه داشتن مردم، حفظ اقتدار و برتری خویش و آزار آنان و لذت و نفی که از این رهگذر برایشان به دست می آید، صورت می پذیرد. این، اما، تهدیدی است واقعی بر شرایط زیست و حیات توده که نه درصدد اعمال خشونت، بلکه در پی القای اتوریته (فرمانبرداری و فرماندهی) زور، ستم و استثمار بیا خاسته اند و برای دفاع از قدرت خویش در مقابل خشونت دشمن، به واکنش دفاعی پرداخته و خشونت خوش خیم را به کار می گیرند. به فراموشی سپردن تضاد این دو خشونت و پرخاشگری، یکی نمودن آن ها و تقبیح کلی هر نوع خشونتی، بی مبالاتی محض است که در عمل به خلع سلاح حتی قدرت دموکراتیک و بقای خشونت سادیستی و ویرانساز (غیردفاعی) منجر می گردد.

اما اگر صورت افراطی خشونت قرار دادن یکی در برابر همه و صورت افراطی قدرت قرار گرفتن همه در برابر یکی است می توان دریافت نظام جباریت بر صورت افراطی خشونت استوار است و نظام دموکراسی مشارکتی بر صورت افراطی قدرت متکی است. در حالیکه نظام جباریت برای پاسداری از منافع اقلیت حاکم و به زیر کنترل و تحت اراده درآوردن اکثریت به ایجاد رعب و وحشت و خشونت سادیستی نیازمند است، قدرت مردم سالارانه با بسط هرچه بیشتر قدرت خویش، کمتر نیازمند خشونت می گردد و از آن تنها به مثابه واکنش دفاعی در برابر تهدیداتی که آزادی و امنیت آنرا برهم می زند، استفاده می کند. چنانکه حتی کاتوتسکی نیز که مخالف خشونت بود به این امر اعتراف می کند: "دولتی که دارای ریشه های بسیار قوی در توده ها است کوچکترین دلیلی برای سؤ استفاده از حقوق دموکراتیک ندارد. اما در مقابل، همیشه نیز نمی توان از اعمال زور هنگامیکه از آن برای پایمال کردن دموکراسی استفاده می شود، صرفنظر کرد. زور را تنها با زور می توان پاسخ گفت. دولتی که توده ها را در پشت سر خود دارد زور را تنها برای حمایت از دموکراسی به کار می برد. و نه برای پایمال کردن آن." (۶) حال آنکه دیکتاتوری همیشه قویترین حامی خود را در میان ارتش، پلیس و ارگان های نظامی و خبرچینی خود می بیند و از آن برای حاکمیت بر اکثریت استفاده می کند و مخالفین را وادار به استفاده از اسلحه می سازد. در نظام جباریت، خشونت چه در اشکال آشکار و چه پنهان آن، با ایجاد رعب و وحشت مردم را به تسلیم می کشاند. از اینرو هرگز نمی تواند از آن دست بردارد. در توضیح این امر آشپربر می نویسد: "در حکومت جباریت، قدرت به کمک رعب و وحشت حکومت می کند. عنصر وحشت موجب توفیق لااقل در آغاز کار - می شود ولی زمانی کارایی آن محفوظ می ماند که دائما تشدید شود. چنین است که اگر قدرتی به عامل خوف و وحشت متوسل شود، دیگر هیچگاه نباید

از آن دست بردارد، وگرنه خود از بین می رود." (۷) خلاصه کنیم: پایه استبداد، ترس، اضطراب و خشونت به منظور اعمال اراده اقلیت بر اکثریت است. حال آنکه پایه نظام دموکراسی مشارکتی نهادها و قدرت توده ای بسط یافته و خودمختار در جامعه است. در حالیکه نظام جباریت از خشونت برای مقابله با اکثریت سود می جوید و مبارزه خویش را تا نابودی و محو کامل دگراندیشان - از جمله با توسل به اعدام و ترور فیزیکی - دنبال می نماید، نظام دموکراسی مشارکتی دفاع از آزادی بیان و فعالیت سیاسی مخالفان را جزئی از قدرت خود می داند و نیازی به اعدام و ترور فیزیکی آدمیان نمی یابد. اولی اگر از بکارگیری خشونت خودداری کند یا از اجرای آن بهر دلیل ناتوان گردد (به ویژه در هنگامیکه اتوریته خویش را از دست دهد) به احتضار می گراید و دومی اگر بنیاد خویش را بر خشونت استوار سازد، قدرت دموکراتیک خویش را از دست خواهد داد و به میرانی می گراید. در حالیکه خشونت مخرب است، قدرت دموکراتیک سازنده است. هدفی که خشونت به مثابه ابزار دنبال می کند چیزی جز انهدام و نابودی نیست و نظام جباریت از آن برای ایجاد هراس، به تسلیم کشانیدن، نابودی و برهم زدن آرامش روحی جامعه سود می جوید.

توجهی که خشونت در نظام جباریت از آن بهره مند است، تقسیم تمامی جامعه به خیر و شر و ضرورت پیروزی اولی بر دومی است و کشتار و نابودی فیزیکی راه محو و باطل و "یکپارچه" نمودن کل جامعه است. حال آنکه قدرت دموکراتیک از مشارکت و دخالت فعال مردم، ایجاد فضای باز و آزاد و تأمین شرایط برابری انسان ها برای گسترش خلاقیت های انسانی و محو از خود بینگانگی، بهره کشی و سلطه سود می جوید و مشروعیت خویش را نیز از خود (نفس تسلط یافتن مردم بر سرنوشت خویش) می گیرد. دست آخر آنکه در چنین نظامی استفاده از زور به مثابه آخرین راه حل و واکنش دفاعی در برابر تهدیدات مسلحانه داخلی و خارجی و به منظور دفاع از قدرت مردم جایز شمرده می شود. روشن است که ناکزیری توسل به زور و خشونت آنجا نیز که اجتناب ناپذیر است، به معنای مطلوب بودن آن نبوده و قابل تقدیس نیست. از آنچه گفته شد، می توان به روشنی رابطه ارگانیک هدف و وسیله را دریافت و پذیرفت که چرا برای تحقق هدفی متعالی نمی توان به هر وسیله ای توسل جست. اما تروتسکی چنین "رعایت اخلاقی" را نابجا شمرده و برآنست که وسیله را فقط هدف می تواند توجیه کند و برآنست، که قدرت انقلابی استفاده از خشونت را توجیه می کند. (۸)

اما وسیله ذاتا تابع هدف نیست. بگذارید به شکنجه اشاره کنیم. آیا هیچ هدف انسانی می تواند توجیه گر استفاده از این وسیله باشد؟ آیا سازماندهی بوروکراسی می تواند به هدف آزادی و دموکراسی بیانجامد؟ گفتن اینکه این وسایل در خدمت اهداف ارتجاعی قرار دارند، مسئله را حل نمی کند. چه ادراکی میلیون ها کمونیست را در سراسر جهان "مقتاعد" نموده بود که بکارگیری چنین وسایلی توسط استالین در شوروی در خدمت سرسیالیسم و تحقق آن قرار داشت؟ جز آن تئوری که تروتسکی با مباحثات از آن دفاع می کند و گویا اولین بار ماکیاوولی ابراز داشته بود که "هدف وسیله را توجیه می کند؟" بنابراین دوگانگی بین هدف و وسیله نه تنها ممکن است، بلکه می تواند به استحال بکدیگر بیانجامد. تئوری توجیه وسیله به واسطه هدف بر آن درک عامیانه ای استوار است که یسوعیون می آموختند: "وسیله به خودی خود می تواند بی تفاوت باشد. ولی حقانیت یا محکومیت اخلاقی این وسیله از هدف منتج می شود. مثلا تیراندازی به خودی خود نه خوب است و نه بد. تیراندازی به سگ هاری که کودکی را مسورد حمله قرار داده، فضیلتی است، تیراندازی به منظور قتل یا تجاوز، جنایت."

چنین تبیین و تعمیمی از رابطه بین هدف و وسیله از حوزه پدیده های فیزیکی و مکانیکی به حوزه پدیده ها و روابط اجتماعی به همان اندازه که عامیانه است، خطرناک نیز هست. انتقال خاصیت خشتی یک شی فیزیکی که کاربرد انسانی آن، سردمندی آنرا معنا می بخشد به روش ها و پدیده های انسانی که فی النفسه و خارج از نحوه کاربرد آن معنا و ارزشی ندارد، خلط آشکار است. اگر به مثال ها بازگردیم، خواهیم دید که اسلحه و گلوله، اشیایی فیزیکی و به خودی خود، فاقد ارزش و اعتبار انسانی هستند و این نحوه استفاده از آن ها است که می تواند در خدمت و یا علیه انسان قرار گیرد. اما پدیده ای اجتماعی چون شکنجه ذاتا دارای ارزش ضدانسانی است و فی النفسه وجود مستقل نمی یابد. همچنین کشتن اسیران جنگی نمونه دیگری از این دست است که نفس کاربرد سیستماتیک این روش ها،

ماهیت استفاده کنندگان را برملا می‌سازد. از اینرو رژیم‌های جنایتکار نیز منکر چنین اقداماتی می‌شوند. در مورد مجازات اعدام نیز مسئله از این قرار است.

مبارزه در راه هدفی که از وسایل فوق سود می‌جوید، در صورتی می‌تواند یگانگی وسیله و هدف را در پی داشته باشد که برقراری نظام جباریت و توتالیتراریسم مدنظر باشد. در غیر اینصورت استفاده از این وسایل برای هدفی دموکراتیک و انسانی به تناقض و بن بست برمی‌خورد که راه حل آن یا تغییر هدف به نفع وسایل و یا وسایل در خدمت اهداف فوق است. هسته روابط تضاد مندی که در درون هرانقلاب خطر بالقوه استبداد را دربردارد و نخستین قربانیان آن می‌توانند خود فرزندان انقلاب باشند، در همینجاست.

دوگانگی انقلاب

انقلاب همواره عناصر دوگانه‌ای را به حکم اجبار در خود جمع دارد که اگر انکشاف بخشی از آن می‌تواند به آزادی و عدالت اجتماعی بیانجامد، انکشاف سویه دیگر آن می‌تواند استبداد را به همراه آورد. انقلاب زمانی روی می‌دهد که بحران سرپای جامعه را در می‌نوردد. بحران اقتصادی، بحران سیاسی و بحران در باورهای حاکم، بحرانی که نه تنها ناتوانی طبقات حاکم در ادامه حکومتشان به طریق گذشته، بلکه عدم تسایل مردم به اطاعت از حاکمان، جلوه بارز آن است.

چنین طفیانی درصدد شکستن آن بندهایی است که طلی سالیان متمادی محرومیت‌ها و ستم‌های اقتصادی، سیاسی، جنسی و فرهنگی را بسیار آورده است و یا آثار حفظ نموده است. همچنانکه در مورد هر فرد حقارت و عقیده تولید بیماری روانی می‌کند و علاج آن در برطرف نمودن کمبودها است، در صحنه اجتماعی انقلاب تلاشی است برای پایان بخشیدن و رفع کمبودها و ایجاد تعادل روحی در جامعه. بنابراین اگرچه طفیانیگری نشان از بیماری فرد و جامعه دارد، با این وجود خود راه حل پایان بخشیدن به نیازها و امیال سرکوفت شده‌ای است که طلی سالیان متمادی برهم انباشته شده و انرژی روانی شگرفی را تولید نموده است. انرژی‌ای که در صورت آزاد شدن می‌تواند عدم تعادل را از بین برده و روح ششادی و سازندگی را به‌روراند. اینکه اساساً چرا اصلاح طلبی و دگرگونی ناپسامانی‌ها، به جای تحولات تدریجی گاه دچار انقلابات ناگهانی و اغلب خشونت بار می‌گردد نیازمند بحث دیگری است. اما به صورت خلاصه باید اشاره نمود که مردم همواره نخست راه رفرم را برای بهبود وضع خویش برمی‌گزینند. رفرم‌ها هرچه گسترده‌تر باشند نفع بیشتری برای توده‌ها دارند. با این وجود مبارزه تدریجی برای اصلاحات در این یا آن جز گاه با محدودیت تعیین کننده‌ای روبرو می‌شود. چه، این رفرم‌ها اگر بخواهد شالوده‌های اقتصادی، سیاسی و آموزشی جامعه را نیز دربر می‌گیرد، با مقاومت جدی طبقات حاکم روبرو خواهد شد. مقاومتی که غالباً با تکیه بر خشونت، به مقابله با اصلاحات رادیکال می‌پردازد. این امر در تجربه برای مردم روشن می‌سازد که حفظ و گسترش رفرم‌های موجود در این جز و آن جز زندگی یک "رفرم کلی" را ضرور می‌نماید. رفرمی که باید دگرگونی قدرت و شالوده‌های مادی جامعه را هدف قرار دهد.

در این معنا انقلاب همان "رفرم کلی" است و رفرم‌های بزرگ نیز گاهی انقلاب نامیده شده‌اند و یا به قول آندره گرز جامعه‌نیازمند "رفرم‌های انقلابی" است. علاوه بر آن در جوامعی که محرومیت، ستم و سرکوب کمتر است اعمال قدرت توده‌ای کمتر اشکال خشن، کور و کینه‌توزانه به خود خواهد گرفت و به گونه‌ای معکوس جامعه‌ای که در آن محرومیت‌ها بیشتر باشد، عدم تعادل اجتماعی و روحی جامعه فروتر و میل به اعمال قدرت از سوی مردم لاجرم به خشونت بیشتری خواهد انجامید و می‌تواند رهایی نامتعقل امیال سرکوب شده را به صورت کور و ناخودآگاه به همراه داشته باشد. امری که می‌تواند خیزش‌های توده‌ای را به آلت دست طبقات ارتجاعی بدل سازد. از این روست که گرامشی می‌نویسد: "نسبت به نهضت‌های خودجوش بی‌اعتنایی نشان دادن و یا بدتر، آن‌ها را بی‌ارزش شمردن، یعنی از دادن سیری آگاهانه به آن‌ها، امتناع کردن و خودداری از کنجانیدن رفعت مقام آن‌ها در عرصه سیاسی، می‌تواند اغلب عوارض بسیار وخیم و پشایع انلوهناکی بسیار آورد." چه، جنبش خودانگیخته طبقات زیردست را تقریباً همیشه جنبش راست ارتجاعی ... همراهی می‌کند. (۹)

به هر رو انقلاب در گام اول رهایی از موانع‌های جاری را هدف قرار می‌دهد، بی‌آنکه نتیجه آن از پیش روشن باشد. انقلاب را شاید بتوان به جراحی

تشبیه نمود که اگر با مهارت و آگاهی صورت پذیرد، می‌تواند به بهبود و سلامت جامعه بیمار بیانجامد و اگر ناشیانه و غیرعقلانی باشد، به وخامت و تباهی آن منجر گردد.

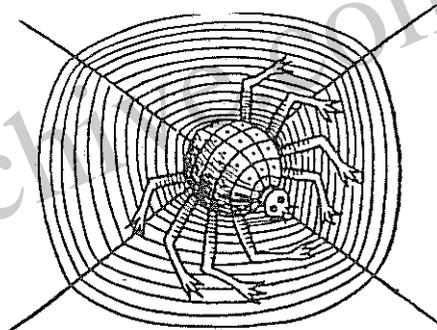
انقلابی که نوآوری، جهش و تغییر بنیادی و کیفی نهادها، روابط و تسامی اعضای پوسیده پیکر جامعه را مدنظر دارد، آفریننده، سرشار از شور زندگی و خوش خیم و بالنده است. در عین حال پرخاشگری انقلابی (دفاعی) که بر آن تحمیل می‌شود، می‌تواند خطر ویرانسازی را بالقوه در برداشته باشد. ویرانی برای ساختن و برای دفاع از هستی و حیات هرچند ناخوشایند باشد، همچون کندن قسمت زائیدی از بدن بیمار برای زنده نگاه داشتن و معالجه آن شاید قابل توجیه باشد. اما فروم به درستی خطر بالقوه تبدیل پرخاشگری دفاعی به سادیسم و شور ویرانگری و مرگ دوستی را که انقلاب می‌تواند در پی داشته باشد، تذکر می‌دهد. "این واقعیت که پرخاشجویی انقلابی راستین، همانند هرگونه پرخاشجویی که با انگیزه دفاع از زندگی، آزادی یا شان خود ایجاد می‌شود، از لحاظ زیستی منطقی است و بخشی از کارکرد انسانی معمول است، نباید کسی را بفریبد تا فراموش کند که نابودی زندگی همیشه نابودی است، حتی هنگامیکه از لحاظ زیستی موجه باشد..."

مهم است بدانیم که پرخاشجویی به طور کامل دفاعی، چه آسان‌ها و ویرانسازی (غیردفاعی) و آرزوی سادیستی برای بازگرداندن وضعیت اداره کردن دیگران به جای اداره شدن، درهم می‌آمیزد. اگر چنین روی دهد، در آن هنگام، پرخاشجویی انقلابی تباه می‌شود و گرایش به تجدد اوضاعی خواهد داشت که در پی اسحایش بوده است. (۱۰)

علت این امر را می‌بایست در مکانیسم طرد و ظهور خواسته‌هایی که پیش و بعد از انقلاب، جنبش‌های توده‌ای در خود دارد، جستجو نمود. اگر توده‌ها - به ویژه در جوامعی که جباریت و خشونت و اتوریته و استثمار بسیار شدید است - از ترس، نیازهای خود را به ضمیر "ناخودآگاه" پس می‌رانند، در دوران انقلاب که ترس فرو می‌یابد و انگیزه‌های نهفته در ناخودآگاه به حرکت درمی‌آید و به صورت عریان جلوه گر می‌شود، انرژی شگرفی تولید می‌شود. اگر شجاعت، نوعدوستی، میل به آزادی و عدالت، ایجاد قدرت و نفی اتوریته (حاکم) و آفرینندگی جلوه‌های مثبت امیال و انرژی آزاد شده‌ای ناخودآگاه در طی انقلاب است، لیکن شور انتقام، مرگدوستی و انهدام طلبی و امثال آن عرصه‌های دیگری از ناخودآگاه فعالیت یافته است که می‌تواند پیامدهای مخربی همراه داشته باشد و پرخاشگری دفاعی را به پرخاشگری سادیستی، کور و ویران‌ساز بدل سازد. بدین ترتیب انقلاب در خود شور سازندگی و شور ویرانگری، شور زندگی و شور مرگ را توأم همراه دارد. گرچه این عموماً شور زندگی و آفرینش است که در مردم غالب است، اما تحت شرایطی می‌تواند شور مرگدوستی، فزونی و حتی غلبه یابد. در این باره فروم می‌نویسد: "اکثریت مردم شور مرگ ندارند اما در مواقع بحرانی تحت نفوذ آن قرار می‌گیرند... مردم ممکن است تحت تاثیر و نفوذ شعارها و ایدئولوژی‌های خود قرار گیرند. البته هدف واقعی یعنی ویرانگری پنهان گشته و عقلایی جلوه گر شده‌اند. شوریدگان مرگ به نام انتخار، نظم، دارایی و گذشته سخن می‌گویند. ولی گاهی نیز دستاویزشان آئینده، آزادی و عدالت است." (۱۱) تکه تکه کردن دشمنان، برپایی جوخه‌های اعدام، گورستان‌های دسته جمعی، کوره‌های آدم‌سوزی و اردوگاه‌های مرگ جلوه‌هایی از غلبه شور مرگ دوستی است که در این زمینه حکومت استالین، جمهوری اسلامی، پول پوت ... نمونه‌هایی از حکومت‌های برآمده از انقلابند که به نام آزادی و عدالت و حق طلبی، مرگ و نیستی آفرینند و از سوی دیگر رژیم‌های هیتلر، فرانکو، موسولینی، سوکارتو، خاندان پهلوی نمونه‌های دیگری هستند که به نام امنیت، نظم، افتخار، پاسداری گذشته، دارایی و امثال آن جنایت و مرگ آفرینند. گرچه در پس این جنایات، اهداف و منافع طبقاتی و یا گروهی معینی محرک و عامل اصلی ماجرا بوده است و بسیاری از مردم فریب آن‌ها را خورده‌اند، معیناً این امر برای توضیح این پدیده‌ها کفایت نمی‌کند. بلکه می‌بایست نیازها و شرایط روانی آن‌ها را نیز در نظر گرفت. آنچه روح ویرانگری و مرگ طلبی را به ویژه در بسیاری از توده‌ها تقویت می‌کند، منش انتقامجویی است. فروم در همان اثر قبلی می‌افزاید: "ویرانسازی انتقامجویانه، واکنشی خودانگیخته نیست بلکه رنج شدید و غیرموجه است که بر شخص یا اعضای گروهی که خود را با آن همانند می‌دانند، تحمیل شده باشد و از دو جهت با پرخاشجویی دفاعی معمولی فرق می‌کند: ۱- پس از آنکه آسیب واقع شده است، روی می‌دهد و از اینرو دفاع در برابر خطری تهدیدگر نیست. ۲- بسیار شدیدتر است و اغلب بیرحمانه، شهوت‌انگیز و سیری ناپذیر است که هم از اینرو ←"

"عطش انتقام" نامیده می شود. انتقامجویی، کینه توزی و شقاوت گرچه خود بر اثر رنج شدیدی که نظام های استبدادی و جبار و بهره کش بر مردم وارد آورده اند، شکل گرفته و بدین معنا امری "طبیعی" و از زمینه مادی برخوردار است، لیکن این امر نشانه بخردانه و انسانی بودن آن نیست. اسپینوزا می گوید: "مرگ آخرین چیزی است که انسان آزاده بدان می اندیشد، و خرد او تعمق در حیات است نه در مرگ" اما برای آنکه بتوان میلیون ها نفر را به مرگ آفرینی و مرگ دوستی واداشت، به وجود احساسات و هیجانات روانی چون ترس، خشم، نفرت، ویرانگری، اطاعت، اعتمادبنفس، ایمان، انتقام و امثال آن نیاز است. این روحيات گرچه علت وجودی جنگ ها و مرگ آفرینی نیست، لیکن شرط تحقق آن است و بدون چنین روحياتی نمی توان فی المثل هزاران نفر را روانه جبهه جنگ کرد. به هر رو اگر بتوان در توافق با اسپینوزا اعلام نمود که آنچه فی البداهه بد است نه لذت، که رنج است، باید برای از میان برداشتن رنج و محرومیت تلاش نمود تا بتوان بسیاری از پدیده های فوق را که ریشه در همان امر دارند، از بین برد. برای محو و یا کاهش شور مرگ دوستی و گسترش شور زندگی می بایست برای ایجاد جامعه ای تلاش نمود که "در آن امنیت و عدالت و آزادی برقرار باشد. امنیت به مفهوم مورد تهدید قرار نرفتن شرایط اساسی مادی برای یک زندگانی آبرومندانه، عدالت بدین مفهوم که هیچکس نتواند هدف مقاصد دیگری واقع شود، و آزادی به این معنا که هر کس بتواند در جامعه عنصر فعال و مسئول باشد." (۱۲)

بنابراین اگر جنبه معقول، آفریننده و دگرگون ساز هر تحولی بخواهد بر جنبه های نامتعقل، کور و ویرانسازی انهدام طلبانه آن غلبه یابد، باید روح انتقام گیری که جز لذت از نابودی دیگری نفعی ندارد، به نفع روح تربیتی و آموزشی آن مهار گردد.



معهدا انقلاب ها غالباً در روند خود به ایدئولوژی هایی منجر گردیده اند که شقاوت و ویرانگری را اگر نه یکباره، بتدریج گسترش داده و یا اساساً از بنو کار آنرا تشویق نموده اند و این در جوامعی که از شرایط عقب افتاده، استبدادی و رنج و استثمار شدید برخوردار است، به سادگی توده گیر می شود. در غالب انقلابات (لااقل قرن بیستم) گرچه توده انقلابگر با بریز سوال کشیدن اتوریته حاکم، فضای دموکراتیکی را آفریده اند، لیکن برای غلبه قطعی بر دشمنان گذشته به اتوریته و رهبری نیرومند دیگر پناه برده اند. این امر بی تردید میراث شوم گذشته است که امکان تنفس در فضای آزاد، دموکراسیک، برابر و بلور از مرجعیت و اتوریته و اطاعت را فراهم نیاورده است و مردم بنا بر عادت به سرعت تسلیم اتوریته نوین می شوند. هرچند که خود در جریان انقلاب ضربات نیرومندی بر این عادات (اتوریته) در سطح خانواده، روابط زن و مرد، کارگر و کارفرما، رئیس و مرئوس، ستمدیده و ستمگر، جامعه و دولت وارد آورده اند. از سوی دیگر ضرورت پایان دادن به هرج و مرج زاپییده انقلاب، مقابله با توطئه های دشمن شکست خورده و براه انداختن و تثبیت حاکمیت جدید (به ویژه در جوامعی که ذکر گردید) شرایط مادی غلبه روش های فوق را فراهم می آورد. علاوه بر آن ایدئولوژی ها که تمامی دنیا را به خوب و بد، دشمن و دوست و حق و باطل تقسیم می کنند، توجیه ذهنی توسل به شقاوت و ویرانگری و خشونت را برای غلبه و محو "دشمن" فراهم می آوردند. ایدئولوژی ها با قاطعیتی که در خود دارند با پیروزی حتمی ای که آنها نوید می دهند، با حقیقت محضی که "مدینه فاضله" شان تبلور آن است و آشتی ناپذیری که در جدال حق و باطل، نور و ظلمت، کفر و ایمان، خلق و ضدخلق، نژاد برتر و پست و غیره... از خود نشان می دهند، توهم و آگاهی کاذب در مردم ایجاد می کنند. ایمان، یگانگی، عاطفه به رهبری و عقیده، اعتماد کامل به پیروزی و اعتماد به حقانیت مطلق ایدئولوژی، طبیعتاً شور مبارزاتی را گسترش می دهد، اعتماد به نفس و شجاعت بی پروایی را فزونی می بخشد

و امنیت فکری می آفریند. مردم انقلابگر که هنوز عادات و سنن قرن ها را یدک می کشند، به ایدئولوژی ها برای تضمین پیروزی توسل می جویند. این دوگانگی در پروسه توسعه انقلاب که از یک سو فضای باز، عمومی و آزاد، گسترش خلاقیت و ابتکارات و قدرت توده ای را ببار می آورد و از سوی دیگر به تحکیم و تقویت ایدئولوژی های راهبر انقلاب و شکل گیری اتوریته جدیدی منجر می گردد، سرنوشت انقلاب را رقم می زند. اتوریته نوین که از طریق تسلط بر باورها به دست می آید، گرچه با اتکا به پشتیبانی توده ای انقلاب در پی تصرف قدرت و پیروزی خویش برآمده، لیکن تثبیت آن جز از طریق زائل نمودن خلاقیت ها و قدرت مستقل مردم و سپردن کارها به دست خبرگان و تمرکز قدرت و به این منظور بازپس ستاندن تمامی دستاوردهای مستقل توده ای انقلاب میسر نیست. محو فضای باز و آزاد به بهانه جلوگیری از سوء استفاده ضدانقلاب، برپایی جوخه های اعدام، تبلیغات و رعب و وحشت و توسل به خشونت برای قلع و قمع مخالفان و "ایجاد یگانگی و وحدت" در این راستا تجدید می گردد. در نزد جنبش و رهبران توتالیتر، از آنجا که همه چیز به خیر و شر تقسیم می شود و حد واسطی هم وجود ندارد، وجود شر اضافی است و باید محو شود، چه برسد به آنکه حق آزادی هم داشته باشند. بنابراین توسل به خشونت، اعدام و کشتار برای محو خصم، جزئی از منطق ایدئولوژی توتالیتر است که می کوشد تا همین روحیه را در مردم تقویت و توجیه نماید. به گونه ای که همگان باور کنند قاطعیت و رادیکالیسم یک انقلاب بستگی به میزان کشتار و خشونت و شقاوت و ویرانگری آن دارد. اگرچه وجود چنین زمینه گرایش در بطن انقلاب راه را برای استبداد و توتالیترسیم باز می نماید و حاکمان جبار و ستمگر جدید به همین طریق به قدرت می رسند، لیکن روند فوق اجتناب ناپذیر نیست. به میزانی که سطح فرهنگ و آگاهی و قدرت توده ای در تحولات اجتماعی بالاتر باشد، گرایش آفرینندگی، آزادببخشی و ضداتوریته و برابری جویانه بیشتر خواهد بود و شانس بیشتری در به سر منزل مقصود رسانیدن اهداف خویش را خواهد یافت. بررسی شرایط تحقق چنین امری خود به بحث جداگانه ای نیازمند است. لیکن می توان پرسید روشنفکران خود را در کنار کدام بخش خواهند یافت؟ آیا با ادعای رسالت مسیحایی (نجات امت، ملت و طبقه) و آفرینش ایدئولوژی همچون گذشته درصدد به زیر اراده خود درآوردن انقلاب و ایجاد یک نظام توتالیتر و جبار که متکی بر استثمار، اتوریته، خشونت و جوخه های اعدام است، گام خواهند برداشت یا آنکه در کنار توده برای گسترش آگاهی و فرهنگ، افزایش قدرت مردم و تلاش برای برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی قرار خواهند گرفت؟

مسئله اصلی نه زرفم یا انقلاب، بلکه کنار زدن قهر و خشونت به مثابه جوهر هر فرهنگ استبدادی و جایگزینی آن با فرهنگ مدارا و مسالمت جو است که بدون آن دموکراسی ناممکن است.

I. L. Collotti : From Rousseau to Lenin, P. 220-221

- ۲- به نقل از "دو برداشت" نوشته عباس میلانی، فرامرز تبریزی، نقد آگاه شماره ۴، سال ۱۳۶۳، انتشارات آگاه، ص ۱۹۶.
- ۳- مک للان، مارکس، ترجمه منصور مشکین پور، تهران ۱۳۶۲، انتشارات رازی، ص ۱۰۲
- ۴- هانا آرنت، خشونت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران ۱۳۵۹، انتشارات خوارزمی، ص ۶۹.
- ۵- برتراند راسل، قدرت، ترجمه نجف دریابندری، تهران ۱۳۶۱، انتشارات خوارزمی، ص ۳۴.
- ۶- کائوتسکی، دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه بسابک، سوتسد ۱۹۸۵، انتشارات I.S.U.S. ص ۲۳.
- ۷- مانس اشپیرر، نقد و تحلیل جباریت، ترجمه کریم قسیم، تهران ۱۳۶۳، انتشارات دماوند، ص ۱۱۵.
- ۸- تروتسکی، اخلاق آن ها و اخلاق ما، انتشارات طلایه، ۱۳۵۴، ص ۵۴.
- ۹- برگزیده ای از آثار آنتونیو گرامشی، تهران ۱۳۵۸، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۳۱. همچنین به نقل از: جان مالینکس، مارکسیسم و حزب.
- ۱۰- اریش فروم، آناومی ویرانسازی انسان، ترجمه صبور، تهران ۱۳۶۲، نشریه فرهنگ، ص ۳۰۹.
- ۱۱- اریش فروم، بحران روانکاری، ترجمه اکبر تبریزی، تهران ۱۳۶۱، انتشارات مروارید، ص ۲۶۴
- ۱۲- اریش فروم، دل آدمی و گرایش به خیر و شر، ترجمه گیتی خوشدل، تهران ۱۳۶۲، نشر نو، ص ۵۶.

تصویری از پیکره خشونت

اشکان آویشن

مطمئناً در آن زمان که نه زبان در کار بوده است و نه اندیشه به شکلی که هم اکنون در میان انسانها جاری است، طبیعی می نماید که واکنش های خشم آگین و یا دفساع گونه، به شکل عملی و از راه دست و پا، نزدیک ترین و مناسب ترین جلوه رفتاری می توانسته است باشد.

در این زمینه، چنین دریافت می شود که بهره گیری از خشونت در میان کسانی که در جایگاه قدرت هستند و یا به عنوان شهروندان یک جامعه، در یک منطقه جغرافیایی به سر می برند، ریشه در "فرداستی" همان غریزه کور دیرسال داشته باشد که هنوز پس از گذشت هزاران سال، تن به پذیرش تمدن و رفتار تمیز و آگاهانه انسانی نداده است. چنین است که در لحظه خشم، در لحظه ضعف جسمی و یا فکری در برابر حریف، به جای آنکه سازمان اندیشه و تجربه به کار بیفتد، غریزه وحشی و کور اعلام خطر می کند و فرماندهی رفتار انسان را در دست می گیرد.

لازم است گفته شود که انسان، گذشته از عقب مانده و یا پیشرفته، برای ابراز محبت شدید خویش، هنوز از دست و صورت استفاده می کند. در لحظه هایی که دو نفر، بی آنکه در بافت سیاست و یا حساب و کتابهای خاص باشند، دستهای همدیگر را به گرمی می فشارند و یکی از طرفین با دست خود به پشت دوست یا آشنایش می نوازد، او را در آغوش می گیرد، گونه هایش را به گونه او می چسباند یا بر گونه هایش بوسه می زند و یا سرش را با مهر، روی شانه او می گذارد، حکایت از آن دارد که شدت و عمق محبت را تنها از راه واژه ها نمی توان به نمایش گذاشت. باید بدن انسان و تماس آنها با یکدیگر نیز باشد تا آن را به گونه ای قابل قبول و باورکردنی به جلوه در آورد. گاه موردهایی پیش می آید که یک شخص به علت فاصله سنی زیاد و یا تفاوت طبقاتی، بی آنکه یکی از آنها، امیر یا وزیر باشد که عامل های بیرونی را بخواهیم مؤثر بدانیم، دست شخص مورد اشاره را می بوسد. با این دست بوسیدن، در عمل، زرفای احترام و مهر خود را به آن شخص و یا دیگران، بازتاب می بخشد.

در بعد خشونت، هنوز بخش زیادی از بشریت، با ضربه وارد ساختن جسمی و یا آسیب رساندن به چیزهایی که مورد علاقه شخص مورد غضب قرار گرفته است، می تواند رضایت خویش را فراهم سازد و یا با انجام آن کار، آرام بگیرد. چه در این بعد سیاه و چه در آن بعد روشن، ظاهراً تماس بدنی هنوز از عنصرهای کارساز مناسبات انسانی است. همچنانکه انسان متمسک در تلاش است که برای حل دشواریهای میان خود و دیگران بتواند از گفتگو و رد و بدل کردن اندیشه استفاده کند، شاید روزی فرا رسد که در زمینه ابراز شدید محبت، "کلام" جای هرگونه تماس بدنی را بگیرد و کسی نیز در این میان، خود را مدیون و مقبون احساس نکند.

در این زمینه، آنچه به کشور ما برمی گردد آن است که خشونت، به عنوان یک فرایند رفتاری، در مناسبات انسانها، شامل هیچگونه استثنایی نشده است. زورمندان، چه در لباس مردان حاکمیت و چه در هیات همسایه و یا شهروند ناآشنا، بهره گیری از خشونت را در رابطه با انسانهای ضعیف، ساده تر احساس می کرده اند تا استفاده از کلام و بهره گیری از اندیشه را.

به طور طبیعی، این میراث رفتاری، همچنان از نسلی به نسل دیگر فراروتیده است. در ایران، شاید بتوان از برخی عوامل های معین نیز نام برد که در این فراروتی و تداوم، نقش مشخصی داشته است:

- ۱- کمبود آب
- ۲- عقب ماندگی اقتصادی
- ۳- شرایط جغرافیایی
- ۴- تنوع حکومت های محلی
- ۵- درگیریهای داخلی
- ۶- هجوم نیروهای خارجی

حضور هریک از عوامل های بالا، کم یا زیاد، به رشد خشونت و بقای آن در طول تاریخ، دامن زده است، بی آنکه عوامل های دیگر در این بررسی، ندیده گرفته شود.

نشریه "راه آزادی"، پنج پرسش درباره خشونت مطرح کرده است که من نیز به سهم خود، تلاش می کنم به آن پرسشها، پاسخ بدهم.

پرسش اول: عناصر مهم فرهنگی (در مفهوم وسیع آن) که در خودآگاه یا ناخودآگاه مردم و ذهنیت و باورهای آنها، زمینه ساز خشونت سیاسی می شوند کدامند؟ نقش مسائل اجتماعی - اقتصادی در این چهارچوب چیست؟

پاسخ اول: هنگامیکه نقش عنصرهای معینی مطرح است، می توان از آنها به عنوان عنصرهای تاثیرگذار و همچنین پدیدآورنده خشونت نام برد. اما نمی توان با قاطعیت، همه آنها را عنصر فرهنگی نامید. برخی عنصرها، اقتصادی و اجتماعی هستند و پاره ای در ردیف عنصرهای تاریخی قرار می گیرند. البته، درهم آمیزی این عنصرها گاه چنان صورت می گیرد که به سادگی نمی توان هریک را جداگانه برکشید و سپس زیر نام یک پدیده تنها نام برد. در چنین بررسی هایی که انسان و رفتار وی در مرکز توجه قرار دارد، هر بعدی را که مورد نظر قرار دهیم، حاصل اندیشه، رفتار، آرزو، نفرت، مهر، انتقام و گذشت اوست. در چنین کشاکشی است که نمی توان سر از یک عامل خاص در آورد و همان عامل را، یگانه عنصر تعیین کننده پنداشت. از این روست که عاملهای اجتماعی و اقتصادی نیز به جایی می رسند که سر از واکنش های رفتاری و ذهنیت های فرهنگی در می آورند.

"نفرت" و "فشار سیاسی" همچون دو پدیده که یکی ریشه در اقتصاد دارد و دیگری سر از عامل های گوناگون فرهنگی و اجتماعی در می آورد، در ایجاد و شدت بخشیدن به خشونت، انکارناپذیرند. باوجود این، چگونه می توان تاثیر این دو عنصر را در شکل گیری یک شخصیت فرهنگی و حتی واکنش های او در زمینه های فکر و فرهنگ ندیده گرفت؟

فراروتی تمدن و دسترسی انسان به ابزارهای متنوع فرهنگی که زبان نیز در درون آن می گنجد، از میزان رد و بدل کردن خشونت در برخوردهای انسانی به شکل چشمگیری کاسته است.

"انسان رشد یافته" و "تربیت شده" در بافت عملی تمدن، این را می داند که برای پیش بردن کارها و رسیدن به هدفهای معین انسانی، می توان شیوه های دیگری را مورد استفاده قرار داد تا خشونت، می توان از حریم خویش دفاع کرد اما از چوب و گرز و گلوله و بمب استفاده نکرد. وزین نسیم تمدن های گوناگون بر انسان و یا بخشی از آنها و عادت به این ورزش موجب شده است که "کلام" بتواند از یک نقش قدرتمند اهرمی برخوردار گردد. انسان ورزخورده این روزگار، عادت کرده است که در سرزنش، در تهدید، در بنده بستن و در توصیف موقعیت های دو گروه متقابل و یا سرشار از سوگمان نسبت به یکدیگر، کلام را، پشتوانه آغازین گریز از خشونت و وحشیگری بشناسد. پشتوانه های بعدی، وفاداری عملی به قراردادهای کلامی است که در دوره های بعدی گفتگو، اعتبار و ارزش بیشتری به آن می بخشد.

این آموزش و رسوب در زمینه بهره گیری از کلام به عنوان یک ابزار، که می تواند نقش درو ساختن، به خود کشیدن و ترساندن را به عهده بگیرد، در عمل برای آن بخش از بشریت، جای مشت و لگد و توپ و تانک را گرفته است. هرچند باید این نکته را بیشتر مورد نظر قرار داد که عنصر خشونت از "تهاد" ی ترین عنصرهای رسوب کرده در شخصیت انسان است. این عنصر از آن زمان که او نه در هیات بدنی تکامل یافته به عنوان انسان، که حتی در یک ساختار جسمی حیوانی به سر می برده، در عمق وجودش همچون یک غریزه خودجوش و خودمختار، نقش دفاعی و تهاجمی تعیین کنند، داشته است. نگاهی به رفتار همه موجودهای زنده، گذشته از چهارپایان، حشره ها، خزندگان و پرندگان، این اندیشه را در ذهن ما به وجود می آورد که خشونت، یک "واکنش دفاعی غریزی" به شمار می آمده است و می آید. حمله یک حیوان به حیوانی دیگر به علت تصاحب غذای او، یا تجاوز به حریم وی، یک واکنش "درون ساخت" غریزی است. شک نیست که در این حالت ها، اگر غریزه، جای خود را به آگاهی و تصمیم می داد، در آن صورت دگرگونی های دیگری پدید می آمد که یک بخشی از آن می توانست کاهش میزان حمله و خشونت ها باشد و افزایش همدلی ها و همدردی ها، می توان تصور کرد که انسان در مرحله های نخستین زندگی حیوانی خویش، سر در فرمان غریزه داشته است تا آگاهی، تجربه و اندیشه.

پرسش دوم: علل و عوامل پیدایش و گسترش گرایش کنونی برای پرهیز از خشونت در میان برخی نیروهای سیاسی و بخش های مهمی از روشنفکران و افکار عمومی کدامند؟

پاسخ دوم: گذشته از گرایش به خشونت در میان بخش بزرگی از ایرانیان در طول تاریخ، نگرش و رفتار دیگری نیز بوده است. شاید بتوان گفت که این دو گرایش، اگرچه نه به گونه ای هم سنگ، در سطح جامعه، به موازات یکدیگر در زندگی انسانها دیده شده است. تردید نیست که گرایش به مسالمت، در همه دورانها، دارای همان محتوایی نبوده است که اینک هست، بلکه انگیزه های آن نیز، در خلال سده ها و هزاره ها، متفاوت بوده است. باوجود این، می توان گرایش موردنظر را، بهانه ای دانست بر این رشد فکری، رفتاری، تبادل نظر و جلوگیری از ویرانگری و کشتار.

در جامعه ایران بعد از اسلام، تا چند سده، گرایش به مسالمت و یا جستجوی کلام برای از میان بردن سو تفاهم ها، چندان قوی نمی توانست باشد. فضای جامعه پر از "تنش" بود. تسلط یک نیروی مهاجم و بیگانه، زمینه ای از مقاومت جدی در همه عرصه ها را می طلبید. چنین مقاومتی از یک طرف، دیواره ای برای حفظ جوهر فرهنگ و رفتار ایرانیان ایجاد می کرد و از طرف دیگر، زمینه را برای به هم پیوستن اینان و نمایندگان سیاسی و نظامی آنها فراهم می ساخت. این نکته نیز در پی خود، موجب شکل گرفتن حکومتهای محلی می شد. همه این مرحله ها، در خود پدید آورنده خشونت و یا شدت گرفتن آن می گردید.



حکومتهایی مانند "طاهریان" و "صفاریان" هنوز دوران تثبیت اولیه خود را پس از دوستان سال حکومت عریض می گذرانند. پس از به پایان رسیدن حکومت این دو سلسله، مجالی پدید آمد که مردم به خود آیند و در برش هایی از زندگی فردی و اجتماعی، خویش را بی نیاز از خشونت، مقاومت و تهاجم ببینند. پس از روی کار آمدن حکومت سامانیان، زمینه برای رشد گرایش مسالمت آمیز نیز فراهم گردید. رشد زبان، ادب و فرهنگ، جز جدایی ناپذیر شکوفایی شاعران و نویسندگان به شمار می آمد که بیشتر آنان از خشونت فاصله داشتند و طرفدار حرکت به دنیای درون انسان و اندیشه او بودند.

حکومت غزنویان که در آغاز تثبیت و شکل گیری خود، بیشتر با کشورگشایی و یکه تازی گره می خورد، نمی توانست زمینه ساز شکل گیری اندیشه های خشونت گریزانه و رفتارهای آرام و کلامی باشد.

در آن دوره، شاعرانی بودند که مشخصاً در راستای اندیشه ها و کارهای سلطان محمود غزنوی به آفرینش کلامی مشغول بودند و یا اگر حتی چنان مردهایی را چندان نمی پسندیدند به وصف طبیعت پناه می بردند و در پناه این اندیشه های زیباپرستانه، به خود آرامش می دادند. در آن شرایط معین، حمله عرب ها و حتی پس از آن، تاخت و تاز ترکها که محمود غزنوی از جلوه های برجسته آن بود، موجب شده بود که در رفتار فرهنگی و ملی ایرانیان، ترک هایی وارد گردد و اعتماد به نفس اجتماعی و ملی مردم، گرفتار بیماری و پژمردگی گردد. در آن حالت لازم می آمد که کسی یا کسانی وارد میدان شوند و از طریق ادبیات، این ضعف فرهنگی، عدم اعتماد به نفس ملی و اجتماعی را نه تنها قوت بخشند بلکه در آنها، روحی تازه بدمند و فضای جامعه را به نفع بدنه آن یعنی مردم، رنگ و بوی تازه ای ببخشند.

دقیقی و پس از او فردوسی دست به چنین کاری زدند. آنچه را که فردوسی انجام داد گذشته ارزنده کردن حس بازگشت به ریشه ها و شناخت از آنها، یک

تصویرگری بسیار نیرومند از اندیشه و رفتار ایرانیان در خلال سده هایی بود که بر مردم ایران گذشته بود و در غبار ناآرامی، تحقیر و خشونت، گم شده بود.

پس از افت دوران سرشار از تاخت و تاز سلطان محمود و ایجاد پراکندگی در بازماندگان او، تصوف و سپس اندیشه های عرفانی وارد میدان می شوند. در چنین دورانی است که اندیشه گریز از خشونت، حل دشواریها با تامل و تدبیر و پیش گرفتن شیوه های دوستانه و مسالمت آمیز، در بخشی از جامعه، شکل می گیرد. در این بخش از جامعه، عارفان و صوفیان، نمایندگان چنان اندیشه هایی هستند که بر ثروت و دلبستگی ها زندگی مادی ریشخند می زنند و دنیا و کار دنیا را، هیچ می پندارند. نمایندگان این بخش از اندیشه ها و دریافت ها، اگرچه نگاه خرده گیرانه ای بر پدیده های غیرخودی دارند اما از طرف دیگر، اندیشه "محو" و یا به کارگیری خشونت برای مقابله با "غیرخودی" ها در ذهن آنان، جایی ندارد. چنین دیدگاهی با همه کم رنگ و یا پررنگ شدن، در تاریخ کشورما و در بخشی از فرهنگ ایرانی، حضور داشته است. اما تا آنجا قدرت نداشته که بتواند به عنوان یک شاخه رفتاری فرادست و ریشه دار، در دگرگونیهای اجتماعی، نقش تعیین کننده داشته باشد.

پس از انقلاب بهمن ماه و پراکندگی ایرانیان در کشورهای گوناگون و تغذیه از اندیشه ها و فرهنگهای متفاوت، زمینه شکل گیری این اندیشه، فراهم شده است که خشونت چه موقع توانسته است موجب حل دشواریهای فردی، اجتماعی و ملی گردد که اکنون بتوان از آن چنین انتظاری داشت؟ اگر دو نفر اختلاف نظر دارند و این مشکل را نمی توانند از راه بحث و گفتگو حل کنند، چگونه ممکن است از راه مشورت و لگد، تازیبانه و گلوه، آن را به انجام برسانند. طبیعی به نظر می رسد که مشورت و لگد موجب می شود که انسانهای درگیر، از حالت عادی آرامش و خرد خارج شوند و همه چیز را از درونه کین، انتقام و ناآرامی بگذرانند تا به جایی برسند. بخشی از دانش آموختگان و مدرسه روندگان ما در حال حاضر به این نتیجه خاص رسیده اند که بسیاری از کشورهای دنیا، بیشترین رشد فنی، فکری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را در زمانی به انجام رسانده اند که از جنگ و خونریزی فاصله گرفته اند.

این دیدگاه، روز به روز در میان برگزیدگان فکری و نیروهای دانش آموخته، درحال جا باز کردن است و به طور طبیعی، رنگ و بوی خود را نیز بر افکار عمومی می تاباند.

پرسش سوم: چگونه می توان با فرهنگ خشونت به ویژه در حوزه سیاسی به مقابله پرداخت و در این راستا، به چه عناصر فرهنگی، هویتی یا سیاسی می توان تکیه کرد؟

پاسخ سوم: در آنچه انسانهای سالم و دانا تردید ندارند آنستکه مقابله با فرهنگ خشونت، از طریق به کارگیری خشونت، هرگز امکان پذیر نبوده است. به کار گرفتن خشونت در برابر یک پدیده، ممکن است آن پدیده را برای تجدید نیرو به سکوت موقت وادارد اما بی تردید پس از مدتی، شیوه خشونت بار چه در هیات دیرین و چه در لباسی دیگر، خشمگین تر از پیش سر برمی کشد. گاه پیش می آید که نیروهای طرفدار خشونت، شیوه های موقت و مردم فریبانه ای پیش می گیرند که ظاهراً از گفتگو و راه مسالمت آمیز طرفداری می کنند. این شیوه ها در عمل، بهانه ای است که بی تاثیر بودن شیوه گفتگو و بحث را به اثبات رسانند و سپس شیوه خشونت بار خود را، با شدت و بیرحمی هرچه بیشتر، پیگیری کنند.

در این زمینه می توان ادعا کرد که یک روش معین که حاصل تلاش و اندیشه انسانی است، هرگز در یک زمان کوتاه نمی تواند بخشی از اخلاق، عادت ها و رفتارهای مردم شود. تکرار، تمرین، پیرایش رفتاری و ذهنی، از پایه های اساسی جا افتادن چنین شیوه هایی است.

از این رو، باید این اصل را فرآوری خود قرار داد که برای تاثیر گذاشتن در حوزه سیاسی، لازم می آید که از کوچکترین برش های رفتاری انسانها آغاز کرد. تا فرهنگ رفتاری ما دگرگون نشود، فرهنگ سیاسی ما که بخشی از فرهنگ رفتاری ما در عرصه سیاست است، دگرگون نخواهد شد. پیشبرد کاری چنین سترگ، نیاز به یک تلاش توقف ناپذیر فرهنگی از طریق رسانه های کلامی، تصویری و نوشتاری متفاوت دارد که متناسب با فضای داخل ایران و خارج از کشور، وظیفه خود را آگاهانه به انجام رساند.

باید به این موضوع باور داشت که جا انداختن اندیشه هایی این چنین در ذهن مردم و پذیرش نسبی آنها از سوی آنان، کاری است دشوار و زمانگیر. پذیرش یک پدیده اگر در پی خود، "عادت" به آن را همراه نیابد، پس از یک یا دو بار عمل کردن، به فراموشی سپرده می شود. و برای آنکه عادت به پذیرش و تکرار آن پدیده به قوت خود باقی بماند، نیاز به ابزارهایی است ←

که در سطح بسیار گسترده، در جامعه و رفتار مردم جاری گردد و به شکل جدی از سوی نیروهای آگاه و کارگزاران فرهنگی و رفتاری اندیشمند، پیگیری شود.

شاید یکی از موردهایی که می توان در همه رویه های اجتماعی، از مدرسه تا دانشگاه، از مجلس های عمومی تا موسسه های هنری، ادبی و فرهنگی، آن را به بهره گیری واداشت، استفاده از تاریخ دموکراسی کشورهای است که هم اکنون در عرصه فرهنگ و فن، در دنیا صاحب نام و اعتبار هستند و در دایره احترام به حقوق انسانها و برابر شماری زن و مرد از نظر داشتن حق اجتماعی یکسان، آوازه ای تردید ناپذیر دارند. ارائه تاریخ این کشورها، به ویژه در دوره های بحران و چاره جویی برون رفت از بحران، می تواند اندیشه برانگیزنده، راهنمایانه، به عمق رونده و گشایشگر، در انطباق با شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور ما باشد.

مقایسه مستند و غیرجانبدار کشورهای که از جنگ، شکنجه و قتلدرمآبی پرهیز کرده و راه منطقی و گفتگو را پیش گرفته اند با سرزمین هایی که از اندیشه و حرمت گذاری انسان فاصله گرفته اند تا زمینه را برای ترساندن مردم و جاری ساختن خشونت فراهم سازند، می تواند، عنصرهای روشنایی بخش و بیدار کننده ای وارد اندیشه های انسان سازد.

پرسش چهارم: تداوم خشونت سیاسی و انعکاس آن در برنامه های سیاسی گروه ها و یا عملکرد روزمره آنها، ناشی از کدام بینش و فلسفه سیاسی است و چه استراتژی را دنبال می کند؟

پاسخ چهارم: خشونت سیاسی حاکم در برنامه و عمل سازمانهای سیاسی در سالهای قبل از انقلاب، یک جلوه گریزناپذیر از شرایط سیاسی و نظامی حاکم بر جامعه بود. در آخرهای دهه چهل خورشیدی، این خشونت سیاسی، نه به عنوان یک تاکتیک بلکه زیر نام استراتژی نیز خود را به نمایش گذاشت. نیروهای سیاسی جوان که می خواستند راه را بر "ایستایی" و سازش های سودجویانه سیاسی ببندند، باتوجه به تجربه کم خویش و همچنین عدم شناخت درست از سیاست های جهانی و کارکرد حکومت هایی که در بافت های دموکراتیک، در مسیر تامین زندگی انسانی برای مردم خود تلاش می کردند، چاره ای جز آن نداشتند که "خشونت"، "مقاومت" و "تهاجم" را یگانه راه نجات مردم از دیکتاتوری تصور کنند. در اندیشه آنان، سقوط حاکمیت، گزینه دیگری را به همراه داشت و آن، روی کار آمدن آنها به عنوان نیروهایی مردم دوست، شفاف و "فدایی" بود.

در دهه چهل، تبلیغات ماتونیستی که معتقد بود و یا این باور را تبلیغ می کرد که حقیقت، جز از لوله تفنگ از هیچ جای دیگر بیرون آمدنی نیست و همچنین جنبش های چریکی در آمریکای لاتین که انقلاب کوبا در ۱۹۵۹ تأثیر الهام بخش معینی بر آنها داشت، مجموعه عواملی شده بود که نیروهای چپ را در بسیاری از کشورها و از جمله در ایران، تحت نفوذ خود قرار داده بود. برای این نیروی آرزومند، هیچ کاری مقدس تر از آن نبود که برای تأمین سعادت مردم، چه به صورت هدف های نزدیک و چه دور، با دشمن به هیچ شکلی نباید از در سازش وارد گردد.

درست است که در آن روزگار، سیاست تنش زدایی میان آمریکا و شوروی، گذشته از حرف، در واقعیت، در مسیر پدیدآیی تنش های گوناگون از طریق دولت ها و نیروهای وابسته به آنان بود که در عمل، عنصرهایی از گرایش به خشونت را در میان همدلان و وابستگان آنها، علیه قطب دیگر، رشد می داد. فرارویی چنین عنصرهایی به طور مشخص در میان نیروهای امکان پذیر بود که متعلق به سرزمین های عقب مانده و زیر فشار اقتصادی و سیاسی بودند. در این میان، نیروهای مورد اشاره، به خصوص آنان که همدلی های متفاوتی نسبت به اتحاد شوروی آن زمان داشتند، آنچنان از تداوم حکومت و اعمال نظر قطب مخالف خویش و دولتهای وابسته به آن قطب، به جان آمده بودند که جز به یگانه پیامبر نجات بخشی یعنی "خشونت" و به کارگیری آن در همه عرصه ها، به چیز دیگر نمی اندیشیدند.

این اندیشه که اگر می خواهی دشمن را به زانو درآوری، باید به خشونت متوسل شوی، در میان چنین نیروهایی، بدل به یک اصل شده بود. به باور آنان، تنها در زیر سایه خشونت و ترس بود که دشمن حاضر می شد، حوصله به خرج دهد و به حرفهای آنها گوش کند.

چنین به نظر می رسید که در آن دوران، راه رسیده هرگونه اطلاعات از سوی سرزمین های دموکرات و پیش رفته به سوی سرزمین ما بسته شده بود. در واقعیت امر، چنین نبود. در میان قد برافراشتگان سیاسی که نجات مردم خویش را در اعمال خشونت مطلق، علیه دشمن می دانستند، به ندرت می شد

کسانی را یافت که به سرنوشت کشورهای پیشرفته بدون کمترین جنگ و خونریزی علاقه داشته باشند.

زمانیکه باور عمیق انسان بر این نکته تکیه دارد که راه رسیدن به رهایی و خوشبختی، از میان دریای خون می گذرد، دیگر چه جای آن است که وی به موردهایی بیندیشد که هم رهایی و خوشبختی پدید آمده است و هم قطره ای خون از دماغ کسی بر زمین نچکیده است. در این حالت، اندیشه انسان به سوی "حقه بازی" های سرمایه داری جهت می گیرد که اینان هر چه هم ظاهراً زیر عنوان آزادی و رفاه مطرح می سازند، جز "خمسه شب بازی" امپریالیستی، چیز دیگر نیست. در چنین موقعیتی بود که نیروهای سیاسی جوان با توجه به تجربه های تلخی که از سیاست های پرنفراز و نشیب حزب توده و شایعه وابستگی آن به شوروی آن زمان وجود داشت، سیاستی را برگزیدند که هم "تاکتیک" آنها را در بر می گرفت و هم "استراتژی" آنان را.

چنین تصور می شد که آنان با به کار بردن خشونت در سطح جامعه، علیه نیروها و موسسه های حکومت، ترس را در دل مردم از میان می برند. آنگاه مردم به پشتیبانی از این نیروی پرده در و ایثارگر بر می خیزند و با یک قیام همگانی و به کار بردن همه خشم و کین خود، حاکمیت را سرنگون می سازند. و طبیعی است که بی هیچ گفتگو، مردم، همین ایشارگران را نیز بر صندلی قدرت و اداره مملکت می نشاندند. چیزی که چند سال بعد اتفاق افتاد اما به شکل دیگر و در جهت تحکیم قدرت نیروهایی متفاوت از آنها، آنها به قیمت به کارگیری خشونت کم نظیر چه از سوی مردم نسبت به رژیم در حال سقوط و چه از سوی رژیم در حال از هم پاشیده شدن، علیه مردم. حتی بررسی دقیق این خشونت، پرده از رازهای سر به مهر تاریخی ما بر می دارد که تا کجا حاضر بوده ایم پیش رویم و در آن فضای جنون آمیز خشم و خون، دست رد بر هرگونه سازش، اندیشه سازش، گفتگو و به کارگیری شیوه هایی که از ویرانگری و کشتار مردم بکاهد، بزنیم.

پرسش پنجم: حد و مرز خشونت کدام است؟ نهاد سیاسی تا کجا و چگونه می تواند از زور در حل مسائل اجتماعی بهره جوید و نقش نیروهای نظامی در مهار یا تشدید خشونت چیست؟ مردم در برابر خشونت صاحبان قدرت، چه واکنشی می توانند نشان دهند؟

پاسخ پنجم: خشونت البته حد و مرز دارد. استفاده از مشت و لگد همان نیست که بهره گیری از گلوله فلزی و یا توپ و تانک. اما باید این نکته را پیش از هر چیز روشن ساخت که خشونت چه در شکل خفیف آن و چه در شکل شدیدش، اهانت به مدنیت، فرهنگ و وساحت ارزش های انسانی است. آنچه که در این میان باید مطرح باشد نه خشونت نرم که ممنوع کردن آن و مخالفت با به کارگیری خشونت در هر شکل و حالتی است. این نکته نیز قابل تأمل است که دفاع از خویشتن در یک مرحله خطرناک با "حمله" انتقام جویانه، دو موضوع متفاوت است. خشونت که در این بحث مطرح است بیشتر به این اصل بر می گردد که ما برای حل دشواریها و سؤ تفاهم هایمان می توانیم از شیوه های دیگری جز خشونت بهره جویم. در واقع باید آشکارا اعلام داشت که خشونت، واکنش موجودهایی حقیر، ضعیف، بی اندیشه و دور از فرهنگ رشد یافته بشری است. این پدیده، به شکل عمیق، سالم و درست آن، در هیچ حالتی نمی تواند گشاینده گره مشکلاتی گوناگون ما با دیگران باشد که برعکس، پدیدآورنده دشواریهای سنگین و گاه خطرناک تازه ای هم هست.

نهادهای سیاسی چه وابسته به دولت ها و چه از آن مردم، اگر برای گشودن گره مشکل های خویش در حوزه اقتصاد، اجتماع، مذهب و فرهنگ بخواهند از زور بهره جویند، راه را برای افشاندن تخم کینه، انتقام، ویرانی و پریشانی، هموار می کنند.

تردید نمی توان کرد که نیروهای نظامی در مهار کردن خشونت تا آنجا می توانند دست باز داشته باشند که شعله ها را با کمترین آسیب به جان درگیر شوندگان، خاموش سازند. اما واقعیت نشان داده است که آنها توانسته اند در مهار کردن درونی خشونت، میان انسانها، نقش تعیین کننده ای داشته باشند. به ویژه اگر این نیروها آموزش لازم را برای برخورد درست با چنین درگیری هایی نداشته باشند.

واکنش مردم در برابر خشونت از سوی هرکس که به ظهور برسد، واکنشی توأم با کینه و نفرت است. مردم با کسی که بتوانند در همان لحظه، مقابله تن به تن بکنند، خشونت او را چه بسا شدیدتر از خود وی پاسخ می دهند. و در برخورد با کسانی که در آن لحظه نتوانند از عهده پاسخ گویی برآیند، در شرایط مناسب، کینه عمیق خویش را به هر شکل که از عهده اجرایش برآیند به نمایش می گذارند.

جان و جهان کولی در اشعار سیمین بهبهانی

ناهید کشاورز (فرخنده)

"کولی من اگرچه از شرق است اما به غرب سفر می کند. روح کولی در قلب اروپا، سوار بر اسبان تیزتک مجار می تازد و یال اسبش باد را شانه می زند، در اسپانیا می خواند و می رقصد و دامان پیرهنش باله پری دریایی به هنگام نوازش آب است. اندوه غربت دیرین خود را با زخمه های گیتارش بر چاک چاک زمان می نشاند و در سرزمین نیاکان من ایران بر دور افتاده ترین حواشی کویر پای می کشد. ماران کویری را می شناسد، زهرشان را و مهرشان را با خود نگه می دارد برای دشمنی یا دوستی، و گیاهان را می شناسد و خاصیتشان را، و در آینه حال ترا و آینه مرا می بیند. او زبان و پیام و نشانه های دیرینه خود را فراموش نمی کند" (۲)

با قدمهای کولی، دشت بیدار می شد،

با زلال نگاهش، برکه سرشار می شد.

لب زهم باز می کرد، کهکشانش می درخشید ...

سوی بر چهره می ریخت، آسمان تار می شد... (۳)



برگزیدن کولی به تنهایی گواهی بر دید متفاوت سیمین بهبهانی است. کولی آزاد است و آزادی سزای زن نیست. کولی در سفر است و خانه نشینی وظیفه زن است. کولی آوازی خوش دارد و صدایش چنان رسا است که پهنه دشت را پر می کند و زن را روا نباشد که سخن بلند گوید. کولی با پیشکش گیاهانی به مردم وعده گشایش می دهد و آنها را می فریبد به همان سان که هوا آدم را در میان کولیان برتری مردان بر زنان وجود ندارد. تقسیم کار به تساوی صورت می گیرد و زنان همانقدر در خانه می مانند که مردان یعنی هیچ. زنان کولی را پروایی از همدوشی و همزبانی با مردان نیست. زن کولی در کولی وارگی خود آرزوی زنان زیادی را بر دوش می کشد که در رویاهای خود بارها و بارها چنان می زیند که او.

فرزانه میلانی می نویسد: "جایگاه اجتماعی کولی پر از ابهام است هرچند از لحاظ فرهنگی و اجتماعی حاشیه نشین است ولی تن به رام شدن نمی دهد او را فقط به عنوان همسر، مادر، دختر یا خواهر نمی شناسند و هویتش به مناسباتش با مردان باز بسته نیست. کولی به نوعی ناهمنوایی ستیزنده شهرت دارد، به استقلالی محصور ناشدنی"

دوباره می سازمت، وطن! اگرچه با خشت جان خریش،
ستون به سقف تو می زنم، اگرچه با استخوان خویش.

سیمین بهبهانی در پاسخ به این سوال ماهنامه "آدینه" چاپ تهران به این پرسش که "در کجای جهان ایستاده ایم" می نویسد: "این را از من می پرسید و شاید میل دارید بگویم بر فرق جهان ایستاده ایم و چنین و چنان ایستاده ایم، آرزو دارم که چنین و چنان باشد اما تردید دارم که باشد. حقیقت این است که من نمی دانم در کجای خانه خود ایستاده ام تا چه رسد به کجای جهان. و مهم نیست که در کجا ایستاده ایم، مهم نیست که چند بار ایستاده ایم، مهم نیست که چند بار برگاه گل خشک پوسیده یا فشرده ایم، مهم نیست که چند بار سرمان شکسته است، مهم این است که بس نکرده ایم؛ مهم این است که ایستاده ایم و باز هم خواهیم ایستاد و زندگی ایستادن است با همه افتادن ها، مگر آن دم که دوباره برخاستن را یارا نباشد."

این اندیشه زن فرزانه ای است که بازتاب آن نه تنها در اشعار او که در زندگی روزانه او هم خود را نمایانده است. فراز و فرودهای زندگی او را استوار و شریف ساخته و رنجهایش به خرد گرائید و از او انسانی ساخته شده که در رنج بارترین دوره های حیات با حضور گستاخ و حق جویش واقعیت و حقانیت وجودش را به فضای وحشت زده و هراسان پیرامونش تحمیل کرده و در تمام سالهای دشواری که سایه مرگباری بر همه جا سایه انداخته بود او آرام و قرار نداشت و تقدیرش را خود چنان رقم زده بود که از کنار هیچ چیز بی اعتنا نگذرد و ثبت هر حادثه ای یا زبانی تند و پرخاشجوی در شعر او حکایت دوران را با خود دارد. و هرچند که سالیان درازی چنانکه باید تقدیری در خور از او نشد اما او را سر آن نبود که از این بی مهری ها روی برتابد و گوشه عزلت گزیند همچنان آرام و صبور و با گردنی برافراشته گام برداشت و از هیچ چیز نهراسید. بیشتر او با زندگی مهربان بود و سازش زندگی با او کمتر. در خانواده ای با فرهنگ در سال ۱۳۰۶ به دنیا آمد و همراهی مادر را که خود از فرهیختگان زمانش بود و از اولین مبتکرین برپایی گروه های زنان، در کنار داشت و پدر با اینکه با او زندگی نمی کرد اما سیمین از دانش او بهره می برد. دوبار ازدواج کرد که اولی به طلاق و دومی به مرگ همسرش انجامید. از او بیش از ده کتاب به چاپ رسیده است که سه کتاب نثر و بقیه شعر هستند. چهره دستی او در نثر هم کم از اشعارش ندارد و بیشتر از هر چیز او صمیمی و راحت می نویسد همانطور که زندگی کرده است. به خود و آنچه که کرده است می بالد و چیزی را نمی پوشاند حتی اگر پسند محیط پیرامونش نباشد.

کمتر کسی را می توان یافت که چنین به زن بودن خود مفتخر باشد و به آن چنان غره که تحسین دیگران را هم برانگیزد و جنسیت خود را چنین زیبا به تمامی به تماشا بگذارد و از دیگران بخواهد که به نگاهی افسون شده به آن بنگرند.

هنوز سوی بسته را اگر به شانه وا کنم،

بسا اسیر خسته را ز حلقه ها رها کنم.

هنوز خیل عاشقان امید بسته در زمان

خوشند و مست ازین گمان که کامشان روا کنم.

مرا همین ز شعر بس، که مست باده هوس،

ز روی و صوبه هر نفس هزار ماجرا کنم (۱)

این نوع نگرش بخصوص در کولی واره ها به اوج می رسد و انتخاب کولی خود نوعی نوگرایی در شعر و بیان مفهومی تازه است. کولی در تاریخ ادبیات ما سمبل بی بند و باری، بی سر و سامانی، آوارگی و حرکت است و زن کولی مظهر تقابل با سنت ها و ارزش هاست و نوعی خاص از زندگی را تداعی می کند که زندگی اجتماعی تعریف شده از نوع ایرانی آنرا برنمی تابد. و در جاهایی زنان و دختران را به عنوان توهین و ناسزا بدان می خوانند. اما این کولی در عین بی قراری آزاد است. مدام در حال جابجایی است. مدام در گذار است جای سکونت خاصی ندارد پس تابع قوانین جایی هم نیست. او نماد آزادی است و آزادگی را پاس می دارد. سیمین بهبهانی خودش می گوید:

چون غزالان خانگی، بندی خواجه نیستی :
جان آهوان دشت را الفتی با حصار نیست .

انتخاب کولی به عنوان سمبل زن اتفاقی نبوده است. نگاه و دید سیمین بهبهانی با شخصیت کولی هم خوانی دارد او زن را چنین می خواهد، سرکش و مقاوم خودش می گوید: "من به جدایی بین زن و مرد هیچ اعتقادی ندارم و معتقدم اگر در جامعه ستمی هست، هیچ دلیلی ندارد که زنها بنشینند و به حال خودشان گریه و زاری کنند. من معتقدم که زن می تواند کشتی شکسته را به ساحل نجات برساند و معتقدم می تواند هر پیامی را به هر جا برساند، و معتقدم که مظلوم نیست، درهم شکسته و خرد نیست به همان اندازه که از ظلم نفرت دارم از مظلوم هم نفرت دارم. چرا باید زن مظلوم باشد." (۴)

در شعرهای تغزلی سیمین بهبهانی این بار زن است که عاشق می شود و مرد در مقام معشوق مورد ستایش قرار می گیرد و تحسین می شود. و این بار در قالب موجودی زمینی که خواستنها و کشش های جنسی زن را هم برمی انگیزد و این خود نوعی نوآوری در شعر فارسی است که موضوعات تازه ای را به شعر فارسی می کشد، آنهم در قالبی که پیش از این مضامین به کلی دیگری را در خود جای داده اند.

آی با تو درآمیخته چون جان نم امشب
لعل از گل مرجان زده برگردم امشب
مریم صفت از فیض تو آی نخل برومند
آبستن رسوایی فردا منم امشب

اگر درباره نگاه و دید سیمین بهبهانی کم نوشته اند اما از نوآوری او در زمینه غزل سرایی زیاد گفته اند. و او را به حق غزل سرایی بزرگ نامیده اند. شهاقت و شجاعت او در این عرصه هم خود را می نمایاند او پروا ندارد از اینکه قالب های کهنه را بشکند و فرمی نو بوجود آورد تا از آن در جهت بیان حرفهای خود سود جوید. او به نوعی میان کهنه و نو پیوند بوجود آورده است او با افزودن بیش از چهل وزن تازه یا اوزانی که کمتر مورد استفاده قرار می گرفته اند روحی نو به غزل در شعر فارسی دمیده است سیمین بهبهانی می گوید: "اگرچه در محتوا و تصویر و قالب تا میزان قابل توجهی از سنت سر پیچیده ام اما در کل از سنت های فرهنگی شعر نگسسته ام. پشتوانه شعر من همان فرهنگ رایج در ادبیات این کشور است: فرهنگ شاهنامه و تفسیر و اساطیر ملی و قصه های مردمی. تقریباً اکثر غزلهایم از این فرهنگ سود جسته و بارور شده است و به همین سبب فهم کامل آنها مستلزم آشنایی با این فرهنگ است و شاید یا به همین سبب نیازمند بیش از یک بار شنیدن باشند." (۵)

سیمین بهبهانی پیش از آنکه مضامین را در اختیار وزن و قالب قرار دهد با فرم های کلاسیک شعر است که درمی افتد تا در آنها طرحی نو در خدمت بیان مضامین خود بسازد نوعی طغیان و سرکشی درونی که هیچ بندی را تاب نمی آورد و هر چهارچوبی را به راحتی درهم می شکند. او در مصاحبه ای با فرزانه میلانی می گوید: "اگر من قالب غزل را تغییر داده ام یا اوزان را به صورت نشر متداول درآورده ام فقط برای این بوده که هیچ کدام و هیچ محتوایی را جز قالبی که قبلاً با آن آشنا بوده نمی پذیرد. آن قالب را دور انداخته ام و در قالب نا آشنا مطالب و مضامینی نا آشنا آورده ام. پس در واقع انگیزه اصلی من از این کار نو کردن محتوا بوده نه نو کردن قالب. من در قالب غزل کارهای عجیبی کردم. عجیب از این نظر که این هنوز غزل است. حداقل از نظر شکل هندسی ..."

صرفنظر از ارزش های والای ادبی سیمین بهبهانی آنچه این روزها به خصوص نگاه خاصی را به سوی او می کشاند. شجاعت و شهاقت اوست و او برای آنها بهای سنگینی پرداخته است. در تمام سالهای دراز ناتمام نامردمی او از گفتن نماند. در سال ۶۰ "خانه خونین است اینک" را سرود که با حال و هوای آن روزها سازگار بود.

خانه ابری بود روزی، خانه خونین است اینک :

آن چنان بود، این چنین شد، حال ما این است اینک!

آتش جنگ که شعله کشید او به کرات از زشتی آن سخن گفت. از حمله های برپا شده و معلولین جنگی :

شلوار تا خورده دارد مردی که یک پا ندارد،

خشم است و آتش نگاهش، یعنی: "تا شایا ندارد!"

مرگ "سعیدی سیرجانی" هم خشمش را از این همه دروغ و نیرنگ برمی انگیزد:

وقتی که تهمت می گذارند در جیب های بی گناحت

یک آسمان قطران و نفرت می بارد از چشم سیاهت ...
و برای سعید سلطانبور "نگاره گلگون" را ساخته است :

چه خوب و چه خوبی : تسلسل آتش

چه مرگ و چه مرگی : سرود و درود است

چه زیباست که سیمین به "حرمت بودن" هنوز می سراید. و چه به جاست حرمت کسی را پاس داشتن که می گوید: "کدام فرزانه می باید که از یک نگرش رنگ باخته تا واپسین دم پاس دارد و کاستیها و زیانهای آنرا نادیده انگارد. در این جهان، جریان لحظه ها هر دم نه آن است که دم پیشین بوده است ..." (۶)

۱- دشت ارژن ص ۱۰

۲- همان جا ص ۲۱

۳- نیمه دیگر شماره ۱

۴- سیمین بهبهانی نشریه پر شماره ۵

۵- سیمین بهبهانی "دویدیم و هنوز می دویم" ص ۶

۶- همان جا ص ۱۱

شعری از زنده یاد محمد مختاری

خانه روشنی

زیباترین نگاهت را

نظاره جهان کن

که آفتاب نیز

می گیرد.

تازه ترین نفسهایت را

بر آر.

مرگ آنچنان به سایه ات

آمیخته ست

که روشنایی صد آفتاب نیز

از رگانت

بازش نمی شناسد.

رخشان ترین ترانه موج

در سینه گشاده اقیانوس

با خوابهای خامش آرامش

می پیوندد

زیباترین ترانه رویایی رهائیت را

ترنم کن

که تا کناره اقیانوس

راهی نمانده است.

راه حقوق بشر...

بزرگ دهه ۶۰ و نیز رویگردانی جوانان و توده های وسیع مردم از انقلاب، جنبش نوین انتقادی را به سوی برخورد های بسی پر و اتر و شکستن دگم ها و تابوهای جدیدی در این عرصه سوق داده است، روشنفکران دینی و نسل جوان در جریان این تجربه جدید موفق شدند با گذشته و فرهنگ بسته و به قهقرا رفته انقلاب اسلامی با شتاب فاصله گیرند و به قرائت جدیدی از دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی باور آورند. این جنبش هنوز چند پارچه و ناهمگون است و ضعف ها و سستی های زیادی در آن به چشم می خورد ولی راه خود را از نیروهای محافظه کار و قشری جدا کرده است. حادثه ۲ خرداد بزرگترین تظاهر بیرونی این تحول بود و در جریان ماههای بعد از انتخاب محمد خاتمی، جنبش اصلاح طلبانه دینی از گروه های پراکنده به سطح یک جنبش ملی ارتقا یافت.

آینده، دموکراسی، گفتگو، مدارا

جنبش اصلاح طلبانه دینی و نیروهای آزادخواه به تدریج یکدیگر را باز می یابند. دیر زمانی است که در کشور ما این هم نوازی و همیاری جای خود را به دشمنی، جداسی و برخورد داده بود. تجربه خشونت و سرکوب به همه نشان داد

که آزادی فراتر از وابستگی های گروهی، ایدئولوژیک و حزبی قرار دارد. آزادی نیاز مشترک همه ما در جامعه است. انجمن های اسلامی امروز در نشست های خودپای صحبت هوشنگ گلشیری و مهرانگیز کار می نشینند و روزنامه های نوآندیش مذهبی مانند کیان، راه نو، خرداد، توس، جامعه و صبح امروز به سراغ اهل قلم و اندیشه "غیر خودی" می روند. مرزهای گذشته به تدریج جابجا می شوند و اگر جداسی وجود دارد میان دوستان و دشمنان آزادی است و جامعه تک صدایی، اسلام ولایت فقیهی هر روز بیشتر مورد اعتراض قرار می گیرد. امروز بیش از هر زمان به نظر می رسد نزد روشن بین ترین گرایش های موجود در صحنه سیاسی ایران همزیستی همه نیروهای زنده جامعه و توسعه سیاسی ایران پذیرفته شده است. زمانی که آقای گنجی به بسته شدن غیردموکراتیک نشریه شب فاشیستی شلمچه اعتراض می کند، نشانه آنست که چیزی اساسی در ایران و در ذهنیت روشنفکران دینی تغییر کرده است. این تحولی تاریخی در جامعه ماست که راه را برای قرائت جدیدی از اسلام و نقش آن در سیاست و حکومت و جایگاه ولایت فقیه باز می کند و می تواند به درهم شکستن بن بست کنونی بیانجامد. از سوی دیگر چنین تحولی بر وزن و اعتبار نیروهایی که از تحولات تدریجی و مسالمت آمیز از ضروریات

تجربه دوم و گسترش فرهنگ گفتگو و مدارا جانبداری می کنند، افزوده است. نشانه این بلوغ را می شود در حادثه ترورهای هولناک ماههای گذشته مشاهده کرد که در جریان آنها جنبش های جدید اسلامی به جای طرح خشونت در برابر خشونت، با رفتاری منطقی، به بسیج افکار عمومی علیه خشونت دست زدند و موفق شدند همدردی ملی را برانگیزند و فضای جدیدی برای عمل مخالف و "غیر خودی" به وجود آورند.

نیروهای غیرمذهبی و اپوزیسیون باید اهمیت این تحول در جامعه و در درون نیروهای اسلامی را به خوبی درک کنند و از این فرصت تاریخی برای نهادهای کردن فرهنگ دموکراسی و مدارا و گفتگو به خوبی بهره جویند. زمان شعارهای تند و تیز و هیجانی به سرآمده است. یخ های استبداد به تدریج آب می شوند و دموکراسی و حقوق بشر باید در جریان پویای تدریجی و تجربه عینی مردم راه خود را به جلو باز کنند. ناکامی های انقلاب بهمن تجربه بزرگی برای همه ما بود. مردم کشورهای دیگر نیز طی ۲۰ سال گذشته در برابر این انتخاب اساسی قرار داشتند: میان الگوی منشور ۷۷ در چکسلواکی و مبارزه مسلحانه آقای کبیلا در زئیر مسئله سطح تجربه و فرهنگ مردم و پختگی نخبگان سیاسی آنها طرح است.

انتخابات شوراها...

اهد و اعمال خود را مطابق با موازین قانون اساسی می دانند، بالا گرفته است. اگرچه حیاتی جهت حل اختلاف میان وزارت کشور و هیات نظارت که شامل نمایندگان رئیس جمهور محمد خاتمی و علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس می باشند، تشکیل شده است، ولی این اختلافات برای برگزاری انتخابات شوراها همچنان ادامه دارند. در آخرین لحظاتی که نشریه زیر چاپ می رفت، آگاه شدیم که هیئت رسیدگی به اختلافات بر سر فرمول "مومن بودن" نامزدهای شورایی به ولایت فقیه توافق کرده اند. این مصالحه به این معناست که داوطلبین نه تنها باید التزام عملی به ولایت فقیه داشته باشند بلکه باید به این اصل مومن نیز باشند. بدیهی است که چنین پیش شرطی دست بسیاری از نیروهای مردمی ولی "غیر خودی" را از انتخابات شوراها کوتاه خواهد کرد و در عین حال شمشیر داموکلسی است بر فراز سر همه نیروهای اصلاح طلب درون نظام که با ایراد گیرهای جناح راست از انتخابات کنار گذاشته شوند. روزهای آینده شاهد فرجام کار خواهیم بود.

گوشه هایی از ...

های شغلی و ورود قشرهای جوان به بازار کار به معضل لاینحلی تبدیل می شود. یکی از مهمترین ویژگی های بازار نیروی کار در ایران، پایین بودن نرخ فعالیت عمومی است (اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۳۲-۱۳۱، مشخصه های تحول بازار کار ایران در چهار دهه اخیر) بالا بودن نرخ رشد جمعیت، جوان بودن جمعیت، مشارکت ناچیز زنان در بازار کار و... از دلایل پایین بودن این شاخص در کشور می

باشد (همانجا) پایین بودن نرخ فعالیت عمومی در کشور موجب بالا رفتن بار تکفل می گردد و بالا رفتن بار تکفل، بر نرخ پس انداز، سرمایه گذاری و سایر شاخص های اقتصادی تأثیر خواهد گذاشت. (همانجا) نویسنده مقاله تأکید کرده است که ضریب اشتغال در ایران هنوز کمتر از سال ۱۳۵۵ یعنی پایین تر از رقم پیش از انقلاب است یک نفر شاغل باید بطور متوسط هزینه ۴،۲ نفر را تأمین کند و این موجب کاهش پس انداز فردی و به تبع آن کاهش پس انداز ملی می شود. جالب توجه است که میزان شاغلان در رشته های صنعتی از ۲۰ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۳۴،۲ در سال ۱۳۵۵ رسیده، از این به بعد تا سال ۱۳۶۵ کاهش داشته سپس رویه افزایش گذاشته اما هنوز به میزان دوران پیش از انقلاب نرسیده است. این ارقام نشان می دهند که مسئله اشتغال در رشته های صنعتی که مشکلات آنرا در پیش یابد آزر شدیم از موضوعات حاد پیش روی دولت است که راه حل های خود را می طلبد.

مشکلات اقتصادی ایران بصورت زنجیره ای بهم پیوسته و مشروط به هم قد علم کرده اند. راه مقابله با این معضلات ثبات سیاسی و اتخاذ راه حل های با ابعاد ملی و بلور از تنگ نظری های مختص منافع قشری است. ایجاد چنین شرایطی، یعنی شرایط امنیت سیاسی، حقوقی و اقتصادی، در عین گسترش مشارکت های مردمی در همه گستره ها، اولویت سیاسی روز است. پرداختن به این موضوع از این نظر حائز اهمیت اساسی حتی برای اپوزیسیون مخالف رژیم و خارج از چهارچوب جمهوری اسلامی است، که ابعاد آن در صورت لاینحل ماندن به آینده نیز می رسد و هیچ گروه و دسته ای نمی تواند ادعا کند در آینده، و در صورت در دست گرفتن حکومت توان پاسخ گویی

به این معضلات را خواهد داشت. پاسخ گویی به الزامات اقتصادی و اجتماعی کنونی، علیرغم مبارزات سیاسی روزمره و پرتویی از این مبارزات است. ارایه طرح های فوری خروج از بحران، و آماده ساختن طرح های سنجیده توسعه از وظایف تأخیر ناپذیر اپوزیسیون سیاسی حکومت اسلامی است.

طرح و پروژه سیاسی دولت خاتمی، برای آماده ساختن تدریجی زمینه های مناسب سیاست داخلی و خارجی برای در پیش گرفتن توسعه پایدار، یعنی استفاده از همه جنبه های توسعه سیاسی برای برآه انداختن چرخ های توسعه اقتصادی و اجتماعی، سیاستی خردمندانه است که باید بگونه ای نقادانه از سوی اپوزیسیون همراهی گردد و در اجزای آن مورد مذاکره قرار گیرد، مستقل از آنکه این سیاست در نهایت فراتر از چهارچوب جمهوری اسلامی عملی باشد یا خیر. هاشمی رفسنجانی در سخنرانی که پیرامون دستاوردهای دوران مختلف انقلاب ایراد می کرد گفت کار توسعه اقتصادی، صنعتی و خدماتی که در دوره هشت ساله سازندگی (دوران ریاست جمهوری خود) انجام گرفته از دوره مادها تا امروز بسی نظیر بوده است. (اطلاعات بین المللی، ۶ بهمن ماه ۱۳۷۷) مقایسه توسعه "دوران سازندگی" با دوران مادها و هووخشره مقایسه بیبهره ای نیست چرا که وزیر مسکن جمهوری اسلامی در همان روز گفته است شهرهای ما با تمدن فاصله زیادی دارند (همان روزنامه، همان روز)

چگونگی تأسیس "جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر"

حسن نریزه

مقاله زیر به مناسبت پنجاهمین سال صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر، توسط آقای حسن نریزه برای درج در "راه آزادی" تهیه شده است. متناسفانه به دلیل اشکالات فنی در شماره قبلی موفق به چاپ آن نشدیم. ضمن پوزش از آقای نریزه، آن را در این شماره از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرانیم.

در نیمه اول سال ۱۳۵۶ به پیشنهاد اقدام نگارنده عده‌ای از شخصیت‌های ملی که از ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ مخالف حکومت نوردی و استبدادی شاه بوده فعالیت‌هایی در تشکیل‌های مختلف در مسیر دست‌یابی به مردم‌سالاری را داشتند، جهت تأسیس سازمانی بنام "جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر" به تدریج گرد هم آمدند.

کار جمعیت با صدور نامه‌ای به عنوان کورت‌والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد آغاز شد، نامه را اینجانب نوشته با استفاده از نظریات مشورتی دوستان از جمله آقای دکتر لاهیجی برای اعضای اعضای هیئت سنی نفی موسس آماده کرده بودم و با این مقدمه شروع می‌شد:

"آقای دبیر کل سازمان ملل متحد نیویورک. ما امضا کنندگان این نامه تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را اعلام می‌کنیم: از آنجا که ایران عضو سازمان ملل متحد بوده اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را امضا کرده اجرای مفاد آنها را تعهد نموده است،

از آنجا که هیئت حاکمه ایران، از حدود یک ربع قرن تاکنون به هیچ‌یک از شکایات و اعتراضات مردم در باب نقض آشکار و مستمر حقوق بشر و قانون اساسی مشروطیت ایران عملاً وقعی ننهاده بالعکس فریادهای اعتراض و انتقاد را با خشونت و بی‌تفاوتی خاموش رفته است،

از آنجا که توصیه‌ها و کوشش‌های ارزنده آن سازمان و مجمع جهانی حقوق بشر "در طریق صیانت حقوق افراد ملت‌ها این امید را در مردم ایران به وجود آورده است که می‌تواند دیر یا زود به احیای حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی از دست رفته خویش نایل شود،

از آنجا که اعاده حقوق اساسی ملت ایران بالتبیین رفع نابسامانی‌های عمیق و خطیر و تأمین امنیت پایدار و طبیعی و حقیقی را در منطقه خاص و استثنائی ایران فراهم خواهد ساخت،

از آنجا که رعایت حقوق بشر لازمه رشد و اعتلا شخصیت انسان هاست ولی محیط اجتماعی و سیاسی کشور ما در یک ربع قرن اخیر در جهت نفی آزادی و شخصیت افراد تحول یافته و این تحول زائیده حکومت فردی و نتیجه آن اختناق عمومی و کسب حیثیات ذاتی هموطنان ماست،

توجه خاص سازمان ملل متحد را به مندرجات این نامه جلب نموده اقدامات عاجل و موثر و مناسب را انتظار داریم."

بقیه نامه در شش صفحه شامل بر شمرده پانزده مورد مهم از نقض حقوق بشر در ایران است. با استناد به: گزارشهای مکرر مجامع و سازمانهای بین‌المللی، نامه مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۷۷ مجمع جهانی حقوق بشر به شاه، اعترافات صریح شاه بر عدم رعایت حقوق اساسی مردم با توجهات نادرست و مردود، تمرکز قوای مملکت و حاکمیت در شخص مقام سلطنت در یک سیستم تک حزبی "حزب رستاخیز" و اینکه شاه در زمان تأسیس آن گفت:

"کسانی که مایل بر پیوستن به حزب رستاخیز نیستند می‌توانند گذرنامه گرفته کشور را ترک کنند یا به زندان بروند..." نامه به دبیر کل سازمان ملل به این شرح پایان گرفته است:

"با توجه باینکه برخورداری از حقوق و آزادی‌های اساسی شرط لازم حیات سالم اجتماعی و تعالی و عزت آدمی است ملت ایران طبق ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر طالب برقراری نظمی در کشور خود می‌باشد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادی‌های موضوع اعلامیه را به مفهوم صحیح و واقعی و عملی آن تأمین نماید."

ما برای نیل به این هدف شروع، دفاع از آزادی و حقوق بشر را در ایران وجهه همت خود قرار داده ایم و ایمان داریم که کوشش‌های ما منطبق با مصالح عالیه ملت ایران خواهد بود. کشور ما را از امنیت و ثبات پایدار واقعی که متضمن صلح جهانی در منطقه نیز می‌باشد برخوردار خواهد ساخت. با آرزوی موفقیت شما آقای دبیر کل، خواهش می‌کنیم احترامات فائقه ما را بپذیرید. "جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر."

نام امضا کنندگان یعنی اعضا هیئت مؤسس جمعیت که با قید رشته تخصص و اشتغال آمده بود از این قرار است:

- ۱- حاج سید ابوالفضل موسوی رنجانی. ۲- شمس آل احمد. ۳- مهندس مهدی بازرگان. ۴- مهندس صالح بنافتی. ۵- عبدالعلی پرتو علوی. ۶- دکتر حبیب اله پیمان. ۷- دکتر نورعلی تابنده. ۸- دکتر علی اصغر حاج سید جوادی. ۹- مهندس کاظم حسینی. ۱۰- خلیل اله رضائی. ۱۱- دکتر کاظم سامی. ۱۲- دکتر یداله سبحانی. ۱۳- دکتر کریم سنجابی. ۱۴- دکتر علی شریعتداری. ۱۵- مهندس هاشم صباغیان. ۱۶- احمد صبر حاج سید جوادی. ۱۷- رحیم صفاری. ۱۸- دکتر رحیم عسادی. ۱۹- اسلام کاظمیه. ۲۰- دکتر عبدالکریم لاهیجی. ۲۱- دکتر اسداله مبشری. ۲۲- دکتر احمد مدنی. ۲۳- سرتیپ علی اصغر مسعودی. ۲۴- مهندس رحمت الهه مقدم. ۲۵- دکتر محمد حسن ملک. ۲۶- دکتر ناصر میناچی. ۲۷- دکتر فرج اله ناصری. ۲۸- حسن نریزه. ۲۹- دکتر منوچهر هزارخانی. ۳۰- دکتر ابراهیم یونس.

نامه را که آقای دکتر هدایت اله متین دفتری به انگلیسی ترجمه نموده بود یکی از فرزندان آقای دکتر یداله سبحانی که در نیویورک اقامت داشت مستقیماً به دبیر کل سازمان ملل (هنگام ورود او به ساختمان سازمان) تسلیم کرده بود.

چند روز بعد نامه‌ای از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مبنی بر تأیید جمعیت و اصل شد و رونوشت نامه‌های ارسالی کمیسیون به شاه و نخست‌وزیر هم مشعر بر حمایت سازمان ملل از جمعیت ضمیمه آن بود که بسیار امیدوارکننده بود. به دین سبب اساسنامه‌ای تنظیم و به تصویب شورا (هیئت مؤسس) رسید و براساس آن مهندس بازرگان به ریاست جمعیت و پنج نفر به سمت اعضای هیئت اجراییه انتخاب شدند.

آقای دکتر سنجابی هم کاندیدای ریاست جمعیت بود ولی به علت عدم انتخاب خود - بلافاصله پس از اخذ رأی جلسه را ترک گفت. دکتر سنجابی در کتاب خاطرات خویش نوشته است: "چون یک شخص آمریکائی با بعضی از اعضای جمعیت دیدارهایی داشت که معلوم شد وابستگی‌هایی به وجود آمده است من از جمعیت استعفا کردم ..."

آن شخص آمریکائی بعد از مصلوم شدن دکتر لاهیجی وسیله مأمورین ساواک به ایران آمد او وکیل دادگستری و عضو یک سازمان حقوق بشری در آمریکا بود و برای همدردی با اعضای جمعیت و اعتراض به مقامات حاکمیت به تهران آمده بود.

افراد دیگری هم به تدریج به سازمان پیوستند از جمله مرحوم عباس رادینا (تاجر): یکی از ملیون و آزادیخواهان فعال بود که با جلب کمک‌های مالی بازاریان سهم بسزائی در پیشرفت امور جمعیت داشت.

به منظور حضور و معرفی جمعیت در صحنه بین‌المللی - برای مهندس بازرگان یک مصاحبه بزرگ رادیو تلویزیون و مطبوعاتی با نمایندگان مهم ترین رسانه‌های گروهی اروپا در خانه اینجانب واقع در اسدآباد شمیران ترتیب داده شد که با زتاب وسیع و مطلوبی یافت. جمعیت در اندک مدتی به مرجع تنظیمات و شکایات عمومی که اغلب جنبه سیاسی داشت تبدیل شد و نزد مقامات دولتی خصوصاً انتظامی و امنیتی با مکاتباتی که بعمل می‌آمد به اهمیت و اعتبار معنوی خاصی نایل آمد با رفع بخشی از مشکلات عده قابل توجهی به نتایج انسانی مثبت و رضایت بخشی رسیدند. متأسفانه به همان نسبت یا به همان سبب با عکس العمل‌های خشونت آمیزی از ناحیه رژیم و ساواک مواجه گردید:

چند بپ کوچک به تناوب در برابر در ورودی خانه‌های آقایان بازرگان، دکتر سنجابی، مهندس مقدم مراغه‌ای متفجر گردید. بپ‌ها شب هنگام تعبیه می‌شد و هدف آن ایجاد رعب و وحشت بود. چند نفر از مأمورین ساواک به خانه آقای دکتر علی اصغر حاج سید جوادی یورش بردند، آقای دکتر لاهیجی را در خیابان مذبذب نمودند که چند روز در آنجا اقامت کرد. یک وکیل دادگستری آمریکا که فوقاً اشاره شد بعد از وقوع حوادث مذکور و برای عیادت از دکتر لاهیجی به تهران آمد و برای اعتراض مستقیم و موثر به دیدار شاه و نخست‌وزیر رفت. در نتیجه از ادامه حوادثی از آن قبیل کاسته شد. پیش از آن در یک شب طوفانی و بارانی توأم با صدای رعد و برق، افرادی در خانه نگارنده هم (شاید بمناسبت انجام مصاحبه بازرگان در آنجا) وارد شده قسمتی از اسناد شخصی و مدارک فعالیت‌های سیاسی را ریزه کردند که بعد از انقلاب در ساختمان مرکزی ساواک در سلطنت آباد بدست آمد. (خبر کشف آنها را آقای مهندس هاشم صباغیان معاون نخست‌وزیر تلفنی اطلاع داد.)

همان شب بر اثر گشوده ماندن درها - چند تخته فرش نیز به سرفرت رفته بود. شرح هریک از رویدادها خواندنی است که در این نوشته نمی‌گنجد...

عمر "جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر" کوتاه بود بعد از انقلاب فعالیت‌های آن به تدریج متوقف گردید ولی خاطره خدمات بسیاری در مقابله با ظلم و تعدی و خشونت را در خاطرهای باقی گذاشته است. امیدوارم بایگانی پرونده‌های جمعیت را یکی اعضای آن در اختیار داشته باشد تا در آینده شرح تلاش‌های آن که بخشی از کم و کیف دفاع از حقوق مردم ایران است به اطلاع هموطنان برسد.

مناسب میدانم اضافه نمایم نگارنده با اعتقاد بر لزوم بسط دامنه کوشش‌های حقوق بشری در کانون وکلای دادگستری هم به ایجاد "کمیسیون حقوق بشر" اقدام نمودم که شرح فعالیت‌های آن به ویژه در آزادی زندانیان و تقلیل فشارها و سختگیری‌ها هم مستلزم فرصت دیگری است.

از لابلای مطبوعات

تنظیم و یادداشت: مانی پژمان

قضیه سیاهی ماست و سردی خورشید!

سرانجام هفته نامه "شلمچه" سخنگوی بخشی از نیروهای تندرو و متعصب بسیجی که در سالهای اخیر، به عنوان گروه ضربت نیروهای راست و تام گرای حاکمیت عمل کرده اند، توسط وزارت ارشاد اسلامی تعطیل شد. این نشریه که مروج و توجیه گر بی قانونی و نیز خشونت علیه دگراندیشان و حتی اصلاح طلبان اسلامی بود، در شماره خداحافظی خود اعلام نموده است که "در جامعه مدنی برای شلمچه جایی نیست" و تعطیلی نشریه توسط وزارت ارشاد را به "همه جناحهای سیاسی، فکلی های شهرک غرب و روشنفکرها" تبریک گفته است. تیرها و مقاله های تحریک آمیز "شلمچه" در ماههای اخیر باعث شده بود که این نشریه از طرف وزارت ارشاد اخطار بگیرد. این نشریه از جمله از محمد خاتمی و عطا الله مهاجرانی دعوت کرده بود که به کانون نویسندگان ایران بپیوندند، دست زدن دانشجویان در مراسم سخنرانی خاتمی را به "رقاصی در عاشورا" تشبیه کرده و از فائزه هاشمی در کنار سوفیالورن و مادونا نام برده بود و به صراحت اعلام نموده بود که اگر "محور دانستن ولایت مطلقه فقیه و مخالفت با تبلیغ دوچرخه سواری زنان و فوتسال بانوان و کت و دامپ پوشیدن به جای چادر" فاشیسم است، خود را فاشیست می داند. یکی از نویسندگان شلمچه برای تاکید سرسپردگی خود به آیت الله خامنه ای نوشته بود که "اگر آقا بگویند ماست سیاه است به قرآن ماست را سیاه می بینیم!"

مسعود ده نمکی مدیر مسئول شلمچه، در همین شماره آخر، در مقاله ای که تحت عنوان "دوست انحصارطلب آقای مهاجرانی! سلام و دیدار به قیامت" خطاب به وزیر ارشاد اسلامی نگاشته، در تایید قضیه حکم رهبر و "سیاهی ماست" از جمله یاد آور شده است که: "می خواهیم به این موضوع اشاره کنم که اگر ولی به امری حکم کند حتی اگر خلاف بدیهی ترین اصل ممکن در هستی باشد برای ما حجت است و لاغیر. سیاهی ماست که سهل است اگر ولی حکم کند که خورشید سرد است چون برف و آب، از جمله جامدات مقبول عقل و دل و جان ماست و زنهار اگر از این خلاف بدیهیات سر بپیمیم" ده نمکی می افزاید: "آیا جامعه مدنی این است؟ همین چیزی که می بینیم؟ همین که مثلا در روز عاشورا سوت و کف بزنند و شادی کنند؟ اگر به راستی شما این چیزها را تایید می کنید ما فاش می گوئیم که دشمن جامعه مدنی هستیم".

جالب اینجاست که پروانه انتشار "شلمچه" توسط هیئت نظارت بر مطبوعات به این دلیل لغو شد که این نشریه در یکی از آخرین شماره های خود، موضوع ارتباط آیت الله العظمی خویی با دربار شاه و افشگری خینی را در این زمینه مطرح نموده بود. این امر از طرف هیئت نظارت بر مطبوعات به عنوان توهین مستقیم به یک شخصیت روحانی مورد استفاده قرار گرفت. باید اضافه کرد که اکثر نشریات روشنفکران دینی و اصلاح طلبان مذهبی در ایران، این شیوه هیئت نظارت را مورد انتقاد و سرزنش قرار دادند و آنرا اقدامی غیر قانونی نامیدند. اکبر گنجی در نامه ای سرکشاده از حق آزادی بیان دفاع نمود و از جمله خطاب به نشریه شلمچه نوشت: "در جامعه فاشیستی فقط فاشیستها حق حیات دارند اما در جامعه دمکراتیک فاشیستها نه تنها حق حیات دارند بلکه امکان ترویج و تبلیغ اندیشه های خود را نیز دارند". بسیاری از ناظران سیاسی، تعطیلی نشریه "شلمچه" را نتیجه یکی از زدوبندهای پشت پرده کارگزاران و جناح راست سنتی ارزیابی می کنند.

مستول سابق جامعه - توس، در گفتگویی با هفته نامه "پیام هاجر"، در مورد تعطیلی این روزنامه از طرف هیئت نظارت تصریح کرده است که: "مشکل اصلی این روزنامه استقلالش از حوزه قدرت سیاسی بود ... محتوای مطالبی که ما ارائه می دادیم طوری بود که ما را در سه سطح درگیر می کرد و صاحبان قدرت سیاسی و مذهبی را وحشت زده می کرد. یکی این بود که ما نقد نظام سیاسی می کردیم، یکی دیگر نقد جناحهای سیاسی بود، تقریبا در عالم نقد هوای کسی را نداشتم. حتی روزنامه از نقد دو جناح سیاسی نزدیک خودمان یعنی جناح خط امام و کارگزاران آبا نداشت. اینها حداقل در توی دلشان از این روزنامه نگران بودند و تا اندازه ای وحشت زده شده بودند که نکند ما می خواهیم فرش را از زیر پای همه بکشیم. در صورتیکه ما فقط نقد می کردیم ولی گویا هنوز تا یک وضعیت «نقد نهادینه شده» در جامعه فاصله داریم".

معامله بر سر پرونده کرباسچی؟

به گزارش ماهنامه "صبح"، نشریه سیاسی - تئوریک نیروهای تندرو و متحجر مذهبی، بر سر پرونده غلامحسین کرباسچی شهردار سابق تهران، میان جناح کارگزاران و نیروهای محافظه کار سنتی معامله ای پشت پرده در جریان است. این نشریه در شماره ۸۷ خود به تاریخ آذر ماه ۱۳۷۷ نوشته است: "بنا به پاره ای از اطلاعات رسیده، حجت الاسلام و المسلمین آقاسی هاشمی رفسنجانی در سه ماه گذشته در تلاش برای تخفیف مجازات آقای کرباسچی شهردار سابق تهران از آیت الله یزدی در خواست می کند تا در فرجامخواهی آقای کرباسچی غیر از جرمه، بقیه کیفر صادره لغو و او تبرئه شود. اما آیت الله یزدی با تشریح مشکلات این درخواست، از پذیرش آن تلویحا اعراض می نماید. آقای هاشمی سپس در جلسه ای از برخی از اعضای جامعه روحانیت تهران می خواهد تا از پیگیری موضوع محکومیت آقای کرباسچی اجتناب کنند و در مقابل، وی ترتیبی می اندیشد تا حزب کارگزاران سازندگی در آینده به تدریج از مجمع روحانیون مستترع شوند و به جامعه روحانیت و اکثریت مجلس بپیوندند". ماهنامه صبح سپس می افزاید: "ظاهرا در تلاشهای بعدی این توافق ضمنی حاصل می شود که حکم محکومیت کرباسچی در دادگاه تجدید نظر ابرام و تایید شود، سپس یکی از قضات تعیین شده رسما به این حکم، اشکال و ایراد وارد می نماید و به موجب آن تقاضای اعمال ماده ۳۱ و اعاده دادرسی انجام می پذیرد و پرونده مجددا به یک شعبه بلوی ارجاع ←

دکتر مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در گفتگویی با روزنامه "خبر" یکبار دیگر تعطیلی روزنامه های جامعه و توس را مورد تایید قرار داد. وی در این زمینه گفت: "روزنامه جامعه به چتر حمایتی گروههایی تبدیل شده بود که نتوانسته بودند مجوز فعالیت بگیرند و به همین دلیل نیز برای تشکیل یک جبهه واحد سیاسی از روزنامه مزبور سود می بردند". وزیر ارشاد در توجیه اقدام غیرقانونی خود که نوعی کرنش در قبال فشار جریانات راست سنتی بود، اضافه کرد: "شاهد بودیم گروههایی که از سال ۶۰ به هم پیوستند و در برابر انقلاب قرار گرفتند، تک تک داشتند در این روزنامه گرد می آمدند تا سامان یابند. مثلا هر دو سه روز یکبار فردی به عنوان عضو هیات اجرایی جبهه ملی اظهارنظر می کرد و عناصر اصلی نهضت آزادی و حتی گروههای مارکسیست از روزنامه سود می بردند". مهاجرانی که خود نیک می داند چنین موضعی با وعده و وعیدهای اولیه او مبنی بر توسعه سیاسی و تقویت

تعطیلی روزنامه های جامعه و توس ادامه خواهد داشت

راه آزادی ۶۲

می گردد و ضمن محاکمه مجدد کرباسچی در آن شعبه، مساعدت مورد نظر نیست به وی اعمال می شود. ماهنامه صبح که گوی می دیر از خواب بیدار شده است، در پایان نتیجه می گیرد که: "اگر اخبار رسیده صحت داشته باشد - که امید است چنین نباشد - نشانگر آن است که متاسفانه در نظام اسلامی بعضا فرایند قدرت خارج از ارزشهای انقلابی و دینی سیر می کند."

باید خاطر نشان کرد که نوسانات اخیر برخی از وزرای کابینه خاتمی که عضو کارگزاران سازندگی هستند و به ویژه موضعگیریهایی شخص هاشمی رفسنجانی در رابطه با قتلهای سیاسی اخیر، به ترتیبی سناریوی یادشده را مورد تایید قرار می دهند.

مطبوعات و شوک ۷۷

عنوان بالا تیتراژ یادداشتی است که در روزنامه "صبح امروز" سه شنبه ۲۹ دی ۱۳۷۷ به چشم می خورد. این یادداشت که به قلم اکبر کی نیا به تحریر در آمده می نویسد: "بنا بر اطلاعاتی کمیته تحقیق: (تصمیم گیری های افرادی که قتلها را ساماندهی و اجرا کرده اند، به صورت (محفلی) بوده و تحقیقات عمیقی حاکی از آن است که هیچکدام از گروهها و جناحهای سیاسی در این کار دخالت نداشته اند!" مقاله سپس می افزاید: "اگر دوم خرداد ۷۶ را شوک ۷۶ بدانیم، ۱۵ دیماه ۷۷ (روز صدور اطلاعات وزارت اطلاعات) را باید شوک ۷۷ خواند. اطلاعاتی وزارت اطلاعات به صراحت می گوید پاره ای از اعضای آن وزارت که دست به این جنایت زده اند (آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته اند). به طور طبیعی افکار عمومی در این پرونده ملی به دنبال (عوامل پنهان) می گردد: چه کسانی مقتولین را جهت قتل انتخاب می کردند؟ چه کسانی مجوز شرعی (حکم) جنایات را صادر می کردند؟ چه کسانی با تحلیلهای غلط در بولتن های مختلف آمادگی ذهنی انتخاب کنندگان و حکم دهندگان را فراهم می ساختند؟ و ... پر واضح است که کمیته تحقیق در فضای آرام و به دور از غوغا می تواند به تحقیقات خود ادامه دهد و خارج از فضای فشار و جو سازی می تواند بی طرفانه به حقیقت نزدیکتر شود. اما سکوت کمیته و غیر شفاف عمل کردن آن، عواقب و پیامدهای ناخواسته ای به دنبال دارد که مطلوب عقلای قوم نخواهد بود." نویسنده یادداشت سپس به این پیامدها اشاره می کند و می نویسد:

"اول: وقتی (عوامل پنهان) به طور شفاف به شهروندان معرفی نشوند، مردم خود متأثر از شایعات و قرائن و شواهد، اعضای (کمیته برنامه ریزی) و (کمیته نتوا) را تعیین می کنند.

دوم: گروههای سیاسی در چنین فضایی امگشت اتهام را به سوی یکدیگر نشانه می روند.

سوم: شایعه سازان به شایعه سازی خود ادامه می دهند. به عنوان نمونه یکی از شایعاتی که به طور گسترده در جامعه منتشر شده این است که بعضی اعضای (جوخه های مرگ) با اینکه شناسایی شده و به جنایت نیز اعتراف کرده اند، اما متاسفانه آزادانه به زندگی خود ادامه می دهند. اگر چنین شایعه ای صحت داشته باشد، می توان نگران بود که (عوامل پنهان) با فریب مجدد (جوخه های مرگ) جنایات جدیدی تدارک ببینند.

چهارم: خشونت طلبان تهدیدهای لسانی را جدی تلقی نخواهند کرد. آنان به عمل حکومت می نگرند. حکومت تا کنون نشان داده است که اقدامات خشونت طلبان را نادیده می گیرد...

پنجم: کمترین حق شهروندی حق حیات است. نباید شهروندان گمان برند که حکومت ناتوان از تامین امنیت است. خشونت و ناامنی، کسارآمدی و مشروعیت حکومت را به مخاطره می افکند."

نویسنده در پایان خاطر نشان ساخته است: "مطبوعات به دنبال پاسخ این پرسش اند که: آیا تروریست ها چگونه که وزارت اطلاعات اعلام کرده است، از طرف (عوامل پنهان) هدایت می شدند؟ یا چگونه که کمیته تحقیق مدعی است کل ماجرا کار یک (محفلی) بوده است؟"

آیا همراه مامورین امنیتی خواهید رفت؟

روزنامه "صبح امروز" در شماره اول بهمن ۱۳۷۷ پرسشی را از مقامات رژیم مطرح کرده است که خواندنیست. این روزنامه می نویسد: "اگر روزی، هنگام قدم زدن در یکی از خیابانهای شهر، اتومبیلی کنار پای شما توقف کند، دوفر از آن پیاده شوند و بانشان دادن کارت عضویت ارگانی امنیتی، از شما بخواهند همراهشان بروید چه خواهید کرد؟ آیا همچون مختاری و پوینده، با اعتماد کامل سوار اتومبیلشان می شوید یا از رفتن امتناع می کنید؟ ... اگر فرض کنیم مخاطب این سوال تمامی مسئولین بلند مرتبه نظام باشند، آنان انتظار دارند افرادی که با چنین موردی روبرو می شوند چه کنند؟ آیا توقع دارند آنان بدون هیچ نگرانی دستور مامورین امنیتی را عمل کنند، یا اگر مقاومتی رخ داد تعجب نخواهند کرد و حق را به آنان خواهند داد؟"

نگاهی به جناح بندیها ...

یک مکانیزم صوری بازی دادن نیست و سیاست گونه ای بازی دادن نیست، بلکه اداره امور زندگی اجتماعی است و بسیاری از مفاهیم، مفاهیمی هستند که برای اداره جامعه طی نسل ها و سالها ایجاد شده است و بر روی آنها میلیونها ساعت کار نظری و عملی و دقیق انجام گرفته است. از سونی طرح مباحث قبض و بسط و تسویر شریعت، توسط عبدالکریم سروش و ایجاد حلقه کیان، طیف گسترده ای از مسلمانان را متوجه مسائل نو در عرصه الهیات امروز جهان کرد، این حرکت در مجموعه یک جریان مؤثر و قابل توجه در طیف نیروهای جمهوری اسلامی پدید آورد که بیشتر به روشنفکران دینی معروف شده اند و سپس در عرصه سیاسی نیز درصدد برآمدند حول حجت السلام خاتمی زمینه بنیانگذاری یک حزب به نام حزب جبهه مشارکت اسلامی - ایرانی را فراهم آورند. این گرایش، درک کرده است که ورود به جهان امروز امری ناگزیر است و پایه ورود به مباحث امروز نیز دموکراسی به روایت حقوق بشر است.

۳- چه تمام گرا: بهترین واژه ای که می توان برای آنها پیدا کرد، "پست مدرن ارتجاع" است، چرا که پایه های تسویریک مغشوش و مثله ای از مباحث پست مدرن به اضافه عرفان و سنت، دستگاه ایدئولوژیک آنها را می سازد. اگر خواهیم ریشه های فکری آنان را جستجو کنیم که قطعاً در شماره های آینده اینکار را خواهیم کرد، می بایست به مباحثات احمد فردید و سپس شکل کار ژورنالیستی جلال آل احمد برگشت. نشریه "صبح" ارگان تسویریک این جریان است. که در آن مباحثی تکه تکه شده از جریانات منشعب از هایدگر که به گونه ای اسلامی - عرفانی روایت شده، دیده می شود. نقد تکنولوژی، نقد دموکراسی، نقد مدرنیته، مباحث کلام و تصویر هیچ کدام مفاهیمی نیستند که اینان خود ابداع کرده باشند، بلکه آنها را به صورت دست چندم از این یا آن فیلسوف اروپاتی اخذ کرده اند. شاید بتوان رضاءآوری را فیلسوف آنان نامید. جریان حول و حوش نشریه "صبح"، بیشتر روشنفکران گناه فرصت طلب و گناه سرخورده اند، که چندان پایبند به موازین شرعی نیستند مثل یوسفعلی میرشکاک، عزیزی، علی اکبر کسمانیان و یا یک چپ در زندان توپ شده به نام شهیار زرشناس و یک طلبه سابق که ژست روشنفکری می گیرد مثل مهدی نصیری. تورق در نشریه صبح، به راحتی خط وزارت اطلاعات را به ما نشان می دهد. مثلاً مقاله پرونده شیرین عبادی یا مقاله در ضرورت پالایش فرهنگی و توجه به نیمه پنهان فعالیت غرب مطبوعاتی، حاکی از آن است که شعبه ای در وزارت اطلاعات این مقالات را تهیه کرده است، چرا که کلیه فعالیت های خانم شیرین عبادی در اقصا نقاط جهان مسورد موشکافی و دقت تهیه کنندگان مقاله واقع شده است.

جریان نشریه شلمچه و مسعود ده نمکی، که خود یک معلول جنگی است، بیشتر سعی می کند از جنبه فکری از "صبح" تغذیه کند و بسیاری از معلولین جبهه های جنگ را حول خود سازمان دهد و به نیروی اهرم فشار علیه مخالفین وزارت اطلاعات و راست سنتی تبدیل شود. جریان الله کرم و حاجی بخشی، بیشتر کادرهای سپاه و بسیج هستند، که به واسطه اینکه نمی توانند به نظم و دیسپلین نظامی سازمان سپاه تمکین کنند، از سپاه بیرون آمدند و از طریق ایجاد روابط در بعضی مناقصات و برخی لفت و لیس های اقتصادی راست سنتی بهره می گیرند. آنان توانستند از طریق همپوندی با مسعود ده نمکی، حلقه ارتباطی نیروهای چپ تمام گرا با راست سنتی شوند، و نیروهای را که از پایین ترین و محرومترین نیروهای اجتماعی هستند، به آلت فعل اهداف سیاسی راست سنتی تبدیل کنند. مجموعه چپ تمام گرا حول محور آیت اله احمد حسینی وحدت روحانی می گیرد.

توضیح ضرور

هیئت اجرائیه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران بدینوسیله اعلام می دارد که بنام همبستگی ما خطاب به تظاهرات ماه دسامبر ۱۹۹۸ در بن که توسط "ارگانیزاسیون کانونهای سیاسی - فرهنگی ایرانیان" بر پا شده بود، صرفاً نتیجه یک اشتباه تاسف انگیز و ناشی از تشابه اسمی کانونهای مختلف دمکراتیک ایرانیان در خارج از کشور بوده است. ما ضمن پوزش از هم میهنان مقیم آلمان و بویژه هامبورگ از بابت این اشتباه، یاد آوری می کنیم که تشکیلات یادشده به هیچ عنوان مسورد تایید و پشتیبانی ما قرار ندارد.

هیئت اجرائیه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

ژانویه ۱۹۹۹

Price:

Germany : 4 DM

Austria : 30 ÖS

France : 15 FF

Sweden : 18 SEK

USA : 3 \$

Italy: 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

Rahe Azadi

Feb. 1999 . No 62

راه آزادی مشترک می پذیرد:

برای اشتراک نشریه ما کفایت فرم در خواست را پر کرده و به همراه یک کپی از رسید پرداخت هزینه اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.

توضیح :

- ۱ - راه آزادی در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره درسال) منتشر می شود. بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکاست.
- ۲ - برای بهبود در رسیدگی به وضع مشترکین، آغاز و پایان یکسال اشتراک، اول ژانویه هر سال منظور می شود.
- ۳ - لطفاً ما را به موقع از تغییر آدرس خود مطلع کنید، تا در رسیدن نشریه به شما وقفه ای ایجاد نگردد.
- ۴ - در صورت تاخیر در دریافت نشریه، فوراً ما را در جریان بگذارید.
- ۵ - هزینه اشتراک را می توانید از طریق نقدی، چک، حواله پستی و یا واریز کردن حق اشتراک به یکی از شماره حسابهای بانکی زیر بردازید.

آدرس بانکی در آلمان :	
KUTSCHBACH	نام دارنده حساب:
350685103	شماره حساب:
Postgiroamt Berlin	نام بانک:
100 100 10	کد بانکی:

آدرس بانکی در فرانسه :	
BPROP SAINT-CLOUD	نام بانک:
	شماره حساب بانکی:
CPTÉ NO 01719207159	
GUICHET 00017	باجه :
BANQUE 18707	شماره بانک :
CLERIB 76	

آدرس بانکی در سوئد:	
	نام دارنده حساب:
ATABAK F.	
	شماره حساب:
POSTGIROT	
	شماره بانک :
1473472 - 7	

فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را از طریق

پرداخت نموده و گواهی رسید را به آدرس راه آزادی ارسال کرده ام.

آدرس پستی راه آزادی :
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany